نسبت و کراس [illegible]

۳/

مهمترین و قدیمترین کتابی که نصاری در رد اسلام [illegible]
کتاب [illegible] ترجمه شده است در حاشیه
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نسبت و کراس [illegible]

۳/

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۸۶۷

خ-۸۶۶۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مفتاح الحقوق (در رد اسلام)

مؤلف حبیب الحق

موضوع

شماره قفسه ۱۰۲۸۰

شماره ثبت کتاب ۷۸۹۸۵

۱۱۶۰۴

Confutatio Alcorani.

In nomine Dei Patris et Filii et Spiritus Sancti. Amen.

بدانکه لفظ توریت را از عبری اخذ کردند واصلش توره است یعنی راه وابتدا واحکام شریعت الهی وقتی که خدای تعالی خواست که دین خود را به عبریان عطا نماید پنج کتب بوساطت موسی به ان قوم فرستاد وهرکدامی ان بهمین نام نامیده کشتند وبعد ازانکه صحایف دیکر هم به انها نازل شد نیز بهمین اسم موسوم شدند ومشهور ومعروف کشتند بطوری که تورات مجموعه مکاتبات ومراسلات الهی است که از زمان موسی تا امدن عیسی بران قوم مرحمت شده بود ولفظ انجیل از یونانی ماخوذ است دراصل اوانژیلیو بود یعنی بشارت چه مژده میدهد از تشریف ارزانی مسیح ومخبر است بر افعال اقدس واقوال مقدس ان حضرت وچند نامها دیکر به انجیل متعلق اند پس درین رساله متقابله قران هم ذکر ایات تورات که مراد بجمیع کتب یهودان است نموده میشود وهم ذکر احادیث انجیل مع صحایف دیکر که نیز کلام ربانی اند کرده شود واین بیان ازان لازم شد تا خوانندکان را به یافتن اسامی مکتوبات

به اصطلاح محمدیان

نامسموع بکافی نباشد ونام هر کتاب وعدد هر فصل و
دفع هر فقره درحاشیه نوشته شد تا اگر کسی خواهش
تحقیق ان ایت توریت یا انجیل که در متن این رساله
بر تقریب مدعا رقم پذیرفت بدارد به اسانی ره بمقصود
برد وارزوی او بسهولت انجامد   وقران را مقابله
کردن با تورات وانجیل ومقولات معقوله ازان مناسب
نمود زیرا که قران جمیع کتب متقدم را که در پیشین زمان
برسالت رسولان وپیغمبران در اقطار عالم منتشر اند
قبول میدارد وبر صدق وحقیت ان گواهی میدهد و
نیز مکرر بمعقولیت می پردازد پس از انصاف دور نمود
که قران را بمنقول ومعقول مقابله کنم تا چگونگی اتفاق
واختلاف که بدان داشته بود بر ضمایر اولی الابصار
مبرهن وجلوه گر گردد
نیک میدانم که اکثر از معتقدان قران بر انحراف تورات
وانجیل معترف اند ومیگویند که کتب مذکوره بر حالت
اصلی نیند چنانچه نازل گشتند بلکه متغیر اند بتصرف بشری
رد این تهمت نموده میشود بدو حجت یکی انکه این دعوی

vetus ac novum [illegible] non est corrupt

هم

هم از روی قران ثابت نمیشود دویم انکه اصلا حجت
ندارند جهت اثبات دعوی خود مگر متنازع ان که حاضر است
از ان معاینه میگردد که انانکه برین اند خود از راه انصاف
منحرف اند
در سورة البقر امده است بدل میکنید به ایتهای من بهای
اندک وخاص از من حذر کنید می پوشید درست وراست
را به نادرست وناراست ونهان ندارید سخن درست را
وحال انکه شما میدانید   ودر همان سوره میگوید
وبحقیق بودند گروهی از ایشان که می شنودند سخن خدا را
پس منحرف گردانیدند ان را از موضع خود پس از انکه ضبط
کردند انرا   ونیز گوید از ایشان اند جمع نانویسنده وناخواننده
که نمیدانند توریت را مگر ارزوهای چند که حقیقی ندارند ونیند
ایشان مگر گمان می برند پس وای مر انان را که می نویسند
توریت را بدستهای خود پس میگویند که این نوشته
از نزد خدا است تا بدل کنند به ان کلام تحریف که خود نوشته
اند بهای اندک را پس وای مر ایشان را از انچه نوشت
دستهای ایشان ووای مر ایشان را از انچه کسب میکنند

از ثبوت بر تحریف ودر سورة النسا گوید وانانکه جهود شدند
که تغیر میکنند سخنان از جایهای اصلی   ودر سورة الجاثیه
امده وداديم ایشان را دلالت بر چیزی از کار دین پس
خلاف نمودند از ان مگر پس از انکه امد به ایشان دانش
جهت عداوت درمیان ایشان   پس معلوم شد
این همه اعتراض وملامت در حق ان کسان است که
در عربستان یا نواحی ان متساکن بودند وبعلت خود رائی
وخودنمائی وارزوی اعتبار در ان زمان معنی اصلی تورات
را گردانیده نزد اهل جهال وامی نمودند   یا جماعه را نظر
بر طمع وتوقع بوده باشد که خود را درچنین وبال گرفتار کرده
در امانت الهی خیانت ورزیدند   یا انکه طایفه از
شرارت نفس وپلیدی جبلی خویش دست ناپاک
بفرامین اسمانی رسانیده بقدر استعداد در برهم زدن
ان کوشیدند   پس این عتاب وخطاب قران در حق
چنین نگون بختان وسیاه دلان است اما مستدل بر
دعوی شما نیست یعنی اصلا کتابی از مکتوبات الهی یا نقلی
از منقوله اصلی که از زمان موسی تا رواج قران شایع بودند

الکنون

اکنون درجهان اصلا نمانده است   اگر بالفرض جمعی از
محمدیان معنی اصلی قران را برهم زده باشند یا تصرفی
در عبارت ان بعلت طمع یا عداوت از خود تراشیده
کوشش رواج دادن داشته باشند ایا می توان گفت
که این نه ان قران است که پیشتر بوده است واگر کسی
گوید هر اینه انکس لایق تمسخر وهذیان است وبه انصاف
گفته باشد که دست تسلط چند کسان بر صحت قران
چگونه میرسد ومردم اهل اعتبار که در هر اوضاع واطوار
بالفعل موجود اند وپیوسته بودند بر چنین بدعت عظیم
کی روا داشته باشند خصوصا اکابر وعلمای دین واعظم
اصحاب یقین چه سان تغافل ورزیده خود را در زاویه
تغافل وسکون خاموشی انداخته اند

این کتاب مفتاح الحقوق من تصنیف حبیب الحق

پس خبان را بچنین کردار ناشایسته منسوب ومتهم کردن
کناه عظیم وکفر صریح است   مے نماید که مقدمه راستی
ودرستی تورات وانجیل نزد ارباب تحقیق واصحاب
تدقیق مقرر ومعاینه کشت واکنون هیچکس در تصدیق ایات
کتاب مذکوره که درین رساله کذارش می یابد کریز نماید
چنانچه کفته اند   راستی موجب رضای خداست   کس
ندیدم که کم شد از ره راست.
وتا این رساله موسوم بمفتاح الحقوق که تصنیف وتالیف
بنده حقیر ذره صغیر حبیب الحق است هر خواننده را قریب
بفهم ونزدیک بفهم کردد در زبان متعارفه پارسی نوشته
امد وبه اتفاق علماء محمدی قران مترجم را بدست اورده
در تفهیم وتحصیل هر مقاصد ان دقیقه فروکذاشت ننمود
وعنوان هر مطلب را چیده چیده جمع اورد وان همه را
بهفت باب منقسم ساخته درهمین جلد منوط ومربوط
نمود وذکر هر سوره وعدد هر سیپاره در حاشیه ان
نکاشته امد تا اکر کسی بخواهد که قران مترجم پارسی را
بعربی وی مقابله نماید بسهولت تواند نمود وهر ایت را

نیز بحروف تهجی مخصوص کرده شد مثلا ترجمه بسم الله الرحمن
الرحیم که در ابتدای قران مترجم واقع است والف سرخی
که در برابران کشیده شده است یافته می شود به این
الف دیکر که عارض است در ابتدای این رساله چه این
الف مخبر وعلامت ان دیکری است وعلی هذا القیاس
باب اول درانچه که تعلق بخدا وصفات او دارد باب
دویم درانچه که تعلق بملت موسی دارد باب سیوم
درانچه که تعلق بمسیح وتوابعان او دارد باب چهارم
در چکونکی قران وارنده ان باب پنجم در ذکر اعمال صالح
وپاداش نیکان باب ششم در افعال بدان وعذاب
انها باب هفتم در بقیه حکایات قران

درانکه ابتدای قران بنام الله تعالی است اغاز هر کار
بنام واسم سبحان که خالق جان وجهان است کردن نزد
انبیا وسایر پیروان واوصیا ایین مستقیم ورسم قدیم است
وقتی که موسی شفاعت امت خود را پیش نهاد همت
خویش نمود اول نام خدای بزرک را بر زبان راند

دیعره

وبعده عرضداشت   یا صاحبی کننده یا خداوند یا خدای
رحمان ورحیم صابر برحمت بسیار وراست کو ووفا میکنی مهربانی
را بر هزاران وبرمیداری بدی را وفاحشها وکناهان را
ونزد تو هیچکس معصوم نیست   وداود در اجون کار
با غلباط که در قران بنام جالوط مشهور است افتاد وکمر سعی
بدفع ان دیو عظیم ومهیب بربست به امید تمام بنام خدا
باوی در پیوست وسخن کنان بدین مضمون   تو پیش
من ائی با شمشیر ونیزه وسپر اما من پیش تو می ایم بنام
خداوند لشکرها   سر از تن او جدا ساخت پر ظاهر است
بقول سلیمان که نام خدا قوی برجی است ونیکوکار
میدود بدان طرف وسرافراز کردد   واهل نصاری
در ابتدای هر کار نیک وعمل شایسته باسم الله الاب
والابن والروح القدس الله واحد کویند بحکم ایت انجیل
مقدس پس هر که خدا را محافظ ومدبر داند در اغاز
هر کار نام نامی او بر زبان راند   درانکه خدای تعالی
پروردکار همه اشیا ومعبود به سزا ومستحق پرستش است
اکثر جا در تورات وانجیل ذکر ان بچون بدین

آمده است اما اینجا جهت تطویل کلام از ان داعیه خود را
باز داشته بگواهی اعمال و شاهدی افعال جمله اجسام
ارضیه و اجرام سماویه اکتفا مینمود چه با وجودی که کیفیات
متنوعه و حرکات متخالفه دارند به ارتباط تمام و انضباط کمال
محکوم حکم آن جلّ و جلال اند و هر چند ضدیت و اختلاف
در مزاج عناصر مشهود و محسوس است ولکن بفرمان
قضا جریان او همه‌ها در تکوین و تشیید بنیان موالید در
تاسیس اعتدال هر اشیا دقیقه فروگذاشت نمی نمایند
زهی پروردگاری که مواعظ اطاعت و انقیاد او بزبان
حال هر یک زبان جاری و ساری است و جهی معبودی
که نصایح عبودیت و پرستش او بر ناصیه چهره احوال
هر مخلوق لایح و لامع ترکیب اعضا ظاهری و ترتیب قوی
باطنی عالم صغیر بیشتر سبب افزایش حیرت است
چه کیفیات فاعله و مفعوله و قوای خادمه و مخدومه
چه قدر ائتلاف و اتفاق قوی نفسانی با قوای
طبیعی چه مقدار انتظام و التیام می پذیرد نیک در یافته
بود ان زن پر جوهر و الا گوهر وقتی میگفت جمله پسران
را که

را که هفت تا بودند اسیر ظالمی دید و دانست که قصد او
انست که از بینها کاری سر زند که باعث ناخشنودی
خالق گردد بدین مضمون نمیدانم که در رحم من چسان
بظهور امدید زیرا که من شما را نه جان و نه دم و نه حیات
بخشیدم و نه اعضاء شما را مرتب کردم مگر افریننده
جهان انکه صورت داد بولادت ادمی انکه اصول
همگنان را بوجود اورد و باز دم و حیات بشما خواهد
بخشید بمهربانی

غرض ان داشت تا ظاهر کند که خود مبداء مجاز است
و مبداء حقیقی دیگری است پس نظر از فروع بر داشته
بر اصل نهند و تقویت گیرند چه اوست قوی و توانا و مستحق
پرستش نه دیگری   و در حقیقت خلقت جان
و روح انسان چه گفته اید که شمه از ان در شرح و بیان
نگنجد قطع نظر از نقاب عدم و ظهور وجود با وجود مخالفت
روح با جسم بحسب نوع و جنسیت بکمال یکجهتی و تمام یکتایی
با تن بهم رسانید یا رب جوهر لطیف را با هوای کثیف چه
پیوستگی و روح منور را با خاکدان تاریک چه دلبستگی مرغ
را با قفس چه الفت یا دراجیس چه مناسبت و با انکه
رفاقت همیشگی و مصاحبت دایمی باهم دارند و همواره
همدم و همقدم می باشند یک از دیگری خبر ندارد بلکه
روح در طلب ماهیت خویش حیران است و تن در
استعداد ان قاصر زبان و عجب تر انکه با همه عجز و
ناشناسی خویش چه در معرفت حکمت عملی و چه در انتظام
سلسله امکانی بحدیکه هوشیاری و هوشمندی که خود
را وانماید بگفتن در نیاید و در طرفة العین به نقاط ادراک

دور رو همگی کره زمین و اسمانی را احاطه میکند و اجسام
تعلیم خواه علوی خواه سفلی همه را با کمیت انها در حوزه
تصرف و دریافت می ورارد فراخی حوصله شان اندازه
ندارد و وسعت دل را پایان نه چه اگر بالفرض این بنیه
انسانی را تمام عالم مسخر و جمیع لذات میسر و برترین
رتبه محصل بودی هنوز خورسندی و تسلی نیافتی اسکندر
ذو القرنین را به استماع وحدت و یکتایی دنیا چندان
تالم و تاسف روداد که بی اختیار میگریست چه وسعت
همت او این فسحت را در حساب نمی آورد و هستی
یک جهان را نیست میدانست با انکه این خلقت خود
منتهی است اما از منتهیات دیگر هرچند کثیر و زبینده بوند
سیری نمی پذیرد و تسلی نمیگیرد چه خوش گفته است
دلم بهیچ تسلی نمی شود حاذق   بهار دیدم و گل دیدم
و خزان دیدم   اما بر ضمایر دانش و بینش حقیقت
این بهترین افرینش مخفی و پوشیده نیست که چون جهت
دیدار کردگار خویش پیدا شده است کوتا کار از مقدار
او را در گذشت محل تعجب نیست اگر بچیزهای محدود که

سریع

animy humny n satiatur rebus ternis

سریع الزوال و قریب الانتقال اند سیری نیابد و پیوسته
بیقرار ماند و جویای و خواهان مرکز خویش یعنی مبداء اول
باشد حکیمی میگفت یا خدا افریدی ما را بسوی تو و بیقرار است
دل ما تا ارام گیرد در تو   جان را مانندی است بصندوق
که دران متاعی چند از نفایس و غیره بر تافته اند و باقی
ان همه خالی گذاشته پس در هر مسافت صداء
ناخوش و آواز ناملایم ازان صندوق بدر اید همچنین انانکه
هرچند چیزهای چند مطابق ارزو بدست اورند اما برای
پر کردن قلب خالی مانده و چون از ثمره امید و نتیجه توقع
بهره ندارند ناگزیر بیقراری دل همی ماند و ازین است
که طایفه ستمکاران و نامطیعان را حسابی نیست و
جماعه خودپرستان و خودپسندان را شماری نه چه کار
بمقتداء ارزو میکنند نه بمقتضای عقل و امید القصه
حضرت ذو الجلال و الاکرام این وجود ناتوان را بنوعی که
کما حقه جهت پرستش و عبودیت خویش افریده پس
لایق انکه به امید تمام درین کار سرگرم باشیم و بگوییم
چنانچه داود گفته است   شادی کنید خدا را ای

Terna vantati obnxia

٣

همه زمین بندگی کنید خداوند را بخوشی در اید در پیش
او بخوری بدانید که خداوند همانست خدا پیدا کرده است
ما را و نه ما خود خود را   و در جای دیگر گوید ستایش
کن ای جان من بخداوند و همه چیزها که در میان من اند
بنام پاک او ستایش کن ای جان من خداوند را و مخواه
فراموش کردن همه عنایات او را
در انکه چیزهای خورد جهت ضرب المثل بیشتر مناسبت دارد
برای اکتشاف مطالب تمثیل چیزهای صغیره آوردن
وجه معقول است چه هرچند اشیاء صغار به اشیاء
کبار سویت هیئت ندارند اما در ماهیت متشابه
و متماثل اند و غرضی که بدان تشبیه داده می شود
بحکم تقابل بهتر مشروح میگردد چه چیزهای خورد و کوچک
در ادراک سایر الناس زود مدرک می شود
بنابران تمثیل ان در روزمره هر زبان بیشتر معمول است
مسیح تعلیم خود را بدانه خردل تشابه نمود و گفت
مردی در دیه خود دانه خردل کاشت و ان کوچکترین
دانهها است و چون بالید بزرگترین همه رستنها شد

درخت

res minimo aptiores [illegible] ad explicanda m[illegible] quam majores

١٠

Smel de sina pin

و درخت گشت چنانکه مرغان هوا بر شاخهای او مسکن
یابند وقتی که تلامیذان عیسی به او پرسیدند که کدام کس
در ملکوت اسمان بزرگوار است او در جواب کودکی را
بخواند و در میان انها استاده کرد و گفت   راست گویم
بشما اگر باز نگردید و همچو کودکان نشوید در نروید بملکوت
اسمان پس هر که خود را فروتن ساخت همچو این کودک
او بزرگ باشد در ملکوت اسمان
در انکه مردگان باز زنده یابند   درین باب آیات
کتب سماوی بسیار اند و پیغمبر ایوب در تنگی و محنتهای
این سرای فانی به اندیشه بعث خویش تسلی یافت
و میگفت میدانم که خلاصی دهنده من زنده است و در روز
اخرت از خاک خواهم برخاست و باز در پوست خود منحصر
گردم و در گوشت خود به بینم خدای خود را که من خود او را
خواهم دید و چشمان ما نظر خواهند کرد و نه غیر این امید
نگاهداشته شده است در سینه من   و مسیح فرمود
که عجب مشوید چرا که ساعت اید که بشنوند همه انانکه
در گورها اند آواز پسر خدا و بیرون ایند ایشان که نیکی کرده اند

١۴

١٦

١٩٠

بسوی قیامت زندکی والشان که بدی کرده اند سوی
قیامت حکم وتا این معنی بر هیچکس دشواری نکند واعتقاد
ان آسان کردد حق سبحانه وتعالی قبل از روز بعثت مردکان
را زنده کرد وحیات بخشید ونیز رستن نباتات وتناسل
حیوانات دلیل ظاهر وحجت باهر است واقتضای عدالت
وشرط معدلت انست که نه تنها جان هر صالح نیک کردار
وروح هر بدنفس بدکردار جهت پاداش اعمال حاضر شوند
بلکه جسد وکالبد اصلی هر نیک وبد متقضی اجر ومستدعی
مکافات است چه همچنانکه در هر کونه عمل شرکت داشته
اند هم در نعمت وزوال مشترک بوند

در انکه خدای تعالی همه چیز که در زمین است برای انسان
خلق کرد بعد از انکه افرید کار افرینش اسمان وزمین را
بیافرید وهر یک را به آرایشها بیاراست فرمود بکنیم ادم
را بشباهت خویش تا سرداری کند بر ماهیهای دریا
وپرندکان هوا وبر حیوانات وبر تمام زمین وبر انچه بر سینه
رود بر زمین پیغمبر داود برچندین مواهب
خداوند متحیر کشته با او در تکلم می اید و می پرسد

Resurrectio corporum [partly legible]

Deus cuncta creavit propter hominem

چه چیز است ادم که از او یاد میکنی وچه باشد پسر ادم که با
او ملاقات می نمایی اندک فروتر کردی او را از فرشتکان
وتاجور کردانیدی او را به بزرکواری وعزت وکماشتی
بر دستکاریهای خویش وهمه چیز را زیر کردی تا پاهای او
همه کوسفندان وکاوان ونیز جانوران صحرا پرندکان اسمان
وماهیهای دریا را که در راههای دریا میکردند حکیمی کفت
که حدوث خلقیت ادم که پس از حدوث مخلوقات دیکر
شده است از ان است تا او همچو پادشاه همه چیز را که خادم
او نید اراسته وتیار یابد

در انکه کدامی ازین دو خلقت پیشتر خلق کشته اسمان یا زمین
تورات فرماید که اول الله تعالی افرید آسمان وزمین را
وبعده اشیا زمینی را پس چکونه راست اید کفتن انکه
افرینش اسمانها پس از افرینش زمین وزمینیات
است

در انکه اعداد طبقات آسمانی چند اند از کتب الهی معلوم
می شود که اسمانها متعدد اند زیرا که بلفظ جمع مشهور
است اما شمار انها معلوم نیست بعضی بر سه تا ای وی

٧ ١٢ ١٠ ١٥

Deus primum creavit coelum deinde terram

quot sint coeli [partly legible]

معترف اند واین از راه تعبیر است نه از راه عقیده چه
در انجیل امده است که شخصی را بر اسمان سیوم بردند و
او چیزها در انجا شنید که اظهاران روا نباشد اکر این مرد
صعود بر اسمان برتر نمود که عبارت از بهشت است
ظاهر است که از دو اسمان بکذشت است برین تقدیر
افلاک سه تا بوند یعنی فلک هوا افلاک انجم فلک بهشت
واقفم از اختیار منجمان متقدم ومتاخر که بر هفت سیار متفق
اند وهر کدامی را مخصوص کرده اند بیک فلک پس
ثوابت را نیز فلکی باید که بدان مخصوص کرده اید بر منوال
سیارات وهوا در قران بنام فلک مشهور است
پس مفسران قران در تعداد افلاک ملاحظه نمایند
چکونه هفت عدد مقرر میکردند

در انکه الله تعالی داناست همه چیز سلیمان کوید
چشمان خدا در همه جا نظر میکنند وانجیل می فرماید
هیچ مخلوق نیست که غایب باشد از نظر او بلکه همه چیزها
برهنه وکشاده اند در چشمان او

در انکه الله تعالی پسر حقیقی دارد بحکم زبور وانجیل

refutat 7 coelos Koran adstruit

Deus omnia scit

Deus habet filium

این سه بلند مکرر در کتب سماوی یافته می شود ودر زبور
الله تعالی فرمود تو پسر منی من امروز ترا بوجود اوردم در
انجیل قلم کشت اینست پسر دوست داشته من که بوی
خشنودم از او بشنوید وبرین سربلند ومطلب ارجمند
در فصل سیوم تفصیل کفت وکو نموده میشود نشان فقره
حرف الزای

در انکه بفرمان خدای عز وجل همه چیز حادث شوند در تورات
فرموده شود نور وشده است نور وغیره ودر زبور امده
بترسد از خداوند همه زمین واز وی بر هم خورند همه ساکنان
دایره زیرا که همین که کفت شنیدند وهمین که فرمود پیدا
شدند

در انکه ذات پاک او واحد است ذکر وحدت ذات وجود
واجب هم در تورات است وهم در انجیل در تورات
امده است پس بدان امروز واندیشه کن در دل خود
که خداوند همان خداست در اسمان بالا ودر زمین پایین
ودیکر نیست ونیز ببیند که من تنها ام ودیکر نیست بغیر از من
من میکشم وزنده میکردانم بزنم وصحت بخشم ونیست

Deus cuncta creavit

Deus est unus

۴ ٧

کسی که از دست من تواند برآورد و در انجیل فرماید خداوند
خدای تو یک خداست و دوست داری خداوند خدای ترا
از همه دل خود و از همه جان خود و از همه اندیشه خود
و از همه توانائی خود و دانایان پیشین با انکه بی دین بوده اند
اما بنور عقل رسیده چنین اقرار نموده اند علتی می باید که
همه بدو متعلق بود و او بهیچ نه و انرا علت علتها و نیز
علت اولین نامند قول ارسطو است که سرداری
ز سرداران نیاید سرداری را سرداری باید اگر در چیزهای
دیگر چنین است پس وحدت ذات الهی یقین است

س ۱۳ — در انکه خدا رحیم است
رحمت بیحد وی را پیغمبر داود بسخنان مختصر در زبور ظاهر
میکند بدین مضمون رحیم است و کریم است و خداوند متحمل
و بسیار بخشاینده ملایم خداوند برای همکنان و رحمتهای
او بر همه کارهای او

ش ۱۵ — در انکه خدا پاینده است پاینده و بی تغیری وی در
زبور بدین عبارت امده تو ای خداوند در اغاز زمین
کردی و اسمانها فعل دستهای تواند انها کم شوند

لکن

لکن تو پاینده مانی و همکنان همچو جامه کهنه شوند و همچو لباس
تغیر کنی ایشان را و تغیری یابند و لکن تو همونی و سالهای
تو یکی نیاید و در انجیل نام خدا جاویدانی آمده است

ص ۱۸ — در انکه مر او راست انچه موجود است داود گفته است مبارکی
ای خداوند خدای اسرائیل پدر ما از جاوید تا جاوید
از تو است ای خداوند بزرگواری و عزت و فیروزی
و ستایش برای تو است زیرا که همه چیزها که در اسمان
و زمین اند از تو اند از تو است ای خداوند پادشاهی
و تویی بر همه سرداران از تو است دولت و از تو است
عزت تو بر همه صاحبی میکنی در دست تو است قوت
و قدرت در دست تو است بزرگواری و حکم بر همه پس
ای خدای ما اکنون اقرار میکنیم ترا و ستایش گوییم بنام
بزرگ تو

ض ۲۳ — در انکه او در هیچ نگنجد در کتاب پیغمبر ایوب جائی که خدا
را تعریف کرده اند چنین است بلندتر است از اسمان
و چه کنی عمیق تر است از دوزخ و از کجا بشناسی پیمانه او

دراز تر است از زمین و فراخ تر از دریا و داود مطابق این
معنی گوید کجا روم از روح تو و کجا از روی تو گریزم اگر بالا روم
بر اسمان تو انجائی اگر فرو روم بدوزخ حاضری اگر بامداد
بردارم پرهای خود را و ساکن شوم در حدود دریا اینک
مرا بر دست تو و خطاب میکند سلیمان بخدا اسمان
و اسمانهای اسمانها ترا نتواند گنجاند

ط — در انکه در هیچ دشواری ندارد شک نیست که ید قدرت او
پنجه دشواری را شکسته است و امکان را پر و بال بخشیده
بازوی محال را کسته است یرمیا پیغمبر گوید یا خداوند خدا
اینک تو کردی اسمان و زمین را بقدرت بزرگ خود
و ببازوی دراز خود هیچ سخن دشوار نباشد ترا و نیز
گوید یا قوی ترین یا بزرگ یا قادر خداوند لشکرها نام او عظیم
در مصلحت و نا گنجیده در فکر چشمان او کشاده اندر
همه راههای پسران ادم تا پاداش دهد هر یک را
موافق راههای او و موافق ماحصل اختراعهای او

ظ — در انکه نیامرزد انرا که خواهد چون خدای تعالی صاحب
اختیار و فیاض علی الاطلاق است ببذل نعمات

و عنایات

و عنایات او نه بر وجه دیگر توان تصور نمود مگر بهر که
بخواهد عطا نماید و تورات گوید رحم نمایم بر هرکه خواهم و
مهربان شوم بر انکه خوبش اید مرا

۱۰ — در انکه عبادت یک خدا رواست عبادت خدای
وحید در تورات و انجیل بنهایت تاکید امده و نزد اهل
کتاب مقبول و منقول گشته و چندین قصص در باب
زجر و توبیخ ان بدسگالان که سوای ذات الله بخلایق و دیگر
بخدایان می پرستیدند در تورات مسطور است

unus Deus adorandus

غ — در انکه جمیع مردم پیدایشش یک ادم اند در انجیل است
خدا چون خداوند اسمان و زمین است ساکن نمی شود
در مساکن ساختهای دست و خدمت نمی پذیرد از
دستهای مردم از راه احتیاج زیرا که او خود حیات و
دم و همه چیز همکنان را می بخشد و از یگانه واحد اباد
کرد جمیع اقوام را بر تمامی روی زمین و قرار داد اوقات
موعود را و مقرر ساخت مسکن گاه ایشان را تا در
طلب او باشند و احیانا در خورند و بیابند او را اگرچه
دور نیست از هر یک ما یان زیرا که زیستن و متحرک شدن

وبودن مایان در دوست چنانچه گفته اند   هرچه داریم
داده است ان دوست   هستی و حرکت و حیات به او ست

در انکه تنها خدای تعالی بر اسرار خویش واقف است
نه دیگری حضرت پولس که یکی از دوازده حواریان مسیح
بود درین فکر حیرت زده فریاد کنان گوید ای بلندی
دولتهای حکمت و دانش خدا چه قدر دریافتنی اند
حکومت های او و اثار طریقهای او چقدر گم نما اند
زیرا که نیست کسی که دریافته باشد مطلب خدا را و
نیست کسی که مشیر او بود

در انکه مردم چطور می خوابند فرشتگان را تکلیف
نمودن و گماشتن بر کاری که از بخارات بدنی حیوانات
می براید چه انصاف است چه خوابیدن هر حیوان بیهوشی
اوست و بخاری چند که رفته در دماغ بپیچید و سده
ارند بیهوشی پدید اید و اگر بسبب موانعات ابخار
مذکوره در بالا روی تاخیر نمایند تکلیف به طبیب
مناسب دارد نه به فرشتگان

درانکه

ف — Deus solus [illegible]

1 — angeli non dormiunt

١

در انکه فرشتگان نگاهبانان ذات انسان اند از انجیل
معلوم میشود که خدای مهربان برای محافظت مردم
فرشتگان را برگماشته تا به امداد و تدبیر انها مردم از
بلا و افات برهند قول حضرت مسیح است خبردار باشید
تا عیب نکنید هر یکی ازین کودکان زیرا که میگویم بشما
که فرشتگان ایشان در آسمان همه وقت می بینند
روی پدر من که در اسمان است و نیز در انجیل است
ایا نیستند این ارواح خدمت کننده فرستاده شده
بخدمت برای انانکه میراث سلامتی یابند و پیغمبر یعقوب
در وقت نزع چون میخواست بر پسرها خود که پسران
یوسف بودند دعای خیر کند یاد از فرشته نگاهبان
خویش کرد و گفت ان فرشته که مرا از همه خطرها
رهایی داد او برکت دهد این کودکان را و امثال چیزها
امثال ان در کتب دیگر خوانده ام ولیکن در هیچ صحیفه
از صحایف دینی یافته نشده که فرشتگان در حین
نزع حاضر امده قبض روح نمایند درین باب
گفت و گوی دراز حاجت نیست چه هر کس میداند

ک — Angeli sunt custodes hominum

8

10

angeli non exturbant a'a' corpore

که از مصیبت های کیف الاتفاق و حوادث روزگار
لیل و نهار چگونه قبض روح میگردد و فرو برندگان دریا
و درندگان صحرا و مار و امثال ان گزندگان دیگر چه
سان در پی هلاک یکدیگر بی بند کاری فرشتگان
چست و چابک اند و اشیاء مفرط الکیفیت که کار
شان کشتن و خراب ساختن بنیه حیوانی است
چطور در رگ و پی سرایت میکنند و در اعتدال
خبث پدید می ارند و فساد در تکوین بهم میرسانند
و فرقت روح از تن مستلزم می نمایند پس چه احتیاج
بوده که ملایکه بچنین کار سهل تعین بوده باشند
و کدام وجه معقول است که خلقت اعلی را بکار جلادی
منسوب کرده اند

در احسانهای الهی نسبت به بندگان او
احسانات افریننده ارض و السموات که در کتب
مقدس مندرج است در قید کتابت اوردن دور
از کار و بعید از افکار مایان است و سوای سخنی چند
که درین باب در قران مذکور است هر روز و هر ساعت

بلکه

in rebus in [illegible] humanos

Deus largitus omni graa

١

بلکه هر دم مراحم تازه و مواهب بی اندازه بر فرد انسان
نسبت خویش می بیند اما کیست که از عهده بیان شمه
ازان عواطف تواند برامد یا شرح حرفی ازان مواهب تواند
نمود یقین هر که خدا را محسن و مدبر داند در تیقن چنین
عقاید فرو نماند

در چگونگی پریان و معتقدان انها   اگر پریان مراد از
شیاطین اند شک نیست که این مردودگان نافرمان در
هنگام بدایت بهترین موجودات و برترین مخلوقات بوده
اند و امثال دیگران که از انوار الوهیت و اشعه ربوبیت
متجلی اند پیدا شده بودند اما چون بموجب نافرمانی دیگری [?]
فرقت از رشته سعادت قربان [?] سرمدی به انها دست
داد و در عذاب ابدی گرفتار گشتند لایق نیست که مطیعان
حضرت صمدیت یعنی بندگان خدا در احتیاج های خویش
چشمداشت امید باگروه کردن کشی داشته باشند
و جهت ارزوهای نفس خود طایفه نافرمان را ممد و معاون
گیرند و اگر مراد از پریان خلقتی است که از جمله خلایق ناطقه
باشد و چنین مخلوقات نه در تورات و نه در انجیل یافته

Djinn sunt ipsa daemones

می شود آری در تورات درباب انها آمده است که
ارواح مردوده ومقهوره را بخدائی می پرستیدند بدین
مضمون باخدایان بیگانه رنجانیدند اورا وبکراهیت ها در
غضب اوردند اورا قربان کردند بشیاطین و نه بخدا
بخدایان که انهارا نمیدانستند نو وتازه امدند که پدران
ایشان به انها نبند کی نکرده بودند خدای راکه ترا پیدا
کرد کذاشتی وفراموش کردی خدای افریدکار خودرا

Deus nemi-
nem sedu

در انکه الله تعالی باعث گمراهی هیچکس نیست اقرار
قران بران است که خدا مردمان را براه بطالت می
آرد و در صورت الحج ظاهرتر کوید بدین مضمون همچنانکه
در آوردم استهزا انبیا در دلهای مکذبان پیشین
نیز در می آوردم همان را در دلهای کافران زمان
تو برین تقدیر بدی را بد نباید کفت چه بدی بد است
ازانکه مخالف اراده خداست اکر موافق است چرا
بد است بلکه عامل ان مستحق انعام است نه سزاوار
عقوبت مدام چه مطابق ان بعمل اورد که او در دل

۱۲۱

انداخت وان کس را بدان پله آورد یعنی انکس نه
به اراده خویش اختیار نمود بلکه به اراده دیگری واکر
کسی دیگر کوید که بلی بی اراده او نمی شود اما او راضی است
بر نارضامندی خویش جهت خرابی دیگران برین تقدیر
شیطان به از خداست چه او ادم را در ضلالت می
اندازد به تکلیف وسواس اما خدا مقدور نموده است
از تقدیر ازل تکنی که در پرورش جانب داری
اند وبیخبر از اخبار انجیل خدا را چنین منکرات منسوب
سازند چه انجیل کوید که اراده خداست که همه کس
ناجی شوند وسلامتی یابند وبمعرفت راستی برسند
عجب است که هریک بر اختیار خویش که ان مهربان
بدو داده است که چکونه بر هر نیک وبدی توانائی رد و
قبول دارد پس چرا تهمت بر خدا میکنند وحق پوشی
می ورزند

Deus non
est sensitivus

در انکه خدا قابل احساس ومتصور نیست انجیل میفرماید
که خدا تنها مرک نه پذیرد وساکن است در نور که
دران کسی نرسد واو را هیچکس ندید وهم دیدن

نتواند واو راست بزرکی وپادشاهی جاوید ویکی از
اکابر کوید خدا عین خود است بی کیفیت بزرک بی
کمیت خالق بی حاجت حاضر بی وقع درکیرنده همه بی
ملکه تمام در همه جا بی مکان وجاوید بی زمان وفاعل
همه متغیرات بی انفعال وتغیر اکرچه به استماع چنین
نکته ها بمعرفت خدا اینکس نمیرسد اما اینقدر می شود
که از خیالات ناشایسته وعقاید باطله که نسبت ان
ذات جامع الکمالات توان نمود باعث خلل ایمان
ومفسدات عظیم اندر راهی می یابد

Deus nemine
creavit, ut
in infernum
dejiceret.

در انکه حق سبحانه وتعالی هیچ فرد انسان را جهت کرفتار
نمودن در عذاب دوزخ ابدی نه افریده است
کریم کارساز ورحیم بنده نواز که خیر محض وعادل برحق
است ذات انسان را از ان خلق نمود تا درین جهان
در معرفت ومحبت او بسر برد ودران جهان بسعادت
جاوید ماجور کردد خیر نتوان خیال کرد برانکه خلق کند
برای عذاب دوزخ وعادل تصور نتوان نمود انرا
که در بند خوارزی وخرابی بندکان خویش بود صفت

کرم

کرم برانکس چکونه می سزد اکر او غلامی بخرد به نیت انکه
پیوسته در ته چوب ولکد کیرد وبشلاق وکتک جانش برارد
اکر این معنی دور از اخلاق وبعید از شیوه هر مرد با
انصاف است تا بر ذات متقدس ان رحمان رحیم چه
رسد نمیدانم که چکونه در قران کفته اند مر خدای را است
نامهای نیکوتر حال انکه راست نمی اید نام نیک انکه فی
ذاته ونفسه بالفعل وبالقوه نیک نباشد چه صفت
مستلزم موصوف است وموصوف مستلزم صفت
پس هر دو لازم وملزوم اند واز نیست که صفات الله تعالی
بر پیغمبر شما کرانی کردند ودر نامهای نیک او شک بهم رسید
پس کفت بتحقیق افریده است برای دوزخ بسیاری
از پری وادمی اکر بکوئید که افریدن ذات انسان
برای دوزخ نیز از جمله محاسنات باید شمرد اینجا راه
سخن بند شد چه نزد شما هیچ قاعده منظور نیست
والا نه خود تصور می نمودید که ضدان لا یجتمعان دو
ضد بهم نمیشوند پس چطور خیر وشرارت وظلم وعدالت
بهم بودن توانند

در انکه الله تعالی در سبت کار و راست گفتار است در زبور
گوید صادق القول خداوند در همه سخنان خویش و پاک
در همه کارهای خود

orare Deum pro gratia Ethnicorum convenit.

در انکه امرزش خواستن بهر کس کار نیک است چون
رحمت عامه الهی شامل حال جمیع طوائف و اقوام است
و در فیض مکرمتش گشاده بر روی هر دوست و دشمن
مدام حتی ب از منحرفان کج و مشرکان قدیم و نو را
که در خبث جهالت و جنون بیگانگی بسر می برند و پیوسته
در پی ازار محرمان او جهد بلیغ می نمایند در زمان مقرر
داوان مقدر بوی اشنائی خویش بمشام شان
رسانیده در جرگه اشنایان و رشته جان باز ان
می در ازد پس همان بهتر که اینکس هم طرز خویش
کرده وی را خو کرده بل از جمله لوازم شمرده در
اتباع و تقلید ان کوشد و بر سهو و خطای چنین
کسان ترحم نموده هر چند اهل شرک بوند امرزش
خواهد قول حضرت مسیح است داوری مکنید تا داوری
بر شما نکنند بر بدی حکم مکنید تا حکم بدی بر شما نکنند

وانکه

Koran ait Patrem Abrahami fuisse idolatram: negat auctor.

وانکه قران گوید که پدر ابراهیم ملعون شد در تورات و
انجیل نیامده است بلکه مفسران معتبر و عارفان با خبر نوع
دیگر اقرار میکنند چه در تورات امده است که پدر ابراهیم
ابراهیم را مع زن و لوط را همراه گرفته بسوی ملک
کنعان برفت و وطن خود را بگذاشت تا نه پرستند خدایان
پدران خود را و به پرستند خدای اسمان را پس تورات
جامید هد که پدر ابراهیم را از جمله ملعونان نباید شمرد

(تسبیح داود ۴)

Omnes creaturae laudant Deum

در انکه جمیع مخلوقات در ذکر و ستایش حضرت رازق نعمات
اند تسبیح داود مشتمل برین مضمون است ستایش گوئید
خداوند را در اسمانها ستایش گوئید اورا در بلندیها
ستایش گوئید اورا ای همه فرشتگان او ستایش گوئید اورا
ای همه قدرتهای او ستایش گوئید اورا ای افتاب
و ماهتاب ستایش گوئید اورا ای همه ستارهای نور
ستایش گوئید اورا ای اسمانهای اسمانها و
ابهائیکه بر اسمانها هستند ستایش گوئید نام خداوندرا
زیرا که خود گفت و شدند خود فرمود و پیدا شدند

رستانید انها را تا جاوید و تا روزگار روزگاران حکم کرد
و نخواهد گذشت ستایش گوئید خداوند را از زمین
اژدهایان و همه عمقهاالش تگرگ برف یخ بادطوفانها
انانکه سخن او را انجامی ارند کوهها و همه پشته ها درختان
باراور و همه سیدروس دوان و همه چارپایان غرض
پیغمبر چنان بود که موجودات غیر ناطق در اثنای ستایش
خالق از جنسیت خویش می برایند یعنی نباتات و جمادات
و غیره بر منوال اهل نطق بتامل و تحفظ و تیقن که خامه
اوست اینها در تکلم می ایند بلکه ازین رهگذر باید دانست
که هر یک بیان هواخواهی وی را بر جبین احوال خویش
جلوه گر میسازد و شرح ستایش وی را بر ناصیه حالت
رضامندی خود عیان می نماید و بغفلت گذاران اوقات
بزبان خاموشی مواعظ انقیاد او می خوانند و بزبان کار
ایام بنمایش ظاهری خویش تلقین بجا اوردن لوازم
انها میکنند

origo idolatriae

در باب بت پرستی و بت پرستان معنی بت پرستی
بخدائی پرستیدن است ماسوای الله را از کتب الهی

بدعت

بدعت بت پرستی مشخص نیست لهذا روایت مختلفه درین
باب یافته می شود بعضی بر انند که پیش از طوفان نوح
درین طوفان بیخردی و گرداب بی تمیزی و نامردی
افتادند و بعضی دیگر گویند که بعد از طوفان بادشاهی
بوده است به اسم نینوس که بجور و تعدی تکلیف
پرستش قالب پدر خویش بر رعایا نمود و از ان پس
این بدعت رایج شد بهر نوعی که باشد در اکثر جااین
وبای جان کش و جهان خراب انتشار یافت بحدیکه
که در زمان موسی بعضی جماعه بنی اسرائیل هم گرفتار
این بلا گشتند معامله این دنیا گویا در همه وادی برعکس
است چه الله تعالی ان میل شناسائی خویش را که در
بطون هر فرد انداخته است و رجوع دل خصوصا در
مشکلات و تهلکات بسوی خویش مقتضی هر یک
ساخته انرا بنوع دیگر و موقع بیجا بکار بردند و وثوق
اقتضار او از گون کرده در طلب دنیا در پرستش بت
ها بر داختند شک نیست که خمیر اصل انسان از حر
تموز جرم اول متغیر شده است و ماده خلاصه وجودش

از اسباب مخالطت انجار متعفنه عصیان همه ترش وابتر
کردیده و هرچه ازان بهم رسیده بفسا د انجامیده افسوس
هزار افسوس که خلقت ممتاز وافرینش سرافراز
که بمشابهت خالق وافریننده خود پیدا شده بود بدین
خستگی رسیده باشد وانکه بعد از خداوند بالذات
خداوند بالانعام بر جمیع حسیات بود بدین غایت
کار بی غیرتی بکار برد چه هیچ افرید ه ممکون نشد که بدو
التجا نیاورد و هیچ کاینی نماند که بدو لجاجت نمود بعضی
شمس را سجده کردند و دیگران قمر جمیع سیارات دیگر
برخی افلاک فرقه عناصر اربعه کروهی مردم ذوالاقتدار
وزور اور را یا در حین حیات یا بعد ممات طایفه از
فرط حماقت ددان وحیوانات مکروه را طرفه تماشای
است که عقل پیشوا اکراه بشومیت نفس دون است
وروح حاکم در بسیجو دهر وجود بی بود سر نکون ایا کدام
یکی ازین دو عبد یا معبود کوی فوقیت تفاخر بران دیگر
می برد تا بهتر کویم کدام یکی مسخره تر نزد ان دیگر میگردد
چه حقیقت مخدوم معلوم یعنی یا نبات یا جماد یا حیوان

بالذات اما خباثت طبیعت وفرومایگی سر برتافت
دیگر درنگرید که تا کجا رسیده است که خدمت مخدوم را از
جمله غنایم بالانعام انگاشت القصه هر خدای باطل را بنام
خاص میخواندند و طعنه بر پرستاران خدای حق می زدند
ظالمی از یک مومن که بعد ازان از دست او شهید شد
می پرسید که خدای تو چه نام دارد جواب داد که خدایان
متعدد را نام لازم است تا بوسیله نام شناخته شوند اما
خدای واحد محتاج بنام نگشت چه غیر از و دیگر نیست پس
بیم مغالطه از میان برخاست چون قصص تنبیه وتادیب
و قتال وعذابهای دیگر که در باب چنین کسان نازل
شده است بسیار اند وعجایبات عبرت افزا در
ثبوت بسیجو دیک خدا و نفی پرستش خدایان
متعدد که بوقوع امده عرض وطول دارد بنابران
انرا کذاشته بر مواعظت موسی اکتفا نمود موسی
کوید مر بنی اسرایل را که خبردار باشی تا مبادا فراموش
نکنی عهد خداوند خود را که بتو بسته است ونسازی
برای خود شبیه ان بت که خداوند ساختن انها را

منع کرده است زیرا که خداوند خدای تو اتش معدوم
کننده است وخدای بغیرت اگر پسران و نبیران
را بهم رسانید و ساکن باشید در زمین و دغا خورده
بسازید شبیه را برای خود بدی کنان در پیش خداوند
خدای شما تا زور ابغضب ارید امروز کواهی میکیرم
اسمان وزمین را که زود کم خواهید شد از زمینی
که اردن را کذاشته در تصرف خود می درارید ومدت
درازدران ساکن نخواهید بود بلکه هلاک کند شما را
خداوند و پراکنده سازد درمیان همه قومها واندکان
باقی خواهید ماند در قومهای که درمیان ایشان خداوند
شما را خواهد برد و در انجا خدمت خواهید کرد بخدایان
که بدست مردم ساخته شدند چوب وسنگ که
نه بینند ونه شنوند ونه خورند وبوی نمیکنند
وموسی درجای دیگر فرماید اگر برادر تو پسر مادر تو
یا دختر یا زن که در بغل تست یا دوستی که او را همچو
جان خود را دوست داری میخواهد که ایشان خاطر
تو کند و در نهانی کوید که برویم وبندگی کنیم بخدایان

بیگانه همه قومها که کرداکرد اند دور یا نزدیک از
ابتدا تا انتهای زمین که تو انها را نمیدانی وهم نه پدران
تو بدان راضی مشو واز و مشنو وچشم تو نه بخشد
او را تا مهربان شوی ونهان کنی او را بلکه درحال او را
خواهی کشت ودست تو اول بر و باشد وبعد ازان
همه قوم دست کنند بسنگها پوشیده کردد و کشته شود
زیرا که میخواست ترا کشیدن از خداوند خدای تو
انکه ترا براورد از زمین مصر از غلامی تا تمام اسرایل
بشنیدن ان بترسد و باز نکنند مانند ان نزول
قهر اسمانی که در پرستش کوساله واقع شد مشهور
است که قریب بیست وسه هزار بتحت الثری رفتند
وچند بار یهودان برین تقریب اسیر کشتند والیاس
به اتش غیبی بسیاران را مغلوب کرده پسران
اسرایل را از راه بطالت بگردانید و در خدمت
پروردکار باز اورد اگر کسی ذوق مطالعه دارد
در تورات بسا حقایق امثال این خواهد یافت

درجاسوسی شیطان چه خوش احمق شیاطین اندکه
جهت اطلاع اسرار بهشتیان که بر اسمان بر ترند
گوشهای خودرا در اسمان هوا فرا دارند حال انکه
بعد مسافت این دو جا لک ها وکرور ها فرسنگ است
وا حمق تر درانکه اکثر درزمان مقرر واوقات معین
مثلا در ابتدای برسات که انقلاب هوا واختلاف
در عناصر بیشتر بهم میرسد انهارا ذوق جاسوسی حقایق
نهانی وشوق وقوف اسرار اسمانی پیدا می شود

درتلون امور خدائی وتنوع تدبیرات الهی حکمت بالغه
وصنعت کامله ان حکیم حقیقی وصانع تحقیقی از تسبیح صد
وسیوم داود مشاهده وملحوظ میگردد که چطور
سایر کوه وجبال درمساکن ومحال خویش تاسیس
یافته اند وبحرها از منشای خویش چگونه سیلان نند
ونهرها از منبع بچه خوبی جریان ونزول برف وباران
چه سان بظهور می اید وبچه روش ادوار ازمنه
وتدویر مهر وماه مستمر میگردد وبکدام نوع اسباب

رزق

Divina Sapi
ac plena oper

رزق وروزی ووظیفه ذی حیات از کارخانه غیب
بهریک میرسد درین فکر متعجب گشته این ذکر بر
زبان می راند ای خداوند چه قدر بزرگ اند کارهای
تو که همه چیز بدانش کردی
درانکه اکثر تربان لا ازجمله ارواح مجرده اند از اتش پیدا
شدند گفتم که از کتب اسمانی حقیقت چنین خلقت
معلوم نیست مگر از جمله طبقات ارواح مجرده باشند
برین تقدیر حدوث شان از اتش بی دود یا با دود نتواند
بود چه نشاء تجریدی اقتضای کونیت ندارد یعنی تعلق به
موجودات ممکن نه مگر بوجود واجب فقط
درانکه کره زمینی بالطبع انشقاق واستقامت دارد نه به
طفیل کوهها وغیره اگر کوهستان زمین را میخ دوزی
کرده اند تا کره وی از حرکت باز ماند باید که مقر این تنه
عظیمه کره موجود باشد تا دران دنبالهای کوه از زمین
نفوذ کرده بند میشدند وان کدام است اگر کسی میداند
نشان دهد چه میخها هرچند در تخته بسیار بوند ورسطه
عقد واتصال جسم دیگر اند نه محمل بار تخته بلکه تا

Ceteri quos Mhutani
Djinn vocat,
n[on] sit pr[...]
igne, aut
fumo.

montes non
sunt clavi
terrae.

دنبالهای میخ در جسم علحده که بردارنده تخته مع میخ است
ادخال نمایند تخته از حرکت چه بل از افتادن باز نماند پس
زمین از تراید کوهها چند نا هموار چگونه از حرکت باز مانده
باشد بلکه بالیستی که بهر جانب که کوهها بلند تر اند زمین
بدان طرف مایل به افتادن بود چه زمین مدور ومعلق
است نه مسطح ومتمکن
درباب روز حشر ونشر حضرت مسیح شاگردان خودرا
خبر روز حشر داد اما زمان معین وی را پوشیده داشت
تا همه کس همواره بخبرداری وهوشیاری بسر برند وبه
غفلت وتن پروری تن درندهند وگفت متوجه بخود شوید
مبادا سنگین شود دلهای شما بسیری ومستی وعملهای
این جهان وبیاید بر شما ان روز ناگاه زیرا که همچون دام
اید بر همه ایشان که می نشینند بر روی تمام زمین پس
در همه وقت بیدار باشید ودر نماز تا سزاوار باشید
رهائی را ازین همه چیزها که خواهند شدن ونیز میفرماید
همچنانکه در روزهای پیش از طوفان می خوردند
ومی اشامیدند وزن می ستانیدند وبنکاح میدادند

تاروزی

Resurrectio
mortuorum

تا روزی که نوح در کشتی رفت وندانستند تا انکه تا انکه
طوفان امده ایشان همه را گرفت وهمچنانکه در ایام
لوط می خوردند می اشامیدند ومیخریدند ومیفروختند
درخت می نشاندند وعمارت میکردند اما در روزی
که لوط از سدوم بیرون امد بارید از اسمان اتش وکبریت
پس همگنان را هلاک گردانید وهم در انجیل امده
که شما خوب میدانید که روز خداوند همچو دزد به
شب خواهد امد که چون گویند اشتی وامین دران وقت
هلاکت ناگاه بر ایشان می اید همچو درد حامله ونخواهند
گریخت واز سختی ان روز پیغمبری خبر میدهد وچنین گوید
که خبر روز خداوند تلخ است انزمان قوی رنجیده شود
ان روز روز غضب است روز سختی وتنگی روز بی
سعادتی وبد روزی روز تاریک وظلمت روز نشرم
وباد تند روز نفیر واواز صور بر همه شهرهای حصار
دارنده وبر برجهای بلند وبر برج ارم مردم را همچو
کوران بکردند زیرا که بخداوند گناه کردند وخون
ایشان ریخته شود همچو خاک وبدنهای ایشان

همچو روفتها و نقره ایشان و طلای ایشان خلاص تواند
کرد ایشان را در روز غضب خداوند بآتش تعصب
او فرو برده شود تمام زمین که بشتابی خرابی آرد بر همه
ساکنان زمین و رسولی دیگر گوید اینک روزی بیاید
افروخته همچو تنور و همه متکبران و ظلم کنندگان خاشاک
باشند و می سوزند ایشان را روز آینده میگوید خداوند
لشکرها و نگذارد برای ایشان بیخ و نه رویید کی و
مسیح فرماید در پی سختی آن روزها آفتاب تاریک
شود و ماه روشنائی خود پیدا نکند و ستارگان از آسمان
به افتند و بهم روند لشکرهای آسمان و شود در آفتاب
نشانها و در ماه و در ستارگان و در زمین کوفتگی
پدید آید امتان را از حیرت آواز دریا و موجها و مردم
خشک شوند از ترس و انتظار آنچه خواهد آمد بر
تمام زمین و در جنبش آیند قوتهای آسمان و آن
هنگام به بینند فرزند آدمی را که می آید برابر بقوت
بسیار و بزرگواری و انجیل در باب صور گوید که
ابن البشر فرستد ملایکه خود را بصور و به آواز بزرگ

وکردارند

وکردارند گزیدگان او را از وزیدن بادها چهارگانه از کناره
آسمان تا کناره آتش و بدمیدن آن صور سنگها
شکافته شوند و گورها گشاده گردند و بشکنند بندهای
مردگان و ارواح هر یک در بدن خود در آورده شود
و داور و حاکم مطلق در آن روز تیکی و سختی حضرت
مسیح است بقول همان حضرت بدین مضمون چون
بیاید ابن البشر در بزرگی خود و همه ملایکه با او بنشیند آن
هنگام بر تخت بزرگواری خود و گرد آیند همه امتان پیش او
و جدا کند یک را از دیگر مانند چوپان که غوچان را از بزان
جدا کند و باستاند غوچان را بدست راست خود و بزان را
بدست چپ آن زمان بگوید ملک ایشان را که بدست راست
او باشند پیش آیید ای خجستگان پدر من بمیراث گیرید
ملکوت را که آماده است برای شما از پیدایش جهان
و در آن وقت گوید نیز ایشان را که بدست چپ باشند
دور شوید از من ای ملعونان سوی آتش جاودان
آنکه برای ابلیس و لشکر او آماده است پس بروند اینان
سوی عذاب جاوید و نیکوکاران بزندگانی پاینده

و پیغمبر یحیی گواه این حال و شاهد این مقال است چه بقول
خویش اقرار میکند و موافقت می نماید بدانچه گفته شد بدین
مضمون آنکه می آید پس من او قوی تر است از من او
آنست که من شایسته آن نیستم که بردارم موزه او را
او شما را غسل دهد بجان پاک و به آتش آنکه بارو
در دست خود دارد و پاک کند خرمن خود را پس گرد
کند گندم را در خورزینه و بسوزد کاه را به آتشی که نمیرد
پس ای یاران بجان برابر در چنین حالت خشنودی
آن داور را از همه بهتر باید شمرد و در فرمان او هر چه
تمام تر سعی کرده شود مقصر نباید بود و اگر نه از بسیاری
گناه و بیشماری جرم که رجوع میکنند ابکم مانی و افزونی
شیاطین که جهت غمازی هر یک هجوم آورند ملازم شوی
و در عمق قعر سهمناک نمودارت گردد و بر فوق
عادل بی باک حسابت طلبد و گریز از انجا محال و
حضوری در آن محل دشوار چه وقت تنگ و راه
باریک است و ایام صعب و زمانه دقیق نه جای
شفاعت و معاونت شفیق

دریبدایش

در پیدایش بچه در رحم مادر چگونگی بچه رحم به اهل تشریح
واگذاشتن انسب و اولی است و قول انها از قول
دیگران معتبرتر است چه تجربه شان بارآور باور است

(آیا فرشتگان پر دارند؟)

در آنکه آیا فرشتگان پر دارند یا نه لفظ فرشته ظاهرا
فرسته بوده با ازین ارواح قدسیه جهت کارهای
عظیم از جانب آن رحیم تعین و فرستاده شدند و اکنون
به لفظ فرشته مستعمل است اما غرض آنست که چون
این خلقت عالی از هر کثافت مواد و اقسام ترکیب
و اجناس ترتیب ملطف اند و نشاء تجریدی دارند
پس هر آینه از خط و خال صوری و پر و بال ظاهری
مرفه الحال اند و فارغ البال اند اما اگر موجب تصویر
که اکثر مصوران صورت خیالی برنگ جوان مع پرها
امثال طایران نقش میکشند جای سخن دارید
ره بمنزل نمی برد چه اغلب اوقات که بدین صفت
درین عالم سفلی بظهور آمدند و حضور بسیاران نمودار
شدند مقصود بس بزرگ و معنی والا در میان

an angeli-
alis fint in
ftreti.

(ایام ستهٔ خلقت)

بوده است واز الجمله یکی آنست تا شریعت و حال که
وحیتی و حیانی که در بجا آوردن حکم حاکم حقیقی باید
غافلان و کاهلان مشاهده کنند و تلقین یابند

در شمار تعداد روزهای خلقت ذکر انقسام روزها
افرینش جهان در قران بدین عکس بیان امده پیدایش
زمین در عرض دو روز پدید جبال و قسمت رزق
در عرض چهار روز اتمام افلاک در عرض دو روز
غرضکه روزهای خاص به اعمال خاص معین و مخصوص
کشته است پس دو بار دو و یکبار چهار جمله هشت باشد
پس معلوم شد که غرض قران ان است که هرچه درین
شش جهت موجود است در عرض هشت روز بهم رسید
اما بعضی میخواهند که وقوف خود را دا نمایند تا موافقت
بتورات بدارد پس دو روز اول را داخل میکنند
بچهار و این نه از راه حساب است چه هر یک ازین
سه کانه مدت خاص برای خود دارند و اگر بالفرض
قران اقرار بر شش روز هم میداشت باز مخالفت
در تقدیم و تاخیر حدوث خلقت بود چه تورات کوید

دا روز

در روز اول خلق شد آسمان و زمین و نور روز دویم
تفریق آبها که زیر طبقه بودند از انها که فوق ان بودند روز
سیوم زمین را از آب خالی کردند و دریاها بظهور امدند
و سبزیها و درختان بهم رسیدند و روز چهارم خدا افتاب
و ماهتاب و ستارها را پدید اورد و روز پنجم ماهیها و
پرندگان موجود شدند روز ششم جمیع حیوانات زمین
و آدم وجود یافتند پس ظاهر شد که زمین در دو روز
پیدا نشد و نه در چهار روز ارایش یافت و نه در دو روز
افلاک بوجود امدند

در انکه امرزش هر کناه ممکن است هرچند کفر باشد خدای
تعالی بر زبان حزقیل پیغمبر جاری میکند بدین مضمون اگر
کناه کار توبه کرده باشد از همه کناهان خود که کرده است
و نکاهداشته باشد همه احکام مرا و کرده باشد انصاف
و دادگری بحیات زنده خواهد ماند و نخواهد مرد از همه
بدیهای که او کرده است یاد نخواهم بدادگری خود که
کرده است زنده خواهد ماند ایا رضای من است مرک
کناهکار میکوید خداوند خداوند تا باز کردد از راههای

خود زنده ماند

در انکه نامه سماوی مخصوص به ابراهیم نازل نکشته
نزد اهل کتاب در هیچ زمانه نامه بنام ابراهیم نبوده
بلکه حقیقت ان بزرک را موسی به تفصیل کماحقه مرقوم
ساخته اگر اهل قران بدین صحیفهٔ الهی دارند چرا
بدیگران هم مستفید نمیکنند چه کار خیر و باعث صواب
است و خود را چرا از ثواب کوتاه نمایند چه موجب اعتبار
شان است

در انکه هر یک محتمل بار کناهان خویش است نه دیگری
در تورات فرماید که نفسی که کناه کرده باشد همان بمیرد
پسر بر ندارد بدی پدر را و پدر بر ندارد بدی پسر را دادگری
دادگر بر و باشد و ظلم ظالم بر و باشد و در انجیل امده
است هر یک بار خود را خواهد برداشت

در انکه بودن پریان و پدر انها به ثبوت نمیرسد عقلا و نقلا
اگر پریان امثال مردم تناسل دارند لاجرم محتاج اند
به تناول و مساکن و غیره که لازمه تولید و نشو نماء اقتضای
خلقت است پس جای سکونت انها کو و اذوقه انها

حیث

حیث و اگر روح مجرد اند پس کاین بالذات اند نه کاین
بدیگری پس پدر نداشتند و نه پسر دیگر اند پس عقلا راست
نیامد ماند نقلا نقل تا موافقت نکند به نقلیات معتبر لایق
اعتبار دینداران و سزاوار اعتقاد اهل ایمان نمیکردد

در انکه الله تعالی رازدان ضمایر انسان است حسینی در
تفسیر می آرد بدین مضمون نباشد از سه تن رازگوینده
با هم مگر خدا چهارم ایشان است یعنی چهار میگرداند ایشان
را از حیثیت انکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سخن
ایشان و نه پنج رازگو باشند مگر او ششم ایشان است
بدانش و بینش یعنی ایشان را شش ساخته و نه کمتر باشد
از سه عدد و نه بیشتر از پنج تن مگر او با ایشان است
بعلم هرجا که باشند اکنون یک عرض است اگر چهار تن
رازگوینده باشند ایا خدا بر رازدانی انها قادر است
یا نه چه عدد چهار کم از سه نیست و نه بیشتر از پنج پس
خالی ازین دو شق نیست یا نقصان در قدرت علم اوست
یا این طرز گفت و گو نه شایان اوست مگر بجهت عبارت

Marginalia (Latin):

iuxta Koranum o[m]ia creata s[un]t intra s[pa]tium 8 dierum

nullu[m] peccatum est irremissibile

Abraham nullu[m] librum scripsit

quilibet luet penas proprii com[m]issi

Contra illud q[uo]d in interpretatione Korani scriptu[m]: si tres fuerint, quia[m] secunda inter se, quartus est Deus

Contra, quas Mahometani d[icu]nt, vocal[iter] non gnorant[?]

آرائے

geftunts 7 gtgraves telluris

درانکه کره زمین مجبق نیست اهل بید هفت طبق زمین
راچنان درتصویرمیکنند که نه بمعقول مناسبت دارد
ونه بمنقول اگر اهل قران درین وادی اتفاق با انها
می بندند معلوم شد که درین هم ازمنهج قویم ومسلک مستقیم
تجاوز نموده اند واگر بجانب خویش حق می انگارند درگذراندن
دلایل که درین وادی داشته بوند دریغ نخواهند فرمود
چه ازمکارم اخلاق بزرگان بدیغ نخواهد بود

Koran non est conformis Pentateucho

فصل دویم درانکه قران وتورات باهم ناموافق اند
ودرتورات خبرآمدن محمد نیست تکلیف یهودان را
نمودن براعتقاد قران بے انکه اتفاق قران وتورات
به اثبات رسیده باشد نمی سزد وچون درین
پاره قبل ازین مندرج گشت وحرفے چند بعدازین
مرقوم میگردد بدین سبب بارها تکرار نمی نماید اما در
چگونگی آمدن محمد درفصل چهارم حرفے با تفصیل یافته است

درانکه

Judaeorum doctrina erat bona, opera mala.

درانکه بزرگان یهودان را کردار نبود موافق گفتار حضرت مسیح
سرداران یهودان را سرزنش نمود یعنی دیگران را کار
نیک میفرمایند وخود فراموش ساخته اند خویش را
وبرکرسی موسے نشسته اند نویسندگان وفریسین پس هرچه
بشما فرمایند نگاه دارید وبکنید فاما مکنید موافق کردارهای
ایشان چه میگویند ونمیکنند می بندند بارهای گران که نمی
توان بردو می نهند بردوش مردم اما نمی خواهند که به انگشت
بجنبانند انرا

Judaei erant populus electus

درانکه بنی اسرائیل قوم برگزیده خدا بودند زبانی موسے است
که بقوم بنی اسرائیل میفرمود قوم پاکے برای خداوند
خدای تو ترا برگزید خداوند خدای تو تا باشے اورا قوم
خاص ازهمه قومها که بر زمین اند نه ازینکه بر همه قومها
بعدد غالب ایید خداوند بشما پیوست وشما را برگزید
که ازهمه قومها اندک تر ایید بلکه ازین سبب که خداوند
شما را دوست داشت

quomodo Pharao afflictas oppressit.

درانکه چگونه فرعون برقوم بنی اسرائیل سختے ورزید
درتوریت آمده است که پسران اسرائیل زیاد شدند

درمصر وکثیر گشتند همچو رویندگان وبغایت مقوی شده
زمین را پرکردند پس پادشاه بر رعیت خود یعنی اهل
قوم خود خطاب کرد وگفت ببنید که قوم بنی اسرائیل
بسیار وقوی تر ازماست بیائید که بحکمت زیرکنیم اورا
تا مبادا زیاد نشود واگر برما جنگ افتد بدشمنان
اتفاق نه بندند وبرما غالب آمده ازملک بدر روند
پس سرداران برایشان برگماشت تا ایشان را
ببارها رنجانند اما هرقدری که زیر میکردند بسیار میشدند
ومی افزودند ومصریان کینه می بردند بر پسران اسرائیل
استهزا کنان ایشان را می رنجانیدند وبه تلخی می آوردند
حیات ایشان را بخدمتهای سخت ازگل وخشت
وبهر خدمتی که به آن درکارهای خاک زیر کرده میشدند
وپادشاه بدایه های زایانند عبریان فرمود که اگر
نر زائیده شود بکشند واگر ماده است انرا نگاه دارند اما
دایها ازترس خدا حکم پادشاه را بجا نیاوردند وعذر
بردند که زنان عبری نیستند امثال زنان مصری چه
هنر دایه گری را ایشان خود میدانند وبرای این میزایند

پیش

پیش ازانکه ما بایشان برسیم پس فرعون بهمه رعایا
خود فرمود که هرنری که زائیده شود دررود اندازند
وهرماده را بگذارند

Pharao et exercitus ejus submersus mari rubro.

درانکه چگونه فرعون واهل مصر بسزای خود رسیدند
این حکایت نیز درتورات مسطوراست بدین مضمون
بعدازانکه پسران اسرائیل ازمصر برامدند فرعون
بالشکر خود متعاقب ایشان برفت وچون نزدیک
رسید پسران اسرائیل مصریان را عقب خود دیدند
وبغایت ترسیدند وبخدا فریاد کردند وبموسے گفتند
آیا درمصر جای قبر نبود که مرا ازانجا برآوردی تا دربیابان
بمیریم چرا خواستے این کار کردن که ازمصر مایان را
برآوردی نگفتیم ترا درمصر که دور شو ازما تا خدمت
مصریان کنیم که خدمت انها بسیار بهتر بودی ازمردن
دربیابان گفت موسے با قوم مترسید وایستاده باشید
وببینید بزرگواری های خداوند را که امروز خواهد کرد
مصریان را که حالا می بینید بعدازین نخواهید دید تا جاوید
خداوند جنگ کند وشما خاموش باشید

و کفت خداوند بموسی چه فریاد میکنی بمن بکو به بنی اسرائیل
که راهی شوند و تو بردار عصای خود را و دست خود را
دراز کن بر دریا و انرا منقسم ساز تا بنی اسرائیل بروند
در میان دریا براه خشک و چون موسی دست دراز
کرده بود بر دریا خداوند برد ابر الوزیدن باد تند و سوزنده
در تمام شب و خشک کردید و آب منقسم شد و پسران
اسرائیل در میان دریا خشک در امدند زیرا که اب
بود همچون دیوار بدست راست و چپ ایشان و مصریان
تعاقب کنان بعد از ایشان در میان دریا در امدند
و تمام سواری فرعون و ارابهای او و سواران او و
رسیده بود پاس صبح و خداوند لشکر ایشان را
کشت و چرخهای ارابها بغلطانید و غرق کرد پس مصریان
کفتند بکریزیم و بکذریم از اسرائیل زیرا که خداوند برای
بضد ما جنک میکند و کفت خداوند بموسی دست
خود را بر دریا دراز کن تا ابها بسوی مصریان و بر ارابها
و سواران انها بهم ایند و چون موسی دست خود را
بر دریا دراز کرده بود ابها در اول صبح بحالت سابق

بهم آمدند

بهم آمدند و بمصریان کریزندکان ملاقی شدند و در میان
موجها عرابها و سواران و تمام لشکر که تعاقب نموده بودند
فرو رفتند و یک فرد باقی نماند و پسران اسرائیل
مصریان مرده را بر کنار دریا دیدند و قوم اسرائیل بدیدن
چنین واقعه از خدا بیدر بسیدند و بر خداوند و بر موسی
بنده او اعتقاد بستند

Contra illud, q[uo]d in Korano a[sse]ritur, Mosen 40 noctibus moratum in monte Sinai

در انکه موسی چهل شبانه روز بر کوه طور بکذرانید از تورات
مشهور است که موسی بر کوه طور چهل شبانه روز بسر برد
اما معلوم نیست که خدای تعالی مدت بودن وی را
وعده کرده باشد و انکه در قران چهل شبانه روز را
صریح چهل شب نوشته اند و حسینی میخواهد چنانچه در تفسیر
می ارد که بکفتن شب فقط روز هم تجویز میکرد د به عذری
که مدار شهور عرب برویت هلال است زیرا که هلال
در شب مرئی است این ضابطه در هیچ روزمره معمول نیست
و در قاعده فصاحت جایز نه بلکه برخلاف ان در استعمال
آمده است و انکه در سورة اعراف اورده اند که سی
شب وعده بود بموسی و تمام کردند ان سی را به ده دیکر

اما قصد ان بوده که خدای دانند محض در کارهای خود
امثال مردم متغیر الصفت و متنوع الارا ده است یا
این نوع کفت و کو از جمله حسن کلام و قواعد عربیت است
و اکر نه بایستی که کوید که موسی چهل شبانه روز بالای کوه
بسر برد و ان به اتمام انجامید بچهل شبانه روز دیکر
تا موافقت کردی بدانچه فی الحقیقت بوقوع امد
یعنی موسی دو بار بالای کوه طور صعود نمود بحسب تورات
بار اول دو تختها از سنک از کوه فرود اورد و چون
انهارا شکسته بود بار دوم دو تختها دیکر بدستور سابق
ساخته صعود نمود و چهل شبانه روز دیکر در انجا
متمکن بود و این همه مدت هر دو بار بی اکل و شرب
بکذرانید

adoratores vituli aurei

در انکه قوم بنی اسرائیل چکونه شکل کوساله را پرستیدند
چون یهودان دیدند که موسی دیر میکند در فرود امدن
از کوه بضدیت هارون برخاستند و کفتند برخیز و
بساز برای ما خداها را تا ما را پیشوای کنند زیرا که
نمیدانم که چه شده است از ان موسی که ما را از مصر

برآورد

برآورد هارون کفت برکیرید کوشوارهای طلا از کوشهای
زنان و پسران و دختران خود و پیش من بیارید انها
رفتند و کوشوارهای نزد هارون اوردند هارون در
اتش ریخت و کوساله ساخت پس یهودان
باهمدیکر میکفتند که اینهایند خدایان شما یا ای اسرائیل
که از زمین مصر براوردند پس هارون مذبح بنا ساخت
و فریاد کرد و کفت فردا عید خداوند است وقت
صبح یهودان برخاسته مراسم فدیه و قربانی را بجا
آوردند و در خوردن و اشامیدن و شادی کردن
مشغول شدند

adoratores vituli puni[ti]

در چکونکی سزا که بموجب پرستش کوساله قوم بنی اسرائیل
یافتند این مشابهت به تورات دارد چنین امده است
که موسی بر دروازه لشکر به ایستاد و فریاد کرد که اکر درین
قوم کسی از ان خداست نزد من بیاید و پسران لیوی
همه ها به او کرد امدند کفت موسی خداوند خدای اسرائیل
میکوید که مرد شمشیر به بندد بر میان خود و سراسر روانه
شود ازین دروازه تا دروازه دیکر و از انجا باز کردد

و درین راه هر کرا بیابید در ته تیغ کرد و بکشد خواه برادر باشد
و خواه اشنا خواه اقربا پسران لیوی حکم موسی را
بجا اوردند و دران روز بیست و سه هزار کس کشته شدند

در انکه الله تعالی بشکل هیولا از جهت اطمینان یهودان
بحضور بعضی از بنی اسرائیل نمودار شد یعنی بهیت
وضعی و مجازی در قران مرقوم است که بنی اسرائیل
بموسی کفتند که هرکز باور نکنیم ترا تا انکه نه بینیم خدا را بالعینه
و سزای این هوس را یافتند یعنی صاعقه افتاد بر انها
و باز انها را زنده کردند این قصه در تورات بدین نوع است
که چون در ماه سیوم بعد از برامدن مصر موسی را بر
کوه طور حکم شد که قوم را در دو روز تنقیه دهد زیرا که
روز سیوم خداوند ورود نماید بر کوه طور بحضور همه قوم
پس موسی فرمود قوم را که مهیا شوند و از وصل و مباشرت
به پرهیزند روز سیوم رسید و صبح روشن شد اینک
رعدها قریب بسمع رسید و برقها درخشیدن کرفت
و کوه پوشیده کشت به ابر کثیف و آواز مانند نفیر

بکوشها

ذ
Deus apparuit filiis Israel sub specie ignis ac fumi in monte Sinai

بکوشها در میرسید و مردم لشکر را خوف و هراس در کیر
شد و موسی امت را همراه کرفت و بر دامن کوه استاده
کرد پس بران کوه دود بسیار نظر میکردند جهت انکه خداوند
فرود امده بود به لباس اتش و از اواز نفیر و نمایشها
سهمناک که باعث می افزود خوف و حیرت
و زلزله در دلهای مردم استیلا می یافت دور استاده
بودند و بموسی میکفتند که با ما تو سخن بکن تا بشنوم اما
خدا سخن نکند مبادا بمیریم موسی کفت خاطر جمع دارید زیرا
که خدا میخواهد که شما ایان را بیازماید و ترس او در شما
درکیر شود تا از کناه به پرهیزید
و جای دیکر در تورات است که موسی و هارون و ناداب
و ابیهو و هفتاد تن از پسران اسرائیل بالای کوه رفتند
و دیدند خدای اسرائیل را و زیر پای او سنک ساخته
بود که بجوهر نیلم می ماند درین سه چیز متصور میکردد اول
مشاهده نمودن بقوم کارهای مهیب که خدای تعالی
جهت بهبود انها بوجود اورد دویم هیچ کس کشته نشد
نه بصاعقه و نه بنوع دیکر سیوم نمایش دیدار پروردکار

Contra hanc apparitionem Koran contraria Pentateucho affirmat.

مطابق قابلیت ناظران و موافق فهمیدکی حاضران بوقوع
امد
در انکه قوم بنی اسرائیل جهت محافظت و رهنمای جهاد داشتند
در تورات است که ابر تو پناه دهد با ایشان و ستون
ابر پیشوائی کند به اینها
در حکونکی من و سلوا در تورات منقول است که
چون پسران اسرائیل در بیابان سین رسیده بودند
در ماه دویم بتاریخ پانزدهم بعد از برامدن از زمین مصر
بر موسی و هارون شکایت کردن کرفتند و میکفتند که کاش
خدا در زمین مصر ما یان را می کشت جای که دیکهای پر از
کوشت میسر بود و نانها سیر میشدیم مکر آوردن درین
بیابان این همه جماعه را غرض کشتن بکرسنک داشتید
خداوند بموسی فرمود بکو به پسران اسرائیل میخورید
کوشت بوقت شام و سیر میکردید بنانها بوقت صبح
و انکاه بدانید که منم خداوند خدای شما پس شام
شد و سلوا هم امدند و بالای لشکر پراکنده شد
و فرا کرفت و چون صبح شد در نواحی لشکر شبنم افتاد

چنانکه

Columna nubis ac ignis

Manna ac coturnices

vide Koran

چنانکه سطح زمین پوشیده شد چون بنی اسرائیل نظر کردند
کفتند منهو یعنی این چه چیز است کفت موسی این نانی است
که خداوند بشما داده است و بدین سبب این شبنم بنام
من مخصوص کشت و ان همچو تخم سفید کشنیز مانند بود و
مزه اش ارد شهد امیز اما برین خوراک قانع نشدند
بلکه کریه میکردند و میکفتند کیست که ما یان را کوشت دهد
و کجاست ان ماهیها مفت که در مصر میخوردیم اینجا سوای
من چیز دیکر نمی بینیم و باد رنک و خیار و کراث و سیر و پیاز
کوخنک کشتیم از ان چیزها پس موسی بخدا فریاد کرد
کفت خداوند بکو به این قوم که فردا کوشتها میخورید و
این نه برای یک روز و نه دو روز و نه پنج یا ده یا بیست
بلکه تا روزها و ماه حتی از بینی شما براید و کراهیت بهم رسد
پس باد بوزید و سلواها از انطرف دریا به اورد و در
همین راه یک روزه در دور لشکر فرو ز د و بمقدار دو
وجب بر بالای زمین در هوا پرواز میکردند قوم در کرفتن
سلوا و جمع کردن ان متردد بود و تمام روز و تمام
شب و روز اینده درین کار مشغول بود و کسی که کم

فراهم آورده بودده کیل بود وجهت خشکانیدن بر او گنند
درین اثنا که هنوز کوشت در بن دندان داشتند که
گرفتار غضب عظیم الهی گشتند وانجا را مقبره آرزونامید
شد ازین حکایت معلوم میشود که سلوا وگوشتها
یهودان را پخته وبریان بهم نمیرسید چنانچه اعتقاد اهل
قران است

Moses misit
12 exploratores

درانکه موسی دوازده تن جهت خبرگیری ملک کنعان
فرستاد وازان خبر بنی اسرائیل بی همت شد
وجهت سزا اتمامی لشکر برگردیدند از دریای سرخ
این قصه نیز بسیار تغیر یافته است در قران اگرچه قصه
دراز است اما بطریق اجمال مندرج نمودیم ماحصل
اینست که چون موسی از بیابان فاران دوازده کس
راچیده جهت خبر اوردن بملک کنعان فرستاد
وازانجا بعد از چهل روز برگشتند وبعضی میوه جهت
نمونه باخود آوردند ازانجمله انگور بچندان تکلانی وزنی
بود که یک خوشه را دو حمال بر دوش اوردند و
خبر دادند از فراوانی ان ملک وخوبهای دیگر اما

وقتی که بر سر چگونگی حصار شهرها وقد وقامت ساکنان
انجا و ورزوری ان مردم آمدند قوم اسرائیل را ترس
فراگرفت وجمیع انها برهم شدند وشور وغوغا میکردند
ومیگفتند که چرا از مصر برآمدیم کاشکی همانجا می مردیم بلکه
اکنون هم راضی ایم که درین بیابان هلاک شویم تا دران
سرزمین خداوند مایان را نه بر دو بشمشیر کشته نکردیم
وزنها و فرزندان مایان اسیر نشوند ودر خود مصلحت
کردن گرفتند که یکی را سرداری برگزینیم وبمصر بازگردیم
موسی وهارون بغایت رنجیده شدند واز نهایت غم و
آزردگی سرنگون افتادند دو تن از جمله دوازده تن که جهت
خبر رفته بودند یعنی یهوشع وکالب لباس خود را چاک
کردند وبران قوم بانگ زدند که چرا بر خداوند سرکشی
میکنید ونافرمانی مے نمایید ان ملک بچندان فراوانی
وخوبیها آراسته است که بدیدن تعلق دارد وجویهای شهد
وشیر در انجا یافته میشود ومایان خداوند را معاون داریم
پس بسهولت در تصرف خود می آریم وساکنان
آن ناحیه را همچو لقمه نان فرو می بریم این همه گفت وگو

فایده نداشت وبر سر شدت امدند وخواستند که انها
را سنگسار کنند درین اثنا بر بالای خیمه عهد بزرگی خداوند
پدید امد وآواز غیبی شنیده شد بدین مضمون تاکی
این قوم عیبت من میکنند وتاکی بر من اعتقاد نمی آرد
باوجودیکه این همه عجایبات حضور ایشان نمودیم پس
بزنم ایشان را بوبا وهلاک سازم وترا بر قوم بزرگ
وقوی تر ازین برگمارم موسی شفاعت کردن گرفت
وگفت خدایا مصریان که از میان انها اینجماعه را براوردی
ومتوطنان این سرزمین که شنیدند که تو همراه این
قوم مے باشی وخود را اشکارا می نمایی وابر تو محافظ
ایشان است وستون ابر رهنمای ایشان است
وابر تابان در دست مشعل ایشان است هرگاه بشنوند
که اینهمه کثرت را بکشتی پس گویند که نتوانستی که دران
سرزمین میخواستی که درامد شوند وبرین وعده قسم
یاد گرفتی پس در بخشیدن بزرگ شود قدرت تو زیراکه
تو خود میفرمایی که خداوند صابرم وبسا مهربان ودور کننده
بدی وفاحشها ببخش گناه این قوم را موافق عظمت خویش

ومهربان شو چنانچه مهربان بودی وقتی که از مصر برآمدند گفت
خداوند بخشیدم موافق عرض تو لکن همه انانکه دیدند بزرگیهای
مرا در مصر ودر بیابان ومطیع نگشتند بر فرمان من وده بار
مرا ازمودند نمی بینند زمین معهود را که نزد اباء انها سوگند یاد
کردم وهیچکس از انها که غیبت مارا کردند فردا لشکر را روانه
کن به بیابان براه دریای سرخ تاکی این بدترین کثرت غیبت
مارا میکنند بگو بایشان که موافق درخواست شماها خواهم کرد
وکالبدهای شما درین دشت افتاده میمانند ودران زمین
داخل نمیشوند الا کالب بن یفونه ویهوشع بن نون وفرزندان
شمایان که می انگاشتید که اسیر دشمن خواهند شد وشمایان
مدت چهل سال در بیابان مسافری باشید وبتمام خرابی
بسر برید بعوض چهل روز که دران سرزمین جهت خبرگیری
گشتید سرکشی ونافرمانی که قوم اسرائیل بموجب ترس

...de Korano

وخوف در درامد ملک کنعان نمودند مجملا مر قوم بدبرفت
اما مشکل اینست که بمضمون قران جایزه نیافت وموافقت
نکرد وسوای این حکمی دیگر که از جانب الله تعالی جهت
ادخال نمودن در دیهی یا شهری بقوم مذکوره مطابق

مضمون قران نازل شده باشد وانها ابا کرده باشند
نیز در تورات یافته نمی شود ظاهرا محمد در زمان تاخت
ولشکر کشی که بر قصبه ها ودیهاء عرب می نمود سپاه خودرا
بچنین حرف وحکایت همت میداد واز قهر خدا می ترسانید
تا مردم در محاربه مخالفان او پای کم نیارند چنانچه درین
باب در فصل هفتم بتفصیل نوشته می شود که چه چیزها جهت
غرض خود بلشکریان واهل سپاه نقل کرده است بگفتن
انکه در زمان پیشین وپیغمبران سابق رو داده است
وچنان کرده اند حال انکه اصلا ثبات ندارند واگر کسی به
ثبوت رساند ازین چه بهتر

[Moses virga … lympham …]

در انکه قصه براوردن اب از سنگ که دوبار واقع شد
وقصه دوازده چشمه اب وهفتاد درخت خرما علحده اند
اول در تورات امده است که چون بنی اسرائیل در مقام
رافیدیم رسیدند واب در انجا نبود شور وغوغا برپا نمودند
وبضد موسی شکایت نمودند موسی به تنگ امده بخداوند
التجا نمود وفریاد کردن گرفت که چه کنم از دست این قوم
نزدیک است که بمن سنگسار نمایند حکم امد به او که

از

بزند عصاء خودرا بر سنگ حورب واب خواهد برامد
وهمچنین شد بار دویم چون در مقام کادس رسیدند
ودر انجا نیز محتاج به اب شدند بار دیگر دومرتبه عصای
خودرا بر سنگ زد وبعده آب برامد اما وقتی که بنی
اسرائیل در مقام الیم رسیدند دوازده چشمه اب
وهفتاد درخت خرما یافتند وتمامی لشکر در انجا فرود امد

[vide Koranum]

پس از روی تورات ظاهر میشود که حکایات زمان مختلف
ومکان علحده است پس قصه قران نه وقوعی است بلکه تمام
ساختگی درین باب حرف میزند چه دوازده چشمه الیم
ذاتیه به چشمهای سنگ که از خارق عادت بوجود امدند
درهم وبرهم ساخت
درباب من وسلوا از حرف الزا معلوم شد که این قصه
هم به تورات موافقت کم دارد

[Causa peregrinationis 40 annorum non erat caedes Prophetarum]

در انکه باعث تعب وعناء موجب سرگشتگی وسرگردانی
بنی اسرائیل کشتن پیغمبران نبوده اگر بگویند که سبب
مذلت وغربت این قوم کشتن پیغمبران است از کجا
تشان خاطر خود ودیگران توانند نمود چه قبل از ادخال

ملک کنعن هیچ پیغمبری را نکشته بودند ودر عرض این مدت
غیر از موسی وهارون پیغمبر دیگر نزد انها فرستاده نشده واینها
هردو صحیح وسلامت بوده اند پس باعث سرگشتگی ان قوم
سرکشی انها بوده چنانچه قبل ازین نموده شد نه کشتن
پیغمبران

[antiquum et novum testamentum non est corruptum]

در انکه تورات وانجیل منحرف نگشته است درین باب
پیش از همه در دیباچه مرقوم گشت

[Quale pactum Deus cum filiis Israel sancivit.]

در انکه چگونه الله تعالی بقوم بنی اسرائیل عهد بست چون
در کوه طور حق سبحانه وتعالی بقوم اسرائیل عهد بست واحکام
خودرا حواله نمود تا پاسبانی او نمایند وبجا ارند پس گفت
منم خداوند خدای تو که ترا از زمین مصر وغلامی براوردم
منه خدایان بیگانه درپیش من مکن ومساز صنم را برای
خود ونه شبیهی را خواه بر اسمان باشد خواه بر زمین
وخواه میان اب ونه پرستی وخدمت نکنی انهارا منم خداوند
خدای تو قوی وتوانا وحساب طلب از کینه وران تا سیوم
وچهارم پشت وفیض رسان بدوستداران که احکام مرا
پاسبانی نمایند وبجا ارند مگر بیجا وبی تقریب نام خداوند

خدای

خدای خودرا زیرا که بحضور او معصوم نخواهد شد انکه
نام اورا عبث وبیجا یاد کند پاک دار روز شنبه را
یعنی شش روز در کار وبار بگذران وروز هفتم که شنبه
باشد خاص کن جهت خداوند خدای تو وهیچ کار دران
مکن نه تو ونه پسر ونه دختر وبنده وکنیز تو ونه چهارپایه تو
ونه بیگانه که در دروازه تست زیرا که در شش روز خداوند
اسمان وزمین را ساخت ونیز دریا وهمه چیز که درانهاست
ودر روز هفتم ارام گرفت وازین جهت برکت داد خداوند
روز شنبه را وانرا پاک گردانید عزت دار پدر ومادر را
تا عمرت دراز گردد دران سرزمینی که ترا عطا می شود
زنا مکن دزدی مکن تهمت مکن وارزو منه برانچه از ان
برادر تست یعنی نه بر زن او ونه بر غلام ونه بر کنیز وگاو وخر
وهرچه از وست این احکام بنام طوائف وانام موسی
بظهور نمایشهای سهمگین خوف امیز از بهر حق ویقین
ان گروه بی دین از کوه طور نازل شد ونقش کالحجر
گشته ودر تحویل موسی درامد اکنون تفاوت این روایت

[vide Koran]

راهر که به ایت قرانی مقابله نماید درمی یابد که کدام ازین

هر دو نقلها از عقل قرین است ولایق ترقین

درانکه قوم بنی اسرائیل بعد از درامدن در ملک کنعن پیغمبران را کشتند این معنی از کفتار حضرت مسیح به ثبوت میرسد چه انحضرت این معصیت را بر شهر بیت المقدس اطلاق نمود زیرا که ساکنان ان معموره مرتکب این کناه و کرفتار چنین بلا کشتند پس بدان سو نظر رحمت افکنده بزبان مبارک فرمود یا اورشلیم یا اورشلیم کشنده پیغمبران وسنکسار کننده رسولان خویش چند نوبت خواستم که فراهم آرم فرزندان ترا همچنانکه ماکیان کرد اورد بچکان خود را ته بال خویشتن وتو هرکز نخواستی

Ubi ingressus filiorum Isr. in terram Canaan occ. ... prophetae

درانکه سایبان بنی اسرائیل ابر بود نه کوه طور و در حین استماع احکام عهد فرمان پذیری بستند ب خیالات خام و داستانهای ناتمام نزد مردم بازیچه دوست و افسانه پسند اعتبار ورواج یافته اند اما چون تجویز خوب وزشت ان وامتیاز حسن و قبح هر یک ازان بعید از دریافت و دور از ادراک انهاست درین چه بلکه در همه وادی معذور اند داعیه را داعیه به ارباب معنی است

nubes umbra faciebat non mons Sinai

کی سخن

که سخن سنجی ونکته یابی باب ان جماعه کم یاب است وبر دعوی خویش منصف بانها میکرد که در سایه کستری ابر رحمت چه نقص لازم میشد که سنکهای کوه بر سر ان کروه فرض باید نمود و توانائی وقدرت نمائی ان قادر مطلق که سایبان سحاب سنکبار خویش نکار زیبنده وتابنده اطوار مرحمت نمود در کدام محل قاصر کشته که ان رطل کران بر مفارق خورد وکلان به ان هیات ترساننده حولس ترجیح بران دیکر داشت یقین که اهل ایمان در اعتقاد این وان یکسانند لکن چون عادت بیشتر برین جاری است که هرچه نزد عقل معقول است مناسب است بمنقول ازین راه کفته میشود غرض در هیچ جای تورات نیامده است که سنک یا کوهی جهت سایبانی کروهی مخصوص کشته باشد مکر انچنانچه در نشان حرف الذال کذارش یافت ونه این کفتار موافقت دارد که بنی اسرائیل میکفتند که شنیدیم بکوش ونافرمانی نمودیم چنانچه در قران است بلکه در تورات امده است که موسی همه سخنان خداوند

را بقوم ظاهر کرد وانها به اتفاق جواب دادند که همه فرمود وی را بجا خواهیم آورد و نیز در تورات است که کتاب عهد را حضور ایشان بخواند وایشان قبول کردند وکفتند که موافق ان همه عمل خواهیم نمود وجهت قرارداد خویش فدیه و قربانی نظر کردند

درانکه نه یهودان ونه محمدیان ارزوی مرک دارند خطاب کرده میشود در قران به یهودان بدین مضمون اکر بهشت برای شما سرای بازپسین است پس ارزو کنید مردن را اکر هستید راست کویان در جواب یهودان نیز مقابل ان نادر بابری میکنند که اکر بهشت برای شما درخت طوبی وحوض کوثر وشراب الطهورا ومیوهای لذیذ وحلهای زیبا وانواع خورشها ورنکارنک طعامها که جهت پری شهوت وسیری نفس شمایان درکار است همه مهیاست پس ارزو کنید مردن را اکر هستید راست کویان اکر در بهشت برای شما لذات همه پنج حواس علی الخصوص انچه متعلق است بلامسه مثلاً حور وقصور و فراوانی این قسم سعادتها که جهت اطمینان نشه حیوانیت

Mors non optanda ob Hiias Judaei Mhtani

وتناسخ

وتناسخ وتناسل لابد است همه تیار و مستعد است پس آرزو کنید مردن را اکر هستید راست کویان الغرض در آرزو داشتن ونداشتن شما ها شما دانید ویهودان دانند اما راست است که منکوحات شمایان نه به مرک راضی اند ونه برزند که چه هم درین جهان از نفرها متعدد محروم میمانند وهم در انجهان به این خصوصیت بی سعادت میمانند این بیچاره ها نیز در روزه ونماز وحج وزکات برنک مردان کوشش داشته اند اما در وقت اجر ومزد بسا کمی یافته لم این مر هیچ معلوم نشد وای بران قوم که مزد انها در هر دو سرا شکم سیری وتن پروری است ووای بران طایفه که اجر انها لوث بدنی وشهوت حیوانی است این مقدمه پرفاحشه بجای خودش بهتر کذارش خواهد یافت

mulieribus Mhumetanis non est pro... mors maritorum

درانکه نصاری کویند که ما مردم تنها بهشتی ایم ونه دیکری وانکه یهودان کمراه اند وانکه محمد چندکاه صلح کل نورزید و بعده ازان هم برکشت بعد از مدت بسیار سخن راست بکوش خورد یعنی نصاری کویند که هرکز در نیاید بهشت کسی که نصاری نیست بلی میکویند وبیوجه نمی کویند

Christiani dicunt, neminem consecuturum salutem nisi fuerit Christianus

ومقوی این قول مقوله مسیح صاحب است وقتی که تلامیذان
خود را برای موعظت وتلقین خلایق فرستاد گفت
بروید وبه گرد جهان بگردید وعالمیان را دعوت کنید بدین
انجیل هر که بگرود وعماد اگیرد سلامتی یابد وهر که نگرود
مواخذ باشد سلامتی یافتن وداخل بهشت گشتن
اگرچه دو عبارت است اما در معنی یکی است دوم نصاری
گویند که یهودان گمراه اند گواه این مقال سوای کتب
سماوی نیز فرقان است چه دران نوشته است

Lex Judaica abrogata

که دین نصاری ناسخ دین یهودان است پس اگر
بقول قران دین یهودان بورود دین جدیده انجیل
منسوخ نشد در گمراهی ان قوم چه شک مانده است
اما اگر منسوخ میکنند ایت قران را به ایت دیگر وان اینست
که هر که خالص گرداند ذات خود را برای طلب خدای
ونیکوکار بود پس مر اوراست مزد او نزد پروردگار او
وهیچ ترسی نیست ان جماعه را ونباید که ایشان
اندوهگین شوند پس ازین معلوم میشود که محمد اقرار
بر صلح کل دارد چنانچه در سورة المایده ازین صریح تر است

بدین مضمون

۴۰

بدین مضمون پرستاران ستارگان وجهود ونصاری اگر
اگر ایمان ارند بخدا وبروز قیامت وعملهای شایسته کنند
هیچ ترس نیست ایشان را در اخرت اما صلح کل چون مورد
بدنهایت ومصدر شرارتهاست لهذا مفسران خواستند
که تا ولایت دور از کار کار خویش را پیش برند گویند در
عملهای شایسته داخل است گرویدن به محمد وبقران باوجودی
که نیک میدانند که گرویدن بمعنی اعتقاد وایمان اوردن
است چه اعتقاد برای خود علحده است وعمل برای خود علحده
چرا برای غرض سهل گرفتار وبال اخرت می شوند حال انکه
هم از روی قران امتیاز علحده که هر دو متحقق میگردد وبالمشافه
تفاوت هریک ظاهر بگفتن انکه اگر ایمان ارند بخداوند بروز
قیامت واگر عملهای شایسته کنند پس لفظ ایمان تخصیص
یافت به اعتقاد خدا وروز قیامت ولفظ عمل مخصوص
گشت بشایستگی می نماید که تفریق هردو از حد زیاده در بیان
امد پس اغماض را درین وادی راه نداده اقرار باید
نمود که شیوه صلح کل نزد محمد منظور بود نه بحکم وجوب بلکه
بحسب اقتضای وقت وتقاضای حال یعنی تا که لشکر زبون

جمعیت
ومردم قلیل داشت واز سر وسامان وسرانجام دیگر دست
نداده بود اما همین که قوت مقاومت حریف بهم رسید
وکثرت سپاه فراهم امد صلح کل را بر طاق بلند واگذاشته
وبی تحاشی خود را نبی السیف قرار داده حکم نمود که قتل کنید
انانکه بروایمان نیارند وبر قران او نگروند اکثر این شیوه را
مردم دنیوی مسلوک میدارند همچون بادشاهان غرض
اندیش وطالبان مطلب خویش که نظر را محض بر اغراض
خود دوخته از اظهار حیله وفریب خویش پروا ندارند ونیکنامی
وبدنامی نزد انها مساوی است معاذ الله که این طریقه
پیغمبران صادق واین سلوک برگزیدگان حق باشد بلکه
در کارهای عظیمه ومهمات مشکله نظر بر خدا ودل بر توکل
نهاده سلسله راست گویی را هرگز از دست نداده اند
وحسن سلوک را یعنی حق الله وحق الناس نه صلح کل در
زمان تقویت واستعداد خویش به بهانه حکم خدا در صف
راه فرو نگذاشته حضرت مسیح وقتی که خواست که دین
خود را در جهان منتشر سازد مردم بر دار زمام وبهادران
قلعه کش را فراهم نیاورد بلکه چند ماهی گیران را فرمود که

تاحال

تاحال شمایان صیاد ماهی بودید اکنون میخواهم که بدام
راست بازی در صید دلهای مردم دست درازی کنید
وهمچنین شد بی انکه تیر وتفنگ ودیگر آلات جنگ در
میان باشد

Captivus qui ligna collegit die sabbathi

در محافظت روز شنبه در تورات آمده است که یهودی
در سبت پشته هیزم فراهم اورد اورا مطابق حکم موسی
سنگسار کردند اما چنین نیامده است که اصحاب
سبت از رحمت الهی رانده شدند این اختراع تازه است

nullus unqm Judaeorum contra Mariā ...

در انکه در هیچ زمان نشده است که یهودان بر مریم تهمتی
انگیخته باشند دو خلقت ممتاز وافرینش سرافراز
بنام مریم نامور بودند یکی خواهر هارون که ذکر وی در
تورات یافته می شود ودیگری مادر مسیح یعنی امید
جان وچاره جهان وذکر ان برگزیده انسان در انجیل
امده اما در هیچ جا معلوم نیست که یهودان یکی ازان
مخدرات را بحرکت ناپسندیده منسوب کرده باشند
یا تهمتی بر دامن عصمت شان بسته این را هم از جمله

اخراج تازه باید شمرد

در سبب نهی بعضی اغذیه مر یهودان را اگر آن دادگر حقیقی
بسبب بیدادی یهودان آن قوم را بر سبیل جرمانه از خوردن
غذاهای نفیس و لذیذ باز داشت و محروم ساخت
البته محرومی محمدیان که همان خوراکها است بی سبب نخواهد
بود امید که در استفسار آن دریغ ندارند اگر بفرمایند
که از آنجمله بعضی حیوانات که بالذات نجس اند بدین سبب
خدای تعالی ازین نجاست مایان را باز داشت ملاذ
من این عذر لنگ است چه اگر چنین می بود بقول قران
جهت قصاص بیدادی و ستمهای آن قوم به آنها
منهی نمیشد البته یک بلای دیگر درمیان است

در آنکه یهودان بقران نگروند بسبب ناقبولی دین محمد یهودان
اختلاف است که میان تورات و قران معاینه میکردند پس
چگونه تواند بود که با این همه ناموافقتی بقول شما استواران
تورات بر دین مایان ایمان آورند اما ممکن است
بکدام حجت میگوئید اگر حجت ندارید هر حرفی که بی دلیل
است بجناب مستمع ذلیل است

در آنکه

Deus prohibuit Judaeis aliqua

Judaei non credunt in Koran.

در آنکه نخستین فرمان روا که میان قوم اسرائیل گشت
شاول بود و آن بعد از موسی حدوث یافت چون
قوم بنی اسرائیل هم به پیغمبر شموائیل بهمان بدخوئی قدیم
سرتابی نمودند و شرارت جبلی و شقاوت اصلی را
اصلاح نداده پیوسته بر دستور خویش بی اندامیهایی
ورزیدند و در طلب پادشاه به آن بنده خدا تنگ می آوردند
پس خدای تعالی چنان پادشاهی برگماشت که از دست
جور و ستم او بپاداش کردار خود رسیدند القصه آن
پادشاه شاول نام داشت که پیش از همه برین گروه
حکم رانی نمود اما سخن درین است که آغاز پادشاهی
او قریب به سه صد و هفتاد و شش سال بعد از وفات
موسی حدوث یافت پس این قصه هم بتورات
موافقت نکرد اما تواند بود که کسی بگوید صحت نقل و
اتفاق تحریرات اگر روند بدچه غم قران ما در فصاحت
و بلاغت بی بدل است اگر این را پسند دارید مختارید

در تکلفات که موسی به بنی اسرائیل نمود در بعضی تکلیفها

در انجاز اول داخ ... است را کردیم و این ... جزء اگر ... دران سوره المایده سیپاره ... 24 25

Saul primus Israel Rex

v. de Koran

که قوم مذکوره حسب الحکم حاکم حقیقی محکوم بودند در حرف
السین رقم پذیرفت سوای آن مثلا باید داشتن نماز را
و دادن حق مال را و تعظیم داشتن پیغمبران را و یاوری
دادن آنها را و وام دادن و غیره که در قران است هیچ
جا نیامده است درین چه حاجت گفتگوی دراز نیک
معلوم می شود که پیغمبر شما درین گفتگو تلاش یهودی
خود داورد و در فکر خصمانه خویش متردد است بر معتاد
و عادات سایر طبقات اهل دنیا

در کشتن و رهایی دادن ذات انسان قران گوید
کشتن یک کس ناحق برنگ کشتن جمیع کسان است
و تابعان او جهت اثبات این مدعا خیلی دست و پا زده
به اعتقاد خویش موشکافی کردند و گویند چون آن فرد
انسان مبدای بسا افراد است پس در حقیقت
نه قاتل یک مقتول کشته است بلکه آن همه افراد که
که بدو امکان انتقال داشته اند این مقدمه بیشتر
بخیالات شعرا و سخن پردازان عبارت آرا می ماند
نه بقول مردم آگاه و عارفان بالله چه هرچه بدین طبقه

برادی

quoram Moses praecepit Israelitis

contra illud Korani 19. Si quis alqm injuste occiderit ... occidit

بر روی زمین ماند جای دم زدن و محل اعتراض نماند
سوال میکنیم که خواجه سرا و حایض و نامرد و مخنث و عقیم
را از جمله ذات انسان میدانند یا نه اگر انسان اند پس
از کشتن ناحق یکی از آن چگونه راست آید که کشتن جمیع
عالمیان است و باز قید ناحق دگر معقول تر است آیا
بکدام وجه بکشتن حق تنها یک فرد کشته می شود و بناحق
افراد غیر منتهی مگر مقتولان که سزاوار قتل بوده اند و به
حق کشته می شوند قوت تناسل بالقوه ندارند و اگر دارند
قید ناحق چه معنی دارد همین سوال برین که رهائی یک نفس
باعث رهائی جمیع انفاس است میرود

در قصاص دین موسی
تورات نیز گوید جان عوض جان چشم عوض چشم دندان
عوض دندان دست عوض دست پای عوض پای سوختن
عوض سوختگی زخم عوض زخم اما آنچه درین باب انجیل
فرماید گذارشش خواهد یافت

در سرکشی یهودان و مهربانی حق سبحانه و تعالی از سرتابی
و ستم ورزی یهودان و عفو و رحمت آن مهربان تمام

113 Pena talionis

Judaei errabant 40 annos in deserto

نوشتهای تورات پر اند تا کجا شرح توان نمود هر که ذوق
دارد در همان تورات ملاحظه نماید

در انکه داود و عیسی چنانچه در قران است لعنت هیچکس
نداده اند مخفی نماند که پیغمبر داود کثرت استعمال در
قهر و جبر و امثال دیگران نداشت و چنین حرکات
دلخواه او نبوده اند بلکه ورزش تحمل و صبر راحتی بیش
برده که بد شمن جانی هر چند در قانون کشتن و بستن
دریافت پای رضا بر سر بدی وی ننهاد تا به بدخواهی
دیگران چه رسد و اگر حمل بر عیسی دارید که اواز بی تحملی
بر سر غضب امده فرزند ادم را خیال خواست که
از حالت خود بکردند و میمون و خوک شوند یقین هر که
انجیل را نخوانده است و از حلم و مروت خداوند انجیل
خبر ندارد اینهمه خبرها باور تواند کرد غرض که اگر داود
یا عیسی این شیوه را منظور میداشتند البته از تورات
و انجیل معاینه میشد اما چون از اخلاق انها بدیع بود
در کتب مذکوره نیامده است

در صفات حلالیت و حرامیت چارپایان که در دین موسی

quod aliud licita est Judaeis

چارپایان که بر قوم یهود حلال بودند موصوف
بدین دو صفت بودند یکی ناخن باشکاف دویم نشخوار
کننده و هر چه بدین دو صفت مفقود است حرام یعنی ناخن
بی شکاف و نشخوار نکننده و اگر ازین دو شرایط یکی
هم ناپید الود نیز حرام مثلا شتر که نشخوار میکند اما ناخن
بی شکاف دارد و خنزیر که ناخن شکافته دارد اما نشخوار
نمیکند

de Religione Christianorum

فصل سیوم درباب قوم نصاری

سورة البقر سیپاره اول

در انکه کدام پیغمبر بعد از موسی امدند پیغمبر مرسل یعنی صاحب
شرع وارنده دین بعد از موسی هیچکس نبوده است
بجز مسیح اما صاحب الهام بوده اند که اسرار غیبی و القاے
لاریبی به انها وحی میشد و در صحایف مقدس جا بجا
ذکر هر یک انها امده است همچون یهوشوع و شمواییل
و داود و ناطان و یشعیا و دانیال و یرمیا و یونا و نحوم
و ذکریا و یوحنا و بولس وغیره و نیز بعضی زنها باین نام
نامور بودند همچون مریم خواهر هارون و دیبورا و الیسابات
مادر یحیی و مریم مادر مسیح وغیره

Quinam Propheta

در روشن معجزات مسیح معجزات ان حضرت بحد
اشتهار یافت که نابینا بچشم خود دیدند و کران بگوش
خود شنیدند و لنگان پای اقرار بر صدق ان نهادند
و مردگان از قبر خاسته شاهدی دادند هر انچه بر خویش
و بیگانه رومیداد حتی بدخواهان او در هنگام مشورت
قتال وی اعتراف نمودند و میگفتند چکنیم و چه چاره سازیم
تا توانیم او را بدست اوردن اگر بطور او واگذاریم همه کس
به او میگروند زیرا که اثار وی بسیار اند یعنی بزرگیهای او
بس مشهور و معروف

Christus fuit confirmatus Spiritu S.

در انکه چگونه حضرت عیسی تقویت یافت بروح القدس
در انجیل چنین است که چون مسیح نماز میگزارد اسمان
بگشاد و روح القدس فرود امد بسان کبوتر بر و
و در جای دیگر است پر شد عیسی از روح القدس ازین
سربلند اشعیا خبر میدهد بدین مضمون ارام گیرد بر و
روح خداوند یعنی روح عقل و حکمت روح مصلحت
و قوت روح علم و نیکی برین روح اهل قران به اختلاف
حرف زدند عجب نداریم اگر تا حال تعریف این روح را

mentio Spiritus S.

بوجه شایان و نوع واقعی نکردند چه فهمیدن ان روح
منزه و پاک که تعلق بدانش و ادراک این خلقت عاجز
دارد بلکه اگر خود بمراحم عمیم خویش کشف این معنی نمیکرد
انسان چه ملایکه هم عاجز و درمانده میبودند انشاء الله
در حرف الراء الجیب نوشتها و نقل انجیل بیان نموده
میشود اما اینجا به بنیم که علماء قران و دانایان فرقان چها
گفتند و در تاویلات چه قدر اتفاق بهم کردارند بعضی گویند
روح القدس جبریل است و بنیاد برین ایت می نهند در
قران است تقویت دادیم او را بروح پاک پس تقویت
را یعنی فرستادن قرار دادند و روح القدس را یعنی جبریل
یعنی فرستادم جبریل را نزد عیسی این چه طور معنی گفتن است
و ان چه نوع مردم اند که چنین بیانها در خاطرهای انها کارگر
میشود هر کس پاره نور عقل دارد درمی یابد که تقویت
روح القدس یک شرف خاصه الهیست و بزرگی
خلاصه که بدان ادمیت عیسی مزین و مکمل گردید چنانچه
از سیپاره سیوم سورة البقر مبین میگردد پس ان
کدام قوتی است که عیسی بدو تقویت یافت غیر از

روح القدس که بر وجه خاص منسوب میکردد تنها بعیسی
بدیگری زیرا که تقویت دهنده اوست وجبریل بارها نزد پیغمبران
دیگر برسم رسالت فرستاده شده است ومحمدیان نیز مے
پندارند که نزد محمد برسم رسالت می امد وهم از روے
انجیل معلوم می شود که نزد عیسی بهیچ صیغه نیامده است
پس جبریل چطور تقویت دهنده عیسی شد هرگاه نه نزد
او کاهی امده است ونه تخصیص بدو داشت مگر بوجه تعمیم
به انبیای دیگر اختلاط داشته است بو فرمان عز وجل پس
معلوم شد که جبرئیل روح القدس نیست بلکه روح القدس
انست که از قدرت مطلق او مسیح ادم شد بے قید پدرے
وجبریل انست که بدین پیغام پیش مریم امد وگفت روح
القدس آید بر تو وبقوت بلندترین سایه افکند بر تو
بعضی دیگر گویند که روح القدس مراد از انجیل است
هرچند این جماعه بر انجیل گمان نیک دارند اما تحسین
نتوان کردید وسبب اول انکه ظن نیک فقط بجه کار
اید اگر قید متابعت وفرمان برداری درمیان نباشد
چنانچه کسے که خدای عز وجل را خیر محض داند اما در انقیاد

فرمان

Gabriel angelus variis appa ruit.

فرمان روگردان ماند دویم انکه این قسم اسم چون از قاعده
واستعمال روزمره بیرون است وهرگز زبان زد نشده است
وهم از عبارات کلام قدسی ناموافقت دارد وبقران نیز
مخالفت چه در سورة المایده گوید ای عیسی پسر مریم یاد
کن نکوئے مرا که بر تست وبر مادر تست چون تقویت نمودم
ترا بروح پاک سخن میگفتی با مادر در گهواره ودر کهولت
وچون اموزانیدم ترا کتاب ودانش ومعنی تورات و
انجیل پس تقویت دادن بروح القدس علت دانش
انجیل است هرگاه چنین باشد میان علت ومعلول فرق
لازم شد پس روح القدس انجیل نیست همچنانکه علت
معلول نتواند بود وبعضی دیگر برانند که روح القدس
جان پاک مسیح است درین اندازه انها برجا بود چه جان مسیح
روح است وان روح پاکترین وبهترین ارواح است زیرا که
هم قران گوید که منزه بود از گزند دیو اما باید دانست که ان
روح قدسیه او نه خود بخود عز وشرف داشت بلکه هرچه
داشت بتائید روح القدس بود اگرچه نکته ایست بس
باریک ورازیست بس دقیق ولیکن بتائید روح القدس

...qui Mahtni ...ente Christi aal ...esse Spirit. S.

به آسانی توان معلوم کرد اگر مستمعان خودپسندی را
نپسندند ودر قبولیت بر خود نه بندند
در ابتدای پیدایش وهنگام ولادت مریم مادر عیسی
چون قران بر منطوق قصهای دیگر درباب والدین مادر مسیح
وخصوصیت ولادت ودیگر مناقب فروگذاشت نمود
بالضرورت این قصه را نیز به کتب معتبر مقابل کرده
وبدو بستداران صدق وا نموده میشود قران حقیقت
مریم مادر عیسی را بیان میکند ودرین ضمن مذکور عمران
درمیان می نهد چنانچه در سورة مریم کهیعص هم مادر مسیح
را خواهر هارون گفته است سخن درین ندارم که هارون
را خواهر بود به اسم مریم واین هردو متولد عمران بوده
اند اما سخن میرود بر مادر عیسی که یک هزار وپانصد
وهفتاد ونه سال پس از سفر نمودن خواهر هارون
دختر عمران متولد شد وخواهر هارون را در مصر ولادت
شد ودر
رحلت نمود ومادر عیسی بشرف حدوث مبارک
خود شهر ناصره را معزز ومکرم ساخت ودر بیت المقدس

صعود

10 Parentes et Natalitas B.V.

B.V. nata est Nazareti, obiit Jerosolm

صعود نمود پس چگونه راست اید گفتن که مادر عیسی خواهر
هارون است ونیز بدانکه والدین مادر مسیح یواقیم وانا
نام داشتند وانا عقیمه بود ومدت بیست سال بعد
از کتخدائی درگذشته بود که فرزندی نیافتند وبدین سبب
مغموم می زیستند وبدرگاه خدا رجوع میکردند وفرزند
درخواست می نمودند وعهد بستند که اگر فرزند یابیم
ان را در خدمت خداوند رکنیم اخر الامر دعای ان بزرگان
بدرجه قبول افتاد واین دختر بلند اختر متولد شد حقیقت
چنین است که گفته شد وعمران که پدر مادر مسیح بوده
شخص دیگر خواهد بود وان مادر مسیح که دختر عمران
باشد زنکه دیگر بود وان مسیح که نبیره عمران است
که ذکر او درهیچ کتاب معلوم نیست یک بنده خدا بوده باشد
وان هارون وموسی که خواهرزاده داشتند به اسم
مسیح وعیسی نیز از جمله فرزندان بابا ادم بوده باشند
اما غرض ما یان در تحقیق وتشخیص دیگر انست وان
بندهای خدا انجب نسب نامه که در قران است صورت
نمے بندد بعضیها که نسبت بدیگران خبر دارند ودم راست گوی

Koran vult B. Virginem Sororem Aaronis

میزنند و دعوی راست بازی میکنند این عذر در پیش
دارند که در زمان مادر مسیح دو کس بوده باشند
یکی ازان عمران نام داشته باشد و دیگری هارون و مریم
یکی را پدر میخوانده باشد و دیگری را برادر و بدین سبب
در قران چنین امده است ازین هم هیچ نمیگشاید
چه اول حرفی است خود کاشته و بی دلیل که نزد
همه کس احتمال صدق و کذب دارد پس چگونه توان
باور کرد دویم به اقرار قران صریح معلوم میشود که این
نسبت حقیقی است نه زبانی چه میگوید که زن عمران
مادر مسیح را زاد و در جای دیگر گوید برگزید خدا فرزندان
عمران را بر جهانیان عمران و فرزندان دیگر نداشت الا
موسی و هارون و مریم هر که توجه نماید دریابد که این عذر
هم بادر هواست پس معلوم شد که قران درین هم
یک اصلاحی میخواهد

در انکه یواقیم و انا حضرت مریم را چگونه نذر کردند و در
عبادتخانه بیت المقدس بردند در تاریخ معتبر امده
است که چون حضرت مریم در عمر سه سالگی بود پدر و مادرش
در هیکل

موضوع خطاب یا اخت هرون

Koran asserit matrem Christi Dni genitam ab uxore Amram.

Joachim et Ana Mariam Deo obtulit.

در هیکل بیت المقدس او را بخدا نذر کردند تا در انجا
مع دوشیزگان دیگر پرورش یابد و شغله انها خواندن
تورات و نماز و اموختن هنر زردوزی بود و چیزهای دیگر
که جهت لباسهای معتکفان ان استان و ارایش
ان اشیان درکار بود تیار میساختند و بتمام پاکیزگی و
عصمت بسر می بردند هر که از احوال فرخنده مال
ان خجسته الهی می خواهد کتب لاطین و یونانی بخواند و
نصیبه ازو فرا گیرد الغرض چون سیزده ساله شد و
بزرگان ان هیکل خواستند که برسم دیگران مریم را نیز
در عقد نکاح کسی درارند خجسته از سر شرط خویش اگاه
ساخت که بخدا عهد بستم که هرگز روی مرد را نه بینم
بزرگان کاهنان از شنیدن عزم چندان پاکیزه و محبت
عصمت متعجب گشتند و باهمدگر گفتند که امثال کسی را
چه باید کرد و چطور باید نهاد درین اثنا به انها الهام میشود
که جمیع مردان که از نسل داوداند و در بیت المقدس
ساکن اند جمع کنید عرض قصه دراز است مختصر گویم
همه جمع شدند دران میان مردی بود داد گر یوسف نام

B. V. desponsata B. Josepho

و همان شرط که مریم را بخدا بود یوسف نیز داشت خجسته
را در عقد او در اوردند این مصلحت بزرگ خالی از ثمره
پر بهره نبود یعنی چون بدین خجسته عیسی متولد شدنی است
مردمان را باعث شک و خیال فاسد نباشد
و زبان بد اندیشان بسته اید و این حکمت الهی به
عبثیت نه انجامید چه مردم گمان میکردند که عیسی
پسر یوسف است

در گنگ شدن ذکریا

Zacharias Pater Joan. B.

کوهستان سوی شهر یهودا و رسید خانه ذکریا و سلام
کرد به الیصابات از استماع سلام شادی نمود بچه
شکم الیصابات و پر شد الیصابات بروح القدس
و بانگ زد به آواز بلند و گفت خجستهٔ تو در میان زنان
و مبارک میوه شکم تو کجا مرا که بیاید مادر خداوند من نزد
من و همین که اواز سلام تو بگوشم رسید شادی کرد
بچه شکم من خنک ترا که باور کردی انچه شنیدی زیرا که
بجا اید هر انچه گفته شدند از جانب خدا با تو پس مریم
زبان بر گشاد و ستایش خدا بر خواند و گفت بزرگ
میکرداند جان من خداوند را و شاد شود جان من بخدای
خلاصی دهنده من زیرا که نظر کرد بفروتنی کنیز خود و از ین وقت
مبارکی دهند مرا همه قبیلها زیرا که بزرگیها نمود به نسبت
من انکه نیرومند است نام پاک او و مهربانی او گرسی
بکرسی به ترسندگان او و نیرومند ساخت بیاروی
خود و پراکنده کرد متکبران را به اندیشه دلهای انها
فرود اورد نیرومندان را از کرسی و بر داشت فروتنان را
سیر گردانید گرسنگان را از خوبیها و کسیل کرد توانگران را

Visitatio Elisabeth

Canticum Magnificat

تهی دست برگرفت اسرائیل بنده خود را تا جاوید یاد کنان
از مهربانی خود که با پدران ما یعنی ابراهیم و اولاد او گفته بود
اکنون ملاحظه نمائید که رکوع و نشست و شوی اعضا چه فضلیت
دارد بر چندین مواهب و عطایا حقه که درباره ان خجسته
مرحمت شد و تکلم جبرئیل در اثنای غسل چه دخل دارد
اینجا کدام سبب اعتقاد باعث است تا کسی در پی عقیده الا
حیران و سرگردان شود و انکه جبرئیل مسیح را کلمه خواند اگر
مراد کلمه پسر است چنانچه ما یان نصاری میگوییم و بجای خودش
این مدعا به ثبوت میرسد ظاهرا قران ذکر همان جبرئیل میکند
که در انجیل است ولکن چون ان کلمه را خداوند مملکت جان
و سلطان سلطنت ایمان مطابق انجیل یاد ننمود معلوم
شد که قران از ان جبرئیل که در انجیل است خبر ندارد
در معجزات و مواعظت عیسی این ایت قران نیز مماثل
است به ایات دیگر چه نمیگوید بر معجزات عیسی از انچه
که بدو سر زد مثلا چگونه کوران و کران و گنگان بینا و
شنوا و گویا گشتند و لنگان درست رفتند و چطور از
هر نوع رنج و ازارهای ظاهری و باطنی بقوت و قدرت مطلق

17 Doctrnaae morla Chrsti Dei.

خویش

خویش مردمان را رهانید و مردگان را حیات بخشید
و ما لک مخفیات بواطن هر یک گردید و امثال ان که
در انجیل است بلکه چیزها گوید بی ما حصل که دران ثمره و فایده
هیچ بنده خدا متصور نیست و بیشتر بکار شعبده بازان و سحر
پردازان ماند مثلا گرفت عیسی پاره گل را و در وبدمید دم
خود را و پرواز ساخت بر هوا و نیز قران قاصر است در تعلیم
و نصایح که به پیروان و تلامیذان خود می نمود و ان مصقل
سطوح روح و جان اند و نماینده قواعد دین و ایمان مثلا
وقتی که گفت خوشا مسکینان را بروح زیرا که ایشان راست
ملکوت اسمان خوشا فروتنان را زیرا که ایشان بمیراث
گیرند زمین را خوشا اندوهناکان را زیرا که ایشان تسلی
یابند خوشا ایشان را که گرسنه و تشنه اند جهت دادگری
زیرا که ایشان سیر شوند خوشا مهربانان را زیرا که به ایشان
مهربانی کرده شود خوشا پاکدلان را زیرا که ایشان ببینند
خدا را خوشا اشتی دهان را زیرا که ایشان پسران خدا
خوانده شوند خوش ایشان را که رانده شوند بداد گری
زیرا که ایشان راست ملکوت اسمان خوشا شما را

چون سرزنش کنند شما را و عذاب دهند و گویند هر
سخن بد بدروغ از جهت من شاد و خرم شوید که اجر شما
بسیار شود در اسمان همچنانکه رانده شدند پیغمبران
که پیش از شما بودند شما نمک زمین اید اگر نمک تبه
شود بچه چیز اصلاح یابد بهیچ کار نیاید مگر انداخته شود بیرون
و پامال مردم گردد شما نور عالم اید نتوانند که شهری بر
کوه ساخته باشند و او نهان ماند چراغ بفروزند و او
را در زیر تغاری نهند بلکه بر چراغپا گذارند تا همه را که در خانه
باشند روشنائی دهد برین مثال روشنائی شما نور فرستد
پیش مردم تا به بینند کردارهای نیک شما و ستایش گویند
پدر شما را که در اسمان است هر کس خواهد که از معنی بلند
این نصایح الهی اید بمرات القدس را بخواند که انجا
بیان نموده شد

در انکه غلبه تابعان مسیح تا روز قیامت پایان ماند
غلبه تابعان مسیح بر سایر کفار و بدعتیان تا استوار
بطفیل دلایل و براهین پر جوهر و بحکم اسناد و کتب
معتبر است که باعث تصدیق خردمندان کامل :

nulla secta, nella horsis prevalsit adversus Alcoran Christiana.

وموجب اعتماد

وموجب اعتماد دانشوران دریادل باشد نه بنامردی
جور و ستیز و دستیاری حربه خونریز است که قاعده مردم
ریزه و ضابطه ظالمان فتنه انگیز باشد و پایداری دایمی این
جماعه و فا کیشی و عاقبت اندیشی انها است که به برکت عقیده
درست و بمین اعمال صالح همواره طوق اطاعت و فرمان
او در گردن جان دارند و حلقه عبودیت و جانسپاری
در گوش جان تا دم مرگ اویزان اما بعضی بوالهوسان
خام طمعان میخواهند که خود را در سلک پیروان او دخل
دهند تا لفظ پایداری را بر خود توانند اطلاق نمود گویند
ماییم پیرو عیسی بارک الله تعریف پیروی همین بزبان
گفتن است بی انکه فی الحقیقت پیرو گشته باشد این
را در کدام شرح شنیده اید اگر راستی منظور بودی
و انصاف گنجایش داشتی انانکه دعوی پیروی میکنند
اول اقرار میکردند و اعتراف می نمودند بر انچه درباب
عیسی انجیل خبر میدهد یعنی از اقرار که بجای خود دش
گذارش خواهد یافت دویم متابعت کردندی بر جمیع احکام
مثلا قانع بر یک زن بودن و مجتنب بر زنهای متعدد و

Nahmtani dicunt, se esse de Evanglio

کنیزکان بحد و عدیعنی چندانکه بدست افتد که انمعنی بجز
افزونی نکبت وافروختکی تنور شهوت دیکر هیچ نتواند
بود و طلاق زنان روا نمیداشتند بلکه پیوسته بتمام اشتی
وصلح و دلجوئی بمنکوحه بسر می بردند که این معنی موجب حیا
وناموس وغیرت وابروی هر دوکس می بود واز ستمکار
ورنجانندهٔ خویش از دست خود انتقام نمیکرفتند که خلاف
پیروان مسیح است چه از شرط انصاف دور است
که اینکس داور وداددهٔ نفس خویش باشد واعتراف
ذمایم خود نزد قایم مقام عیسی که بالفعل موجود است و پیوسته
بوده است و تا یوم الحساب خواهد بودی می نمودند یا نزد
نایبان او تا انانکه محرم رازهای مخفی واسرار خفیه اند به
رنک طبیب حاذق در معالجهٔ روحانی و دوای ذهنی
جهد نموده از جمیع خطر و اسیب باطن مستخلص می ساخت
واکر مال یا متاع دیکری را بموجب متصرف کشته باشد
بصاحب مال واپس میدهانید و اکر در عزت
دیکری نقصان رسانیده باشد وجه ادا می نمود
وامثال این چیزها بسیار اند که تعلق به پیروی مسیح دارد

اما از هیچ یک خبر ندارند و بیجا دعوی پیروی دارند
اکر کویند که فخر مایان برهمین است که او را پیغمبر میدانیم
وهمینقدر بس است آری برای بازی دادن خویش
بس است تا انکس بعذاب ابدی کرفتار کردد
در انکه مسیح صاحب ما از نهایت محبت جهت فایده اناکه
بروایمان اورند و می ارند کشته شد جمله پیروان
قران و تابعان فرقان متفق برین اند که عیسی ابن مریم
بر اسمان چهارم عروج نمود و یک دیکر را که مشابه
او بوده یهودان کرفتند و کشتند این قول را ظاهرا
بدو وجهت میخواهند که پیش برند اول کفته باشند که در
قران ما چنین امده است و این هیچ نمی ارزد چه ما
میکوییم که در انجیل خلاف این امده است خصوصا
انجیل در هیچ باب اینقدر تاکید تفصیل ندارد چندانکه
درین باب داشته است چه ذکر زمان و خصوصیت
مکان و مذکور حاضران و طرز بردن بحضور حکام و عمال
ان دیار و تفصیل بهتان معاندان و چکونکی فتوی و طرز
بردن بسوی کوه و زوش بستن و کشتن و حقایق

Christus Dni mortuus in cruce pro salute hom

ظلمت و تاریکی و ذکر مرحمت او که در ان وقت صعب
وهنکام دشوار نسبت بکشندکان خود نمود و شفاعت
که جهت ان بدکاران خواسته است و نوحه و فات و
تسلیم نمودن جان اقدس و نقل زلزلهٔ زمین و شکافتن
سنکها و وا شدن قبرها و برخاستن مردکان از قبر
وشرح دفن و حقیقت باز زنده شدن بقدرت خویش
در روز سیوم و اختلاط بشاکردان جهت تعلیم و استحکام
ایمان مردمان و بیان صعود بالای اسمان بحضور بسیاری
مردم میکند و درین کفتکو در اکثر جا کرتاً و مرتاً نام مسیح
را ذکر می نماید این همه تکرار از نام بدان است تا هیچکس
را جای عذر و حیله در انکار ان نماند بلکه هر مستمع بداند
که هرچه کذشت بر سر عیسی کذشت اینجا جای تاویل
و حجت بهیچ وجه متصور نیست اما جهت اطمینان شمایان
کفته می شود که هرکه سوای انجیل نخواهد و استشهاد
دیکر طلب نماید پس نوشتهای پیغمبران دیکر را مطالعه
نماید و به بیند که دانیال و داود و شعیا و غیره درین
باب چه خبر میدهند و اکر این هم بس نیست با عذر نادانی

و نازبان فهمی در پیش دارید پس از مدعیان نصاری
تحقیق نمائید و یا انهاکه زبان فهمند به پرسید که بزرکان
شمایان و پیغمبران سلف درین وادی چه نوشته اند
واکر ازین هم تسلی حاصل نیست علامت بد است و نشان
لاعلاجی است دویم کفته باشند که کشتن عیسی بچندان
صعوبت و مذلت در عزت و حرمت او نقصان عظیم
می ارد پوشیده نماند که عزتی و حرمتی که او درین وادی
یافته است و پیروان او یافته اند من چه باشم ملایکه
هم درین ماده قاصر زبانند نه شنیدید که ذلت به طفیل
محبت است ورنه عظمت و عزت است معصوم
هرچند در نظر ناحق شناس خوار بود اما در حقیقت همانقدر
بزرک و بر کار بود درین لطف بیحد و احسان بیعد
که مسیح خلاصی دهندهٔ ما بمردن نسبت بمایان کرده
است بسببهای ظاهری و اسرار معنوی درین باب
متصور است دو ازان در حیز بیان اورده شد اول
کینه و حسد یهودان بوده چه از مشاهدهٔ طریقهٔ کذران
و استماع وعظ و آوازهٔ اعجاز و انتشار خارقات

Kuran: Christus D. mortuus f...

و دیگر عجایبات ان جناب قدسے بیدل ومحزون میکشتند
واز هجوم که ومه ورجوع صغار وکبار غمکین میشدند
ومے ترسیدند که مبادا در بهبودی دنیوی ایشان
فتوری راه یابد و در کرمی بازار قصوری بهم رسد
وهمه باو بکروند غرض ان ناسعادتمندان از پیروی
او قاصر کشته وکمر بر حسد وکینه او بسته بجدی
رسیدند که کشتن او را بر خود قرار دادند اما سبب دویم
آنست که هرچند ان ذات اقدس علی الدوام در
تیمار همکنان و غمخواری جهانیان جهد بلیغ داشته است
و در تعلیم وتلقین که اشاره به نسبت دیگران کردی
آنهمه را خود بعمل می آوردی اما چون فیض عامه
وی را غایت نبود وکرم تامه را نهایت نه به اینهمه
از فرط محبت وافراط شفقت خواست که علاج مایان
را بخون مبارک خود نماید و در عوض قصاص خطاها
مایان جان پاک خود را نذر خدا کند درین محل بس
اسرار مخفی ورازهای نهانی اند که حق جل وعلی بمحض
کرم خویش در جلوه ظهور آورده بعضی ازان را بنده

مے

مے توانست نگارش داد ولیکن اقتضای مدعا همین است
که کریم در نظر ظاهر بین ستمکار خوار ورسواست اما در معنی
منزلت او بر درجه والاست پس هر قدر که عیسے خداوند
ما بجهت مایان حقیر وذلیل کشت همانقدر معزز ومکرم
ومحترم است چه اقتضای انصاف حکم برین میکند پس
مکویید که در عزت وتعظیم ان واجب التعظیم والتکریم دست
درازی بدکاران وبندکان نفس وشیطان نقصان آورد
ونیز بدانید که مایان که از جان ومال وعزت وهرچه
متصور تواند بود از همه او را بیشتر دوست میداریم وتمام
امید وهمکی توقع بذات اقدس او وابسته میدانیم
اگر فی الواقع چنین نبودی کی روا داشتمی که ان سرمایه
سعادت ما بچنین تهمت منسوب کردد چه ظاهر است
که قران برنک واقعات دیگر درین هم تصرف خود را
بکار برد وتابعان او که پای طلب هر مطلب در دامن
غفلت کشیده اند وعقل شریف را که جوهر لطیف است
معطل کذاشته انها را به این چه وبه ان چه کار هرچه شنیدند
برای بیت بکره بستند وهرچه یافتند حجت نمود برداشتند

صدق ودروغ هر دو مساوی است کج وراست وهم
خیالی است اما طرفه تر انکه همان قران که انکار بر مرگ
عیسے نماید در جای دیگر اقرار نمود وکوید که عیسے پیش
از مردن کواهی داد بر احوال تابعان زمایان خود
ونزد خدا عرضه کرد درباب امت حال واستقبال
واین معنی در سورة المایده ظاهر کند بدین مضمون بودم
من بر ایشان کواه ان مدت که بودم درمیان ایشان
پس هرکاه وفات دادی مرا بودی تو نکهبان بر ایشان
واین ایت یکگونه مماثلت دارد به ایت انجیل
عیسے پیش ازانکه در بند یهودان افتاد دعا کرد بخدا
بدین مضمون نکهدار ایشان را بنام خود چون بودم
با ایشان نکاه داشتم بنام تو در معنی انجیل جای شک
وشبهه نیست اما چون شمایان نه تنها منکر انجیل
اید بلکه دیده میشود که ایت قرانی را نیز میخواهید که
برنگ دیگر وانمایید بنابران تقریر وتفصیل لازم شد
پس تامل کنید بر هر الفاظ ایت قران که سه چیز
متحقق میگردد اول مرگ عیسے بدین سخنان ان مدت

که بودم

alio loco
fatetur Ch
fuit D. mort
vide Sura
maida se
de mensa

که بودم درمیان ایشان ازین مفارقت او ثابت
میشود وهرکاه وفات دادی مرا ازین مردن او
ثابت شد دوم کواهی عیسی که قبل از وفات
بخدا در حق امت خود داد بکفتن من بر ایشان کواه
ان مدتم که بودم درمیان ایشان سیوم سفارش
وعرض که قبل از وفات بخدا نمود بکفتن بودی تو
نکهبان بر ایشان خنک مر شما را ای سعادتمندان
زمان عیسے که کواهی بر صدق شمایان قبل از رحلت
خود همچو کسے میدهد ومژده میرساند بر انصرام مهم شمایان
وخوشا ای نیک بختان حال واستقبال که برو اعتقاد
آوردید زیرا که سپرده می شوید بسان دیگران در ید
قدرت قادر مطلق تا او حامی ونکهبان شمایان کردد
پس در خوبی اخرت شمایان شک نمانده است
چه ازبسکه مراحم والطاف حضرت واجب بر شمایان است
کواه این اشارت وشاهد این بشارت مخالفان
شما را ساخته است تا بحضور همکنان سرخرو بوده باشید
وبه تسلی دل زندکانی کنید اما تواند بود که کسی جای سخن

دارشته باشد بر کلمه بودی و بکوید که بودی فعل ماضی است
اکر سفارشش یا عرض کردی باشی تو نکهبان کفتی
از کلمه بودی معلوم میشود که خدای تعالی بی منت
عیسی در نکاهبانی امت او بوده است و عیسی چون
تکلم بخدا کرد زمان استقبال بر منوال ماضی یاد کرد
که مدلل است بر اثبات واقعه چه جائی که می بایست
بکوید خواهی بود تو نکهبان کفت بودی کویا شده است
یا در شدن ان هیچ نمانده است خورشش چنین باشد
این هم موافقت دارد بمطلب مایان زیرا که بقول
شماها عیسی خبر میدهد که حق تعالی بی سفارشش وی
محض از عنایت بی غایت خویش در پاسبانی
این کروه عقیدت کیش و نکاهبانی این طایفه صلاح
اندیش است حال اکر اینجا سخن در مرک عیسی
میرود وان بوجه احسن از روی انجیل و قران بثبوت
انجامید یعنی مسیح صاحب ما جهت کفارت
کناهان پیروان خویش جان پاک خود را برضا و
رغبت تسلیم نمود و اکر بعضی بدعتیان بر ذات

explcts txtg Korani

مقدس

Contra illd, qd Mahmtani ajunt, Christu venturu ad nuptias celebrand

مقدس عیسی اقرار استند که او باز از اسمان نزول
نماید و نکاح بندد و فرزندان بهم رساند و بعد از چهل
سال شربت مرک بچشد سراسر قول لونزانه و
حرف بنکیانه است این نوع کفتکو در حضرت او چه
کنجایش دارد اثبات یکتائی او و حجت تجریدی وی
از نوع ولادت و روش زیست و حالت او بر هر
دوست و دشمن و خویش و بیکانه ظاهر و باهر است
که ان ذات پاک از یک دوشیزه مستوره سرور
نیک بخت خلاصه خاندان نبوت و اسوه دودمان
رسالت عصمت و عفت پناه لطافت و طهارت دستکاه
ملایک شیم حضرت مریم بی واسطه مرد متولد شده است
و تمام عمر کرانمایه بفقر و تجرد صفا و مرحبا بسر برد او را
با الودکان دنیا چه نسبت و بپابندی اهل و عیال چه
مناسبت آدم بکارهای روح برکاینات دیکر شرافت دارد
ورنه میان حیوان و انسان چه فرق بودی غرض است
که همچنانکه بر ذات قدس ایات عیسی باقتضاء مدارج
کمالات روح اختتام یافته است همچنین کارهای نفسانی

برطبع ناساز دیکران ختم شده است از ین ممر هر کرا از حرص
و شهوت مبتلا می یابند بی سعادت می انکارند ایا ممکن است
که غلبه حیوانیت انقدر برین طایفه استیلا یافته باشد که
عیسی را تا زمانی که کرفتار لذات نفس نه بینند محروم و
بی سعادت خیال کنند این مقدمه هم بتوفیق الله تعالی از
روی قران می توان ثابت کرد که مجامعت شرافت انسان نیست
در سورة العمران مدح یحیی آمده است بدین مضمون او
باز دارنده است خود را از اختلاط عورات پس معلوم شد
که تایب بودن از مواصلت زنها و اجتناب از مصاحبت
عورات از جمله مناقب ان بزرک منش و شرفیت انسان
است نه باعث کم سعادتی ان پس این چه بلاست
که می فهمند و نمی فهمند می بینند و نمی بینند و انکه کوید که
عیسی بر فلک چهارم حی و قایم است اما یک روز از ان
مکان ملایک اشیان فرود اید و بسان دیکر مردم هلاک
شود می پرسم که بطفیل اعمال و بجزای کردار که درین
جهان از و بوقوع امده اند بدین پایه رسید که بر فلک
چهارم جا یافت ایا در ان جهان بکدام استغفر الله تقصیر

مرتکب

مرتکب شده باشد نی است که بعوض ان از ان رتبه علیا
معزول ساخته بسوی زمین رانده می شود و قبای حیات
از بر او کشیده بخاک سپرده اید مایان اکر بر مرک او
قایل ایم وجه معقول داریم و از فواید کوناکون و منفعت
عالم عالمیان را خبر میدهیم اما شما هم ایا وجهی دارید
یا موافق نوشته یعنی احادیث که بعد از هفتاد سال
پس از وفات محمد بسبب منازعت شدید و مخالفت
عظیم پیروان او جمع نمودند مدار بران نهاده میکوئید اکر
مدار فقط بر روست بی انکه وجه معقول توانید کذرانید بنیاد
اخرت شما خیلی زبون است چه خود بهتر میدانید که راویان
حقایق عهد پیغمبر شما و ناقلان احادیث بر تقدیری که تعلیم
یافته پیغمبر صادق باشند خود پیغمبر نبوده اند که اثار محفوظ
از هر نوع مغالطه و مصئون از هر جنس سهو و نسیان حافظه
توان تصور نمود و نیز خود بهتر میدانید که ان نوشتها چقدر
چقدر اضداد و اختلاف در مطالب دارند پس
کدام یکی را اصلی باید دانست و کدام یکی را وضعی و نیز خود
بهتر میدانید که باعث تعداد اینهمه جماعه و اختلاف

مذاهب که هفتاد و دو ملت نشان میدهند همه از طفیل
احادیث است پس نقلی که باعث چندان اضداد طریقه
خویش است بر مذکورات دیگر و واقعات زمان
قدیم کدام حجت صحت داشته باشد چگوییم و تا کجا شرح
دهم از بی اتفاقی اهل سنت و جماعت با اهل تشیع
وغیره و ناموافقی اماماها چون حنبل و شافعی و حنفی و رضا
و مهدی که میگویند در پرده غیب است بلی یهودان هم
چیزها نشان میدهند که در پرده غیب است این افسانها
را بر وقت دیگر موقوف داریم غرض دیگران امثال اینها
که بنام امامیت خود را می ستایند چقدر نفاق و ضدیت
میان اینها بوده است و یکدیگر را منافق و بیدین میشمرد
کو مرد سخن جو و عقل بی غرض و باغرض که این مخالفتها
و مخالفان را در ترازوی تمیز انداخته بسنجد و اینهمه
فساد و نزاع که در عالم بدولت احادیث بهم رسیده
است ملاحظه نماید و بداند که هر که بنیاد بر همچو نوشتها
می نهد هرگز بمنزل مقصود و محل مطلوب نمیرسد پس
آنانکه شاهدی حدیث بر نکاح عیسی جایز دارند

سراسر بیجاست یا نه و بدین نوع وفاتش که بر حدیث
بنیاد نهاده گفته اند سراسر غلط است یا نه چرا یک سر رشته
قویم و قاعده مستقیم که از آیات انجیل بر می آید اختیار
نمیکنند تا امکان یا لغز نباشد اگر گفته باشید که از روی
سورة المایده مرگ عیسی ظاهر میشود لکن آیت دیگر ناسخ
آنست یاران این رامس حکیم تمام قران به آیات ناسخ
و منسوخ پر است و اقرار و انکار و نفی و اثبات در اکثر
مدعا بلکه در واقعات عادت اوست ظاهرا فصاحت
قران از همین راه اعتبار دارد دیگر چیز در خاطر میرسد
و آن اینست انکار مرگ عیسی که میکنند تواند بود از راه
استعاره و اصطلاح نه حقیقتاً چون چند بار یهودان خواستند
که او را بدست آرند و اصلاً نتوانستند و این بار هرچه
دانستند کردند چنانچه در تورات است در باب عیسی
سپرده شد زیرا که خود میخواست و دهن خود را نگشود
همچو گوسفندی که جهت کشتن برده شود و مانند برّه که
نزد تراشنده خویش خاموش ماند و در جای دیگر
گوید هر آینه رنجهای ما را بر داشت و ایشان بیسی و مقهور

در نظر آمد اما شکستگی او بطفیل فاحشهای مایان
است و دیگر امثال این آمده است پس هر که نظر بر
چندان ناتوانی و زبونی عیسی کند البته بگوید کوئی که
آن عیسی نیست که چندان توانا بود مگر دیگری مشابه
او یا ازین راه اقرار مرگ معقول ننمود که مدت فرقت
جان و تن مبارک او سهل و بس قلیل بوده است
چه در سیوم یا پس روز جمعه روح مقدس از جسد
منور او مفارقت یافت و روز یکشنبه باز مواصلت
پذیرفت پس این زمان اندک را در حساب ننهاد
بحکم آنکه قلت محذوف کثرت است نه حقیقتاً بل نسبتاً
یا ازین راه اقرار مرگ دشوار نمود که چون واقعه عیسی
نه امثال دیگران است چه هر که مرد توانائی زیستن
نداشت و او مرد از دست ستمکاران اما باز زنده شد
بقدرت خویش پس این نوع مرگ نه سزاوار نام
مرگ است بحکم آنکه هر مماثل در آغاز و انجام به
امثال خویش ممثل است این مرگ اگرچه مماثلت
در آغاز داشت اما انجام بی امثال داشته است

پس چون مماثلت تمام مفقود شد لایق است که نام دیگر
داشته بود و نامی که خصوصیت و بزرگواری این مرگ
را بیان نماید چون یافته نشد ازین راه گفته اند که نه مُرد
اگر هیچ یکی ازین سه وجه پسند نو ارید ازین بهتر فرمائید
و آیتهای مختلفه را اتفاق دهید تا بتورات و انجیل مناسبت
حاصل آید آنزمان لیاقت اعتبار بدارد و اگر بهتر نه
یابید التماس این خیرخواه را قبول فرمائید و از همه
درگذشته بر عیسی بگروید که او بجهت دیگران فدا گشته
است و هر که در راه او قیام نمود کار او را ساخته است

juxta ... Koran Christus est verbum Dei

(کلمه یا ابن الله ؟)

در آنکه قران گوید که عیسی کلمه خداست و انجیل گوید که
همان کلمه ابن الله نیز خوانده شود و عین خداست
وه چه مقدمه والا و مساله اعلی است که اصحاب فطنت
و خبرت در سطر اول متحیر اند و ارباب حکمت و درایت
در سبق تخت طفل مکتب گشتند مولف دست دعا
بدرگاه ایزد بر داشته یاوری و امداد میخواهد که لکنت
زبان و یرا یک قطره از مطرات فضل و امتنان عطا

کردد و قلم مقطوع اللسان و سوا یک جرعه از رشحات
سحاب مکرمت و احسان عنایت شود تا مایه زندگانی
دفاتر اجلال و هدیه امال و امانی از صحایف جمال او
بطالبان صدق و صفا تواند کذراند قاری نیز باید که
بعجز و نیاز و بتوجه باطن در تفتیش ان کنجینه معانی
و تفحص ان مایه جاویدانی کوشد و از اغراض ما سوی الله
فراغ حاصل نماید تا بعنایات غیبی و نعمات لاریبی
بهره مند کردد پیش از انکه این مطلب ارفع و مقصد
اعظم در حیز بیان اید از راه دلسوزی اظهار راستی
می نماید که در رازهای خفیه و ماهیات پوشیده این
کنجشک حوصله انسان را قناعت در کار است
چه هر که افتاب تموزی را بقوت بصر خواهد درک
کرد یقین که نابینا کردد همچنین در معرفت وجود واجب
اکر زیاده طلبی کند و اکتفا بر حد حوصله نماید و دل را
بدلایل معقوله تسلی نه بخشد بیشک انکس بر بلای خرابی
اخرت خویش است بدانکه عیسی صاحب ما خداوند
دو طبیعت بود الهی و انسانی لایق انکه القاب نیز

چنان داشته بود که مبنی باشند بر استحقاق هر دو طبایع و
بالفعل همچنین شد چه هر دوست و دشمن بنامهایی
که سزاوار حضرت او تواند بهمان نامها او را میخوانند
و اعتراف می نمودند از حیثیت خدائیت او را کلمه خدا کفتند
زیرا که کارهای او و نوع ولادت او و زنده کشتن او از
قوت و قدرت انسانی بیرون بود و از حیثیت آدم
پیغمبر خدا کفتند زیرا که پیغام میداد از واقعات اینده
و حکمت ان حکیم را تماشا کنید خواست که هر دو نام در
قران نیز بوده باشند زیرا که در اکثر جا بر پیغمبری او اقرار
می نماید و نیز اعتراف میکند که عیسی کلمه خداست که افکنده
شد سوی مریم نزد اهل فراست همین نکته بس است
چه هر کاه عیسی کلمه خداست و ان کلمه افکنده شد سوی
مریم پیداست که این کلمه پیش از افکندن هم بوده است
چه هر چه حادث است قدم ندارد و هر چه قدم دارد حادث
نیست آدمیت او حدوث یافت و خدائیت او قدیم بود
پس ان وجود قدیم افکنده شد سوی مریم تا پیوند
بوجود حادث کیرد باشد که کسی از فرط حماقت کوید

کلمه خدا بمعنی جان مسیح است و همچنانکه جانهای دیکر
محدث اند این جان که کلمه خدا خوانده شده نیز
محدث است پس معلوم شد که میخواهی بکویی که
مسیح جان مسیح است چه اقرار نمودی که مسیح کلمه خداست
و اکنون میکویی که ان کلمه جان است انکس خود منصف
باشد که این چطور چیزی است کوشش کن بر انچه نصاری
کلمه را تعریف کردند انکه کلمه بر دو کونه است ذهنی و لسانی
اما لسانی مفهوم همکنان است پس سخن بر کلمه ذهنی
میرود و کلمه ذهنی تصدیقی است که فهمنده را حاصل میشود
متشابه مفهوم مثلا هر کاه کردش افتاب در خاطر کذرانیده
شود تصدیقی حاصل اید متشابه ان کردش که بالفعل
افتاب یافته است و ان تصدیق را حکما کلمه ذهنی
قرار داده اند و ظاهر است که هر انچه بوسیله تصور و تفکر
تصدیق نموده میشود زبان را کی یارای انست پس
پیداست که کلمه ذهنی بمراتب بهتر و اولیتر است از
کلمه لسانی این کلمه ذهنی چون ان ذات واجب بحکم
وجوب دارد چه جمیع صفات و کمالات خویشتن را

بی کم و زیاد از ازل تصدیق نموده است و تا ابد می نماید
ان تصدیق او عرض نتواند بود امثال ما یان بل لازم است
که جوهر الا باشد پس اکر ان تصدیق بحکم وجوب است
و از ازل بوده است و عرض نیست چه عرض در انجا
محال است پس ان تصدیق خدا عین خداست پس
عیسی خداست زیرا که کلمه خدا تصدیق خداست و تصدیق
خدا عین خداست و انچه درین باب محمدیان کویند که صفات
الله تعالی مثلا حیات و علم و ارادت و قدرت و کلام
و سمع و بصر و قدم نه عین خداست و نه غیر خدا این چه
معنی دارد اکر هست بکو هست و اکر نیست بکو نیست
وجود و عدم متضاد اند حق حکم باطل ندارد و باطل حکم
حق ندارد این بطفیل انست که در خدا صفت و موصوف
را علحده میدانند همین تصدیق الله تعالی را کلمه خدا
کویند و پسر خدا نیز کویند محمدیان از استماع این سخن
چرا برهم شده بر سر شور و شدت می ایند و لعن و طعن
بر زبان میرانند و عیسویان را ناپاک میکویند باری
ان مقدسان نشسته آب که کویی پاکیزکی از خوک

و ماهی برده اند وچه انکار این معنی نخواهند نمود و سبب
نقصان را بیان نخواهند کرد تا شنوندگان را التباس حاصل اید
معلوم است که در جواب میکفته باشند که پسریت اقتضای
کار شهوانی دارد و ازین جواب نیک معلوم می شود
که این جماعه اقرار بر حد فهمید کے خود دارند چه طایر
عقل ایشان زیاده ازین طاقت پرواز ندارد و مرغ
روح ایشان به ازین اشیان نیافت ای بندکان خدا
اینجا سخن از خدا میرود که بینده است بے چشم و شنونده
است بے کوش و کوینده است بے زبان وقتی که عیسی را
پسر خدا میکویم پاک و مبرا میدانم از همه آلودکیها
ظاهرا از شرایط پسریت بے خبر اید ازینست که چندان
بدین سخن بدمی برید ارسطو کوید تعریف پسر آنست
اول از والد ذی حیات تولد یابد دویم خود هم ذی حیات
بود سیوم در نوع والد متشابه بود چهارم ان
مشابهت به اقتضای ولادت بود این هر چهار
شرایط دران تصدیق واجب متحقق میکردد چه ان
تصدیقی است از خدای زنده و چون زاده خدا است

باید که ان تصدیق هم زنده باشد زیرا که مرک وعرض
را کنجایش نیست و نیز متشابه است بدو بلکه عین او ست
چنانکه کفته شد و این مشابهت به اقتضای ولادت
است چه اقتضای تصدیق

هر کاه شرایط تصدیق چندان موافقت دارند با شرایط
پسری خصوصا کتب سماوی مصداق این معنی
باشند و هیچ نامناسب را محل کمان نباشد و همچنانکه
به کمان نمودن تصدیق دران ذات وحید و بسیط
هیچ نقص لازم نکردد همچنین به کمان نمودن پسر فارغ
است از زن و تن و منزه است از صورت و ماده
و ترکیب و اعراض و غیر هم و بالفعل پیغمبران شاهدی
دهند بر حقیقت این معنی چرا عذر و حیله مے جویید
با اینهمه موافقتهای معقوله و منقوله آری قران بعضی
عبارتهای عام پسند درین باب کفته است چنانچه
در سورة النسا امده پاک است خدا ازین که باشد
او را فرزند و در سوره مومن کوید نکرفت خدا فرزندی

Christus est filius Dei

و نیست خدا دیکر مکر او اما خدای تعالی در زبور فرمود
قبل از انکه ادمیت عیسی بوجود امد بدین مضمون تو پسر
منی امروز ترا بوجود اوردم و حضرت یحیی عیسی را دیده
کواهی داد بدین مضمون کواهی دادم که اینست ابن الله
و در انجیل است وقتی که عیسی در دریای اردن غسل تعمید
میکرفت اواز امد از اسمان بدین مضمون اینست
پسر دوست داشته من که بر و خشنودم و جبریل وقتی
که نزد مریم خبر اورد و پیغام الهی را بر خواند از الجمله چند
سخن بود بدین مضمون ان پاک زاده تو ابن الله
خوانده شود و مرقس در اغاز انجیل نویسد عیسی
مسیح ابن الله و شمعون که سر حلقه حواریان بود
بحضور مسیح اقرار کرد و اعتراف نمود بدین مضمون
تویی مسیح پسر خدای زنده و این معنی به انحضرت
چندان مستحسن افتاد که در شرح نکنجد و او را بهزاران
انعامات در پادشاه ان سرافراز کردانید
غرض اکر همه ایات را جمع میکردیم زیاده از صد
جا که در کتب سماوی امده است انهمه را

شمعون حواری نخست ... را پسر خدا ... انحضرت ... کرفت

بے توانستیم نوشت و واقعات غریبه و خارقات
عجیبه که بر راستی انجیل رو داده اند و مردم هر طبقه
که خود را بر صدق این اعتقاد نثار کرده اند توانستیم
کذارش داد اما انچه تا حال عقلا و نقلا به ثبوت
انجامید هر کرا ان اثر نکرد یقین که هر چه درین باب
کفته میشد همه عبث بود کفته اند نکویند از سر
بازیچه حرفے کزان پندی نکیرد صاحب هوش
اکر صد باب حکمت پیش نادان بخوانی اید ت بازیچه در کوش
اما بر ضمیر ارباب دانش و بینش مخفی نماند که چون
ارنده قران مهمات دیکر در پیش داشت و تصرفات
تازه و خیالات نو در سر نخواست که در همه چیز متابعت
انجیل کند و چون خود را در سلک انبیا و در سلسله
راست کویان میخواست وانماید نخواست که یکبارکی از هر
وادی راستی منکر کردد پس بر یک چیز اقرار نمود
و بر چیز دیکر منکر شد یعنی اقرار کرد که مسیح کلمه خدا ست
و منکر شد از وادی پسریت وی یاد دارم که در حرف
التاء وعده کرده ایم در بیان روح القدس بدانکه

هرگاه واجب است که ان داننده و فهمنده محض ازازل
تصدیق کمالات وخوبیهای بیحد خویش داشته بود
وتاابد میداشته باشد نیز واجب است که همان کمالات
وخوبیهای لانهایت ازازل پسندیده او بوده باشند
وبدین دستور تاابد پسندیده شوند وبطوری که لازمه
فهمیدن هر وجود خواه ممکن باشد خواه واجب تصدیق است
همبرین منوال هر خوبی خواه ممکن باشد خواه واجب مقتضی
میل ومحبت است پس ازان فهمنده محض وتصدیق
حقیقی یک محبت انبعاث می یابد کز ان دوست دارنده
ودوست داشته شده خویش بود وان محبت را
روح القدس گویند واین محبت ذات واحد چون امثال
محبتهای دیگر نیست بلکه واجب است بودن او و از
حدوث وعرض فارغ است زیراکه در خدا امثال این
چیزها گنجایش ندارد پس نه جبرئیل است ونه میکاییل
چنانچه بعضی خیال کردند بلکه همان ذات واجب اوست
مخلص کلام اینست که ان خالق کون ومکان وخداوند
زمین وزمان باوجود یکتایی ذات سه گانه است در

قیومیت

در قیومیت وشخصیت که در لغت انجیل پدر و پسر
وروح القدس گویند درسورة النسا گوید میگویید که خدا
سه اند وباز ایستید از تثلیث تا باشد بهتر مر شمارا
تهمت کردن بر بندهای خدا کدام شیوه بزرگی است
هرچه تاحال گفته شد باز ملاحظه نمایید کجا اقرار بر سه
خدا نموده ام وانکه سه خدا میگوید عیسوی نخواهد بود
اگر مراد انست که این صفت در خدا ایجاب است
یعنی تصدیق خویش نداشته بود ودوستدار خویش
نباشد واگر باشد هم باید که امثال ما وشما باشد
تا بهتر باشد مر شمارا لم این بهتری هیچ معلوم نشد
اما سبب انکار تثلیث قیومیت از دو حال بیرون نیست
یا از راه جهل است چه پیشه جاهلان است که در هرچه
درمانند روگردان شوند وزود انکار کنند افرین
صد هزار افرین بران مرد اقسطین نام که یکی از اکابر
حکما وعلمای عیسویان بود روزی برکنار دریا درین ستر
بلند فکرکنان میگشت ناگاه فرشته بصورت طفل در
نظر امد چه بیند که لعبی تمام برزمین مغاکی ساخته و

explet mysteriu[m] SS. Trinitatis

صدفی در دست گرفته بسوی دریا متردد است وآب
دریا دران مغاک پی به پی می ریزد حکیم را تماشا
شد پرسید ای کودک درچه کاری جواب داد
خواهم که تمامی دریارا درین مغاک کنم حکیم تبسم کرد
کودک جواب داد آسان تر است که آب محیط درین
مغاک دراید از انکه ماهیت ان بحر عمیق در عقل تو
بگنجد یعنی منتهی را با منتهی دیگر باز نسبتی است اما
منتهی با نامتناهی چه مناسبت ان نه بحری است
که پایان وکناری دارد غرض کودک ناپدید شد
وان هوشیار مغز مغز سخن را دریافت وبر بدکاری خویش
منفعل شد وبر دلیلها که حکم بر اقرار وقبولیت دارند
قناعت کرد وحمد ایزد را بر زبان راند چه خوش گفته اند
سوی ذاتش اندیشه را راه نیست گر ان عقل
فرزانه اگاه نیست یا از راه حق پوشی است شنیدم
مردی بود تورات را مطالعه میکرد محمد را خبر شد ملامت
کردن گرفت وگفت اگر موسی خود درین زمان بودی
تورات را گذاشته قران را بدست اوردی این گفتار

درین جا

درین جماعه چندان مشهور شد که مردم خفیف العقل
خواندن تورات وانجیل گناه عظیم میدانستند وهستند
که تاحال میدانند پس معلوم شد نمیخواست که هیچکس
سوای قران بجانب دیگر توجه نماید تا از اختلاف تعلیم
اگاه نگردد چه شش صد سال قبل از محمد شهرت این
اوازه عجیب در عالم شایع بود پس ملاحظه کرد که مبادا
از خواندن کتب مذکوره باعث افزونی اعتقاد وقبولیت
دیگران گردد پس جهل علامت نادانی است وحق پوشی
سرچشمه بدیهاست والا نه چرا موافقت نکرد از کلام انجیل
که دران صریح امده است بروید وتعلیم دهید همه امتان
را وتعمید کنید ایشان را بنام پدر وپسر وروح القدس
بحسب این تلامیذان عیسی در هر اطراف واکناف
جهان روانه شدند وبر صدق این اقرار خارقات
ومعجزات به اهل الله نمودند ومردم را تعمید میکردند
که عبارت است اوردن در دین عیسی وبر صدق این
اقرار هزاران هزار کس خود را فدا کردند وشهید شدند
وتا این دم بر همان قاعده اول استقرار واستمرار دارند

وچون کاینات حکم کمال دارد چه نزد اهل تحقیق مقرر است
که نهایت کمال هر صفت در تثلیث و سه کانکی اختتام یافته
است واین محسوس است در جمیع جمادات ونباتات
وحیوانات اکرچه اینها رتبه انسانی ندارند باز مستحق
کمال قابلیت خویش اند یعنی در جنس ونوع خویش چنان
کامل بوند که طبیعت اینها مقتضی ان بود پس منعقد ومنحصر
کشتند به اقطار که طول وعرض وعمق باشد وآدم وملایکه
که بهترین افرینش است نیز مزین ومکمل کشت بصفات ثلثه
یعنی بحافظه ومدرکه واراده پس هر چیزی که حکم کمال دارد
باید که بحکم وجوب دران مستجمع کمالات بوده باشد از انکه تثلیث
حکم کمال دارد ومثل مشهور است الثالث بالخیر پس واجب
است که وجود واجب نیز وحدت داشته باشد در ذات
وتثلیث در قیام زیرا که هیچ نقص لازم نمیشود وچنانچه
پیشتر به ثبوت رسید خواهید کفت که تعدد قیومیت
نقص بر اولیت او می ارد خیر اکر هر انچه کفته شد
نیک در رسید وملاحظه کنید خواهید کفت که اکر چنین
نبودی خدا خدا نبودی مکس سهو کاتب همان اول است

ولی

وحدت در ذات / تثلیث در قیام

ولی دیده عقل تو احول است
در انکه مومن اند کسانی که مسیح را بخدائی می پرستند وبرین
اعتقاد میدارند درین باب کفتکوی دیکر نه از راه
احتیاج است چه بوضوح پیوست که کلمه بمعنی تصدیق است
وتصدیق خدا عین خداست پس کلمه خدا که تصدیق اوست
عین ذات اوست اما چون قران بعد از اقرار کردن که
مسیح کلمه خداست ظاهر اپشیمان کردید چه درجاهای دیکر
که مکرر ذکر او میکند فقط پسر مریم یاد کرده است بحکم ضرورت
چند حجتهای دیکر بر اثبات این مدعا مندرج می شود و
کواهی پیغمبران وکلام قدس رقم می پذیرد تا بهیچکونه در
خاطر اهل الله خطره راه نیابد وبحیله کران جای ذم زدن
نماند بدانکه عیسی صاحب ما خداوند وطبیعت بود وهست
چنانچه کذارش یافت پس از حیثیت ادم مادر زاد و
محتاج از جمیع احتیاجهای انسان بوده همچو خواب وخور
وقابل غم والم وهلاکت وغیرهم اما از حیثیت خدا بی نیاز
وقادر مطلق چه اکثر علامات جهت اثبات الوهیت
وربستشها دراین پیوند در حین ولادت بر اسمان وزمین

qui Christum ... Deum ... Iles sunt

هویدا ساخت واز هر چیز که ملایک در حضرت او حاضر می شدند
وحمد خوانی ونغمه سرایی میکردند ودر خدمات دیکر قیام می نمودند
وان بچه نوزاد را بادشاهان از سمت عرب وحبش تحف
وهدایا می اوردند واز الهام باطنی وعلامات ظاهری
که بر صدق الوهیت او هر کس مشاهده میکرد اورا بخدائی
می پرستیدند ودر زمان خورد سالی با عقلای جهان وسرامد
دوران که در بیت المقدس جمع امدند مخاطبه ومجادله میداشت
وبر انها غلبه می اورد یعنی حجت رسیدن خویش موافق کلام
تورات به انهامی نمود که ان عیسی موعود که پیغمبران پیشین
درباب او هر انچه که نوشته اند بظهور امد ودر اثنای تعلیم
چقدر رنجوران را صحت میدادی که نابینای مادر زاد
را نور می بخشید وآدم دیو کرفته را رهائی میداد وبچند
نان هزاران هزار کس را ضیافت میکرد وبکمراهان ونفس
جذب قلوب وکشش بواطن می نمود وهر قسم کناه را می
بخشید ومردکان را زنده میکرد وفروتنان را بمنصب
دارین می نواخت غرض باد وباران وهر چه بر روی زمین
وبر فوق اسمانهاست محکوم او بودند واز این چند عظمت

او که از

او که از صد یکی واز هزار اند کی نیست مپندار که از راه مبالغه
وعبارت ارائی است بلکه هر یک از انجیل بر اورده شده
است پس انکه را دستکاه بدین حد بجدی است محال عقل است
که خدا نباشد اکر با وجود این عذر ارید که ربوبیت وعبودیت
دریکجا هرکز فرض نمی توان کرد زیرا که امکان این دو چیز هیچ
وجه در عقل نمی کنجد مخدوم من بسا چیزها هستند که در عقل
ما وشما نمی کنجند نه ازینجهت در بودن ان شکی است
کدام کس فهمیده است که با وجود یکتائی ذات چکونه در هر
ذره حکم حضوری تمامیت دارد وچنانچه ان ذات در کل
عالم است بهمان روش در هر چیز موجود است وکدام حکیم
ذوفنون تحصیل نموده حاصل کرده است که اینهمه محسوسات
فوق وتحت ویمین ویسار وپیش وپس چه سان از ممکن
بکون بعالم ظهور در اورده ونشه نیستی را حکم هستی داد
پس هرکاه قدرت او در هیچ چیز در مانده نیست زیرا که
بیحد است چه عجب اکر لطف وفضل او چنین خواسته باشد
که طبیعت خویش را به طبیعت آدم پیوند دهد هرکاه بیحد است
اکر معاذ الله اقرار کسی بودی که ذات مقدس او صفت

تغیری اختیار نمود یا حالت عجز و دیت انسان مبدل کشته بمرتبه ربوبیت منقلب و منتقل شد جای ملامت و محل اعتراض می بود و هرگاه چنین نباشد سبب اشکال چیست و موجب اما کدام مگر هر یک در خود مشاهده نمیکند که اینکس چقدر مختلف الطبع واقع شده است این تن جسمانی که بجان روحانی الفت و یگانگی یافته است آیا به استمرار زمانه یا به صحبت دایمی یا از فرط اتحاد یا از سبب دیگر گاهی شده است که حیثیت روح انتقال نموده باشد در حیثیت تن معلوم است که خواهید گفت نه بلکه هر یک در ماند و بود حتی در صفات خویش مختلف اند چه جان صفت بقا دارد و تن صفت فنا و علی هذا القیاس لیکن ازین دو یعنی وجود مجرد و وجود مرکب فردی بهم رسد که ادم نام دارد همچنین میگوییم که ذات باری بی آنکه ضرورت درین داشته باشد محض بفضل بیکران خویش جهت چاره سازی مایان پیوند گرفت بذات ستوده صفات آدمیت عیسی که ابن البشر و ابن الله نام دارد و چنانچه در ادم قوی باطنی خاصه روح اند و افعال ظاهری مثلا خوردن

و مردن خاصه تن او هر دو کارها بر آدم منسوب کرده میشود همچنین کارهای مختلف که ازان فرد بهمیتا و معبود بسزا بوجود می امد منسوب بدو نموده میشد یعنی عیسی متولد شد و مرد و معجزه با آنکه عیسی شمعون را صاحب اقتدار فی الدارین ساخت یا حکم کرد که اسمانها کشاده شوند و منتظران قدوم میمنت لزوم وی را دخل دهند اگر خود خداوند کون و مکان نمی بود چگونه مدار المهامی هر دو سرا میکرد و اگر خود ذات باری نمی بود چطور قبض و بسط دو جهانی در حوزه تصرف خویش داشت هنوز چیزهای دیگر درین باب می توانست نوشت اما جهت تسهیل کلام مختصر کرده بعضی چیزها بر قواعد منطق در اورد شد و برهمین اکتفا نمودیم صغری ان از قران است وکبری از انجیل و نتیجه بر قانون منطق

Egta pro Divinitate Christi

قران گوید	انجیل گوید	نتیجه
آنست خداکه گناهان را می بخشد	چون مسیح گناهان را می بخشد	پس مسیح خدا است
آنست خداکه از وهمه چیز پیدا شد	از مسیح همه چیز پیدا شد	پس مسیح خدا است
آنست خداکه همه رازهای دل میداند	مسیح همه رازهای دل میداند	پس مسیح خدا است

آنست خداکه معبود بسزا است	مسیح معبود بسزا است	پس مسیح خدا است
آنست خداکه بر همه چیز قادر است	مسیح بر همه چیز قادر است	پس مسیح خدا است
آنست خداکه مردکان را بر میخیزاند در روز قیامت	مسیح مردکان را بر میخیزاند در روز قیامت	پس مسیح خدا است
آنست خداکه در روز قیامت حکومت میکند	مسیح در روز قیامت حکومت میکند	پس مسیح خدا است

آنست خداکه در روز قیامت اجر میدهد نیکان را و بدان را مسیح در روز قیامت اجر میدهد نیکان را و بدان را پس مسیح خدا است و سوای انجیل از تورات خبر کیرد که اشعیا و باروخ و میکا و داود در باب الوهیت عیسی چه فرموده اند

در آنکه مومنان را حق سبحانه و تعالی در انجیل و زبور بلفظ پسریت یاد کرده است چشم امید مومنان نسبت ان رحمان و مراحم ان رحیم به نسبت مومنان نه بمرتبه الیست که در تنگنای حوصله خورده بینان گنجایش تواند یافت آیا کدام کفر لازم شدی اگر عبد از نهایت توقع رب خویش را اب بخواندی و چه قصور در خداوندی و استغنای ان مستغنی بهم رسیدی اگر از بیحدی لطف بنده خود را بخطاب پسری ممتاز ساختی بعضی مردم چون سلیقه

Fideles sunt filij Dei adopt

دیگر ندارند مکابره را هنر دانسته و الا نه انکار در چیزهای عیان چه معنی دارد علی الخصوص هرگاه تورات و انجیل بارها بر صدق پسر خوانده که بنی ادم گواه باشند و وجه انکار که ارنده قران اورده است اول آنست که چون ادم از جنس آدم است پس نتواند بود که خود را بدین لقب ممتاز گرداند هرچند دوستدار و در راه او خاکسار گشته باشد و هیچ وجه معقول و حجت قاطع است نشنیده اید که جانبازان بساط معرفت او را توقع از رحمت عمیم وی بدانگونه میباشد که گفته اند اتحادی نصیب کن با من که ندانم که این تویی یا من دویم آنست که اگر انها بدین لقب سرافراز گشتند مورد تعذیب و تنبیه چرا میشوند این ازان هم معقولتر ظاهرا تعریف پسر خوانده که نزد بعضی خیال باشد که المتبنی یعنی بی قید تکلیف این قول تازه ایست اما هنوز بر محک تمیز سخن سنجان نرسیده است پس این را موقوف داریم اما شما گریز ازین ندارید که عذاب اینجهان باعث تخفیف بلکه انقطاع عقاب ابدی است و هنوز حضرت عیسی بزبان حال فرخنده مال خویش به ازین فرمودند یعنی عذاب

اینجهان بکمال التفات ایزدی است پس هرکاه پسر خواندهای
الله را بمنصب وعذاب کرفتار بینید چنین ظن ازینها در حق
اینها دریغ نفرمایید هرچند تعلیم قران ضد ان باشد

(انجیل)

در انکه انجیل کتابی است که در دار دنیا بتایید روح القدس
نوشته شده است چکونکی ارقام انجیل مقدس بر حسب
من در آورده بعضی مردم است که قرات شکل بر کاغذ
عملی نکارش یافته از اسمان نازل شده است بلکه
انجیل در دفتر قضا و جلد تقدیر ان صانع مطلق و قادر بر حق
که از لوح و قلم جسمانی و معاونت الات ساخته و پرداخته
بی نیاز و نامحتاج است منقش و مرتسم بود چون خواست
که ان داستان حقایق و کنجینه معانی را یعنی سرکذشت احوال
حضرت مسیح در عبارت صریح جهت نفع عام و فایده تمام
از پرده غیب بحریم ظهور ارد دو تن از دوازده رسولان
انحضرت باسم متی و یوحنا و دو تن از هفتاد و دو تلامیذان
او باسم مرقس و لوقا برین کارها بر کماشت و این
هر چهار تن در زمان و مکان مختلف نوشتند و هرچه نوشتند

ز ارالقر

نه از تصرف انها بود بلکه در ان شغل امثال الات دیکر بودند یعنی
همچنانکه الات لابدی هرچند باعث ان عمل اند که بالفعل صادر
میشود لیکن در حقیقت فاعل عمل مذکور دیکریست که اختیار
رد و قبول دارد و کردن و ناکردن در تعلق اوست همچنین
فاعل این کار ملهم غیبی و هادی لاریبی یعنی روح القدس که نقش
زرین معرفت ان خداوند ارض والسما را برخی در حیز بیان
آورده شد بود که کاتبان انجیل را الهام میداد و هدایت
میکرد تا در هیچ نکته سهو نکنند و غلط را محل امکان نماند از ینست
که نویسندکان انجیل نه بنام مولف مشهور شدند و نه به
اسم مصنف موسوم کشتند بلکه کاتبان خوانده میشوند زیراکه
بالکل کار ایشان این بود و برهمین دستور بدستیاری
کاتبان دیکر تمامی تورات و زبور نوشته است و چون از
خورسند کردکار هر چهار صحایف انجیل که در زبانهای مختلف
یعنی یونانی و عبری و لاطین نکارش یافته بودند جمع شدند
و بزرکان دین و اعیان ملت متقابل کردند نهایت اتفاق
حقیقت و کمال یکرنکی طریقت در ان نوشتها دریافتند
و بسبب این معجزه هر چهار کتاب را انجیل میخوانیم و یکجایی نویسیم

Evglia

و ان چهار کتاب که مراد از یک انجیل است از انوقت
باز تا این دم در تمام عالم شایع و پراکنده است در چکونکی
تحریر قران بی کفتکوی دیکر تنها یک اشاره میکنیم که اکرچه
از روی احادیث مردم بنوع دیکر نقل میکنند اما از روی
قران همینقدر بر می اید که از نده او به الهام خدا نوشته است
این را موقوف داریم بر وقت دیکر اکنون وجه تسمیه انجیل
را نموده می اید بدانکه انجیل در اصل اونکیلیو بوده است
که ماخوذ است از زبان یونانی و در لسان عبری بصوارح
خوانند این هر دو لفظ بمعنی بشارت است و لفظ بشارت
از ان اطلاق کرده شد زیراکه مخبر است از تشریف کسی
که جمله انبیا و بزرکان پیشین بدیدار سعادت قرین او منتظر
بودند و به ارزومندی قدم مبارک او منقفر چه اکثر از انها
در نوشتهای خویش سوانح احوال انحضرت را لکاشته
اند بعضی ذکر مکان و نوع ولادت کرده اند دیکران بر فقر
و افلاس دیکری بر قدرت و اعجاز دیکری بر چکونکی
پرورش و نشو نمای هنکام طفولیت وی را خبر میدهند
و بعضی دیکر محنتهای او را که از حد و حصر بیرون بودند

بیان

بیان نمودند دیکری نوع وفات و طرز دفن را مسطور ساختند
و نیز بعضی اشتیاقی ما لا کلام خود را در قید کتابت در اوردند
و چیزها درین باب اظهار کردند یعنی کی باشد که ان کنج نهانی
و مایه سعادت جاودانی بظهور پیوندد کی باشد که ان
اکسیر سعادت بدولت حضوری خویش این کیته ستی را مالامال
کرداند کی باشد که ان افتاب ضمایر تاب بنور هدایت
و رهنمونی طالع و لامع کردد کی باشد که ان خسرو بلند قدر
و مهربان از بند نفس و شیطان اسیران ناتوان را رهائی بخشد
کی باشد که ان محبوب به روح و روان از سر لطف و احسان
بر جراحت ریشان درمان نهد کی باشد که ان حکیم بنی آدم
یعنی مسیح ابن مریم بمحض فضل و کرم عالمیان هر دو عالم را زنده
کرداند غرض هرچه توریت و پیغمبران درباره عیسی ارزو داشته
اند و وعده کردند انجیل بشارت میدهد که انهمه بفعل امد
و قبل از انکه انجیل در طرز تحریر اید ملایکه اشارت ان بشارت
میدهند بروستاییان نواحی بیت المقدس بدین مضمون
مژده میدهم شما را از شادی بزرک که باشد همه امت
را زیراکه زاده شده است برای شما خلاص دهنده

انکه مسیح خداوند است در شهر داود و این نشان باشد
بشما که می آید طفل پیچیده در جامهها و نهاده در اخور
و ناگاه دیده شدند خیل فرشتگان دیگر تسبیح کننده
بدین مضمون بزرگواری خدای را بر بلندیها و آشتی
بر زمین بر مردم خیراندیش سبحان الله پیش از همه ساده
لوحان روستاییان بسعادت این بشارت شادی
اموده گشتند زیرا که بر در ایمان خویش حاجب و دربان
همچو دیگر جهانیان نداشتند و از کمند هوای دنیوی و گرفتاری
وسواس شیطانی ازاد بودند و همین بشارت تا امروز
جانشین ان حضرت بدست گماشتگان خود به اطراف
و اکناف عالم میفرستند تا خبر دهند که آن عیسی موعود
پیغمبران بلباس مسکینان جهت علاج جهانیان متولد
شده است شاد و خرم باشید و برو ایمان آرید
تا از هر رنج و بلا رهائی یابید   اوست آرام جان
و جان جهان   صانع کائنات کون و مکان   احتیاج
مدد اگر داری   اوست قوت بخواه زو یاری
گر تو بیتابی هستی از تب و تاب   اوست چشمه بسوی وی بشتاب

گرانی

گر گرانی تراست از عصیان   او رحیم است میکند آسان
گر ز اندوه مرگ غمگینی   او حیات است سوی وی بینی
گر گریزی ز تیرگی و خطر   اوست رخشنده نور زیباور
آرزوی بهشت داری اگر   اوست راه بهشت و هم رهبر
یعنی ان چاره ساز ماست مسیح   نزد او هر که رفت گشت صحیح
و دیگر بزرگیهای انجیل و توابعان او را تا کجا توانم شرح داد
تنها آنچه درین باب قران میگوید نیک ملاحظه کنید اگر
غرض در خلل نیندازد همین قدر کافی بود چه میگوید در
انجیل رهنمونی و روشنائی است و حال انکه موافق است مران
را که پیش از بود در توریت و رهنمونی است
مر پرهیزکاران را و باید که حکم کنند اهل انجیل به آنچه فرو فرستاده
ان و هر که حکم بجا نیارد به آنچه فرو فرستاده است خدا
پس ان گروه اند خارجان
در انکه شاگردان عیسی را گاهی خواهش خوان الوان نشده
است ظاهر ارنده قران

Contra illud, q[uo]d in Korano scriptum, mensam+ super apostolos cœlitus delapsam.
+ [illegible]

شر الله تصانیف وضوابط کلام نه تنها اختتام بر اصطلاحات
پسندیده و لغت های چیده یافته است
که مشتمل بر چهار فضایل بود اول مدعیات و مطالب
عمده دویم دلایل و حجتهای مستحکم جهت اثبات هر
مدعا سیوم التیام و انتظام مضامین و معانی چهارم
الفاظ و کلمات چیده و لغات و عبارات گزیده
ورنه جنگلی است از مقدمات مختلف و گفتگوی هرجائی
و نوشتهای ناتمام همچنین ارنده قران بی انکه شر الله
لابدی که مستور گشته منظور داشته بود چند قصص توریت
و بعضی اقوال انجیل و دیگر مجملات اکثر علوم و اقاویل
قدما و واقعات پیشین بی ضبط و ربط یکجا کرده و
هر مطلب را موافق مدعای خود گردانده بنوشت
و بس چیزها جهت فراغت خود و گرد امدن خلایق از
خود تراشیده دران میان ضم کرد اکنون از برای خدا
بدوستی دوستان او دل از قید جانب داری برکنده
و رعایت راستی را از نتایج سعادت دانسته تامل
نمایید که سوای ماخذ و نقلیات کتب سماوی یعنی

[K]oran liber [illegible], in quo ullus ordo ac [illegible] servatur

خدا را یکانه و رحیم و قادر و دانندهٔ اشکارا و نهان و افریننده
زمین و اسمان و پرورنده عالمیان دانستن و اقرار بر روز
قیامت اوردن و از حرام پرهیزیدن و روزه گرفتن و نماز کردن
و خیرات دادن مقصد بلند و مطلب عمده در کتاب خود
درج کرد تا یک شرط از جمله چهار شرایط بجا اورده باشد
بنده هر چند در صحیفه که مصحف خوانند سیر نمود تا یک چیز
هم بدست افتد که دست او نویسنده بوده باشد
و شرط اول که برترین شرایط است نسبت توان کرد
اگر راست پرسید اصلا نیافتیم الا چیزها که اکثر ازان بکفر انجامد
اول انکه خدا اکثر مردم را برای دوزخ افرید دویم خدا
باز نمی ایستد تا که دوزخ را پر نکند سیوم خدا مردم را
در معصیت و جرایم می افکند چهارم خدا دو فرشته
به اهل بابل فرستاد تا انها را سحر اموزانند پنجم خدا
سوگندها یاد می نماید و درین باب که درج فهما گذارش یافت
ششم به پیروان محمد دوزخ بزمان معین هست و به
اهل کفر ابدی هفتم هر که در دین او نگرود قتل بر او حلال است
هشتم دیگران را چهار زن و کنیزها غیر معین و او را نه زن

لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس

دلیل

و سوای این هر قدری که بدست افتد تمیم هر زن بیگانه به او حلال است
و هم نکاح با زن پسر خوانده و امثال ان زیاده از صد جاست که
اختلاف کلی با کتب سماوی دارد و سوای حقایق دیدگه اگر یکجا
یا دو جا اتفاق کرد و اختلاف نمود ای وای ای وای صد
های های بر فهمید گیهای کسانی که چنین چیزها را از عمدهای
مطالب شمرده اند پس حقیقت شرط اول معلوم شد
اکنون باید دید که مراسم شرط دویم یعنی دلایل و براهین
مستحکم چگونه بجا می اید نخستین باید دانست که دین برحق که
بوساطت رسول برحق نازل شود باید که دلایل رسالت و براهین
مراسله چنین داشته بود که باید و شاید و انکه از عهده این
دو چیز قاصر است حقیقی نیست مگر وضعی دلیل اول ان دارند
که قران بر صدق رسالت و نبوت محمد انجیل را گواه گرفت اما
مشکل که انجیل در تمام عالم پیدا نشد که گواهی برین دهد دلیل
دویم ان دارید که قران بسا مرتبه سوگندها یاد می نماید تا مردم
باور کنند اما مشکل که مردم باور نمیکنند چه سوگندها که جهت
غرض خویش هر چند کسی یاد کند در هیچ شرع روا نیست
و حکم راستی ندارد دلیل سیوم ان دارید که در قران بارها

لعنت آمده است بکسانی که ارنده او را قبول نکردند اما
مشکل که مردم حق جو و حجت طلب از طعنهٔ زنان و دراز زبانان
نمی ترسند دلیل چهارم ان دارید که بمردم ناگروندگان حکم
تاراج و غارت و کشتن و بستن رفت اما مشکل که فدویان
درگاه حق در راه او خود را نثار کرده و گردن خود را باریک تر
ازموی دانسته پیوسته در سوال وجه معقول اند دلیل پنجم ان
دارید که شق قمر و تکلم شتر و بر اوردن تلخه و مهر نبوت و
مگس ننشستن و امثال ان اما مشکل که جواب هر یک
ازین در حروف ۱۱ بوجه من الوجوه داده امد دلیل ششم
ان دارید که قران هر چه میگوید بفصاحت میگوید اما مشکل
که بسا چیزها به قباحت گفته است که ذکر ان برخی مسطور
گشت و دیگر هنوز میگردد غرض که راستی پیغام و درستی
پیغمبری نه بر اقوال دلخواه و سوگند بسیار و طعنهای بیشمار
و کشتن و ازار و خارقات نا استوار و عبارت پرکار
است بل بر گذرانیدن وجه معقول و نمودن نمونهای منقول
و قران را که ازین هر دو یکی نیست پس شرط دوم چگونه
برو اطلاق کرده اید باری ببینیم که شرط سیوم به کدام

بپایه

پایه شکوه و تمکین دارد چه گفتم جائی که هیچ گفتن نمیرسد
بی ترتیبی و بی انتظامی قران بحدی عیان است که حتی پیروان
و معتقدان او اقرار می ارند و اعتراف می نمایند پس
دیده و دانسته از اختلافات مدعا که در هر فقره و آیات
جابجاست باید گذشت و از آیتها که ناسخ و منسوخ اند تغافل
باید زد و بر تکرار که نصف قران ازان پر است هیچ نباید گفت
و بر سوره و سیپاره که بنامهای غیر مناسب موسوم اند دم
نباید زد و بر بی اتصالی مقاصد و برهم زدگی مطالب خاموشی
باید گزید چه میگویند که آیات قرانی در زمان مختلف نازل
شدند و بعد از وفات محمد انهمه را مردم جمع کردند و این
بی ترتیبی قران بطفیل دیگران است لیکن خبر ندارند که این
عذر باعث کساد بازار است چه تا حال لاف میزدند که
در قران تصرف بشری هیچ گونه راه نیافته است و هر چه
متصور است در غایت کمال است و از هر جنس نقص
بی زوال اکنون قایل اند که این نقص ها بطفیل دیگران
حادث اند هنوز برین عذر جای اعتراض است چه ایات
ناسخ و تکرار بیهوده و مخالفت مطالب و اضداد احکام

نسبت بدیگران نتوان کرد الابه انکس که بانی همچو نادانی بوده
این هر سه شرایط درمیزان عقل سنجیده کشتند الحال تمام امید
بر الفاظ شیرین وکلام نمکین مانده است پس باید کفت
قران کتابی است که جهت اموختن قواعد صرف ونحو لکار
طفلان اید والسلام ودعوی های دیکر بحساب اندچه هرکس
میداند که چشم بی بصر و درخت بی ثمر وقالب بیجان وجسد
بی روان وصورت بی سیرت وکتاب بی فضیلت وانشای
مهمل ونوشتهای بی ماحصل بحه کار می اید واکر بر قران
جهت زبان بجدی مشتاق اید که بهر حیثیت اورا معجزه
باید دانست این حرف تعلق به اراده واختیار دارد نه بعقل
وادراک (درچکونکی ناسخ ومنسوخ)
درایات ناسخ ومنسوخ کوید رخصت های تازه واجازتهای
نو بر کارهای موافق خواهش ومطابق آرزو داشتن
آسانیت تمام است به اهل غرض تا ببهانه حکم جدید
عنان عزیمت بسوی میل خویشتن توان رهانید ومرکب
نیت درمیدان خواهش توان دوانید اکرچه قلم
نسخ بران رخصتها چندین بار کشیدن لازم میشود

کر اکر

NB. ajuntautor Koranesse libr
utilem pueris p
addiscenda Grmtc
sed fallitsi quā
rqs elqeo rqs
nteargliogfr
est

versli Korani ab-
rgrtes elabgti

کر اکر مدعی همین کار کردن خواستی بالاتر ازان کی توانستی در
درسوره مجادله کوید چون میخواهند مومنان که با او راز کویند صدقه دهند
پیش از راز کفتن بعضی مفسران بران اند که پایداری این حکم
شانزده شبانه روز بوده ودیکران کفته اند که زیاد از یک
ساعت نماند وامام زاهد کوید که این حکم را بجز علی هیچکس
درعمل نیاورد ایا درامر این حکم چه حکمت بوده ودر نهی کدام
سبب رو داد یقین است که چنانچه کارهای ناعاقبت اندیشی
همیشه تباه کردد همچنین این دو حکم مخالف پیدا شدند و
معطل ماندند اکثر مردم خیالات خام وفکرهای بیهوده می
خواهند پیش برند اما اغلب اوقات زمانه یاری نمیدهد
پس برهم خورند ودرهم مانند وبادشاهان خود را
که بر حریف خود کمر جهد می بندند اما چون طاقت مقاومت
ندارند بحکم ضرورت در صلح می زنند همچنین پیغمبر شما جهت
بزرکی خویش چیزها اندیشید وبمردم تکلیف ها می نمود
درهرچه مساعدت وقت نمیدید ومعاضدت زمانه
نمی یافت زود آیت ناسخ بهم رسانیدن ضرور میشد
تا بازار رسالت کساد نکردد ومردم نامعتقد نشوند

انکه قران کوید که آیت ناسخ بهتر از منسوخ است پس
صدقه ندادن بهتر است از دادن صدقه چه بحکم قران
ناسخ بهتر است از منسوخ وانکه قران کوید که ناسخ اکر
بهتر نیست برابر است پس صدقه دادن ونه دادن هر
دو مساوی است پس این هر دو ایت عبث
عبث چرا از اسمان امدند هرکاه افضلیت هیچکدام
ان ثبوت نمیشود ای بندهای خدا از برای خدا شرم
از خدا بدارید ونکوئید که کارهای او به عبثیت می انجامد
وانکه چنین کوید که محمد اول در مکه در وقت نماز رو
بسوی کعبه می اورد وبعد از هجرت مدینه فرمان شد
مر او را که رو بسوی بیت المقدس آرد لکن چون یهودان
میکفتند که اکر محمد بر دین ما قایل نیست چه باک از قبله
ما ان خود روکردان نمیشود محمد بدین سخن بسیار ملول شد
ورو کردانی از بیت المقدس اختیار نموده باز بکعبه
مکه رجوع اورد درین محل اکر ایت ناسخ را که در
وادسی منع نمودن رو بسوی کعبه است برابر منسوخ
میدانید پس دعوی برتری کعبه مکه باطل میکردد

اکر همان

ajunt Mhtni
vrsle lvrvert
afse mliorem
revocato.

conversio facia
Meccam versus

واکر همان ناسخ را بهتر می شمارید خود قایل راستیها هستید
که قبله بیت المقدس بحکم ایت ناسخ افضل وبرتر است
از کعبه مکه تماشا است بر فهمیدکیهای این مردم که همین
دل خوش داشتن را بهرچیز غنیمت میدانند بی انکه
درهیچ چیز غور کنند وتامل نمایند وانکه ایت ناسخ که در باب
جهاد دارید بدین مضمون جهاد نمای بکافران بسبب ایمان
نه آوردن ایشان بتو وبه بقران تو ایا معامله ایمان بشمشیر
موقوف است اکر از ترس شلاق وبیم جان انسان
ضعیف کلمه شمایان بر زبان راند ودل او قبول نکرد
چه حاصل است ازان بلکه بقول شمایان انکس از کافر
منافق کشت پس این ایت ناسخ را چکونه کلام الله
میخوانید که بطفیل او از حالت بدی بحالت بدتری
مردم رسیده اند ومیرسند این قسم ایت های اکر
کسی همه راجمع کند ونقصان هریک را نموده رود
هرکز کفتکو اتمام نیابد پس اولا انست که ازین
درکذشته بعذرهای شما پردازیم کفته باشید
که همچنانکه دین انجیل ناسخ دین تورات است

باوجودیکه هردو فرستاده خدا بوده اند همچنین احکام قران
ناسخ دیگری است باوجودی که هردو فرستاده خدا بوده اند
این حجت خام است ودلیل ناتمام چه دین تورات احکام
غیرمتعلق ومتعلق هردو داشت احکام غیرمتعلق مثلا اول
دوست دارخدای تعالی را بر همه چیز دویم سوگند نام پاک او
بی تقریب مخور سیوم پاک دار عیدها را چهارم عزت ده مادر
وپدر را پنجم مکش ششم زنا مکن هفتم دزدی مکن هشتم
تهمت مکن ودروغ مگو نهم ارزوی زن بیگانه مکن دهم
آرزوی مال بیگانه مکن وغیره اینها هرگز تغیر نیافتند چه هر
کدام این حکمها بر بودن خود یک نوع دعوی واجبی دارد
نه به امثال ایات قران که بودن ونابودن ان مساوی
است بلکه به امدن دین مسیح هریک ازان بدرجه کمال
رسید ودرین باب خود آرنده دین جدید در انجیل میفرماید
مپندارید که من امده ام تا تورات را باز سکالم بلکه بکمال
رسانم پس معلوم شد که احکام غیرمتعلق تورات
منسوخ نشدند بحکم شاهدی انجیل ماند احکام متعلق
همچون شست وشوی اعضای ظاهری وامثال ان که

تشبیهات بعینه ونمونهاء محض بوده اند تا خبر دهند برپا کردن
معنوی که ارنده ان دیگر خواهد بود وچون نماینده مخفیات
ازلی وارنده طهارات اصلی رهنمای طریقه برحق وصفاهادی
صراط صفوت انتما خداوند هردو سرا حضرت عیسی از سر
لطف وکرم این کسوت پرغم را جهت غمخواری جهانیان
اختیار نموده با ادمیان اختلاط گرفت وتعلیم میداد وتلقین
میکرد وبه اعمال فرخنده مال خویش هر نمونه دین سابق
را بمساعی جمیله ودواعی جزیله به اقدام رسانید حتی نمونه
قربانی جانوران که اشارت جان نثاری ان نفس مقدس
بود ان را تنزیه بغایت خوشدلی ونهایت رضا بجا اورد
پس احکام متعلق معطل ماندند مقرراست که طرح هر صنعت
بزرگ وعمارت وسیع ومرتفع را مخترعان اول به انواع
فنون تصویر نگارش میدهند وبه اقسام رنگهاء خوش نما
وپردازهاء دلربا می ارایند تا نظارگیان را هوس وارزوی
اصل ان پیدا اید وانچه نمونه بوعده میرسانند مردم برغبت
تمام وشوق وافر نگران ومنتظر باشند لکن هنگامی که اصل
میسر شد نمونه معطل ماند همچنین ان مصور وهنرمند حقیقت

اول دین تورات را رواج داد ونمونهای دین استقبال
را بوساطت ورسالت پیغمبران وانمود وبوعدهای بزرگ
مردم را امیدوار ساخت چون وعدهای خود را بجا اورد
احکام متعلق معطل ماندند همچو تمسک زر که چون زر وصول
شد تمسک معطل ماند هنوز سخن دیگر درمیان است
قطع نظر ازین که احکام توریت قابل منسوخ بودند یا نبودند
شما را حجت گرفتن نمیرسد ومعذور نمیشوند چه دین
موسی درزمان دیگر بود ودین عیسی درزمان دیگر و
مدت مدید بلکه چند صد سال میان این وان واقع
است وآرندهای دیگر بودند اگر احیانا میان اینها چیزی که
فرق می بود جا داشت اما هرگاه رشته اتصال یک کار
همان باشد وارنده ان همون بود وباوجود این همه اختلاف
امور واضداد فرمان چه معنی دارد عذر مهیا داشتن
کار حیله گران است وسخنان باغرض بافتن عیب عاقلان
بر هر مطلب خاطرخواه فرمان در بغل چه فایده اگر بی مهر
شاه باشد وبر هر دعوی دلخواه تمسک نمودن بزودی
چه بهبودی است اگر بی گواه باشد

(اعجاز)

در طلب معجزات نزد محمد از انصاف است که اهل الله
با مدعی نبوت اعجاز طلب نمایند تا بر تعلیم وی بی دغدغه
باور توان کرد ودر کیشش توان گردید واین را از پیش خود
نگفتم بلکه اعجاز نمودن عادت انبیا ورسم پیغمبران است
چنانچه موسی بحضور فرعون وارکان دولت واعیان ممالک
وانبوهی خلایق وهجوم بت پرستان ناحق شناسان
وکثرت ساحران ومعاندان چیزها نمود که تعلق بخواندن
تورات دارد وعیسی بی انکه مردم نزد او معجزه طلب نمایند
خود بخود چه در شهر وچه بیشه چه خشکی وچه دجله دایم در
نمودن عجایبات اسمانی وشفا دادن از هر نوع رنج وعنا
از سر مهربانی مشغول بود عجب است انکه خود را خاتم النبی
وپیغمبر اخرالزمان گوینده است اگر درین کارها خود را به از
دیگران ننمود بهر حال برابری انها خود واجب بود این چه
جوابی است بطلب کنندگان معجزه که همچنان گفتار گفتند
انانکه پیش ازایشان بودند می بایست بگوید که بدیدن
اعجاز گرویدند چنانچه در توریت وانجیل مکرر خوانده ایم

ad ... Atna et ... adstendum ... la ... ffia

۳

درانکه دراصول دین ابراهیم وموسی فرق نیست پیغمبر
شما بر عقاید ابراهیم در قران لباجا اعتراف نموده
است اما چه فایده که اعتقاد نکرد اکر اعتقاد موافق اعتراف
کردی مخالف عقیده ابراهیم پیدا نمودی ومنکر اشخاص
ذات واحد نشدی چه ابراهیم کفته است دیدم سه شخص را
ویکی را تواضع کردم بعضی مفسران کفته اند که مراد محمد فقط
براصول دین ابراهیم بود این دکر بهتر شد چه اصل همکی
اصلها عقیده ذات واجب است ودرین اکثر
پیغمبران بقدر شناسائی که به انها عطا شده بود میفهمیدند
اکر پیغمبر شما عقاید ابراهیم را بر اعتقادات دیکران
بدین اعتبار ترجیح داده باشد که او نسبت بدیکران
درین باب صریح تر کفته است بسیار بر جا بود اما معلوم
نمیشود که بدین کونه کتابهای اسمانی را تحقیق کرده
باشد بلکه هیچ خبر ازان نداشت مکر انچه که از غرض
جویان وخوش امدکویان شنیده بود ومطابق ان
عقاید ابراهیم را به از عقاید پیغمبران دیکر دانست وبی
هیچ دلیل وحجت نزدیک دیکران بیان نمود ۱۲

درانکه

Mahtnis ... se sequi ... nem Abrhm qui tres ... et unu adorvit

(اینها پیغمبر نبوده اند!)

درانکه ابراهیم واسماعیل واسحاق ویعقوب پیغمبران مرسل
بنوده اند اکر بتقریب یادکردن ابراهیم واسماعیل واسحاق
ویعقوب درین محل ان بود که هریک اینها صاحب کتاب
بوده اند یا نامه بنام اینها وارد شد این سراسر غلط است
وهر که برخلاف کفته من بنمودن کتابها دعوی را ثابت کند
چه به ازین واکر نتواند این قول را باطل داند ۱۵
ودرانکه درهیچ کتب سماوی نام محمد نیامده است وهیچ پیغمبر
هیچ نوع ذکروی رانموده هرکس میداند که مدعی را برمدعای
خویش شاهد خود بودن نمیرسد علی الخصوص درچکونکی
شرف وعزت ودعوی صفوت لاجرم درین محل التجا
به استشهاد لازم است بنا علی هذا پیغمبر شما نیز خواست
که بهر نهج دعوی نبوت را بکواهی دیکران ثابت کند وتقلید
... کرداری را بجا ارد پس ایت ورین وادی
بهم رساند بدین مضمون او را می شناسند همچنانکه می
شناسند پسران خود را یعنی در کتب پیشین نام او
آمده است وپیغمبران متقدم از صفات او خبر داده
اند لکن چون ارنده ایت نیک میدانست که حرفی ا

Dicit auctor Abraham, Ismaelem, Isaac et Jacob non fuisse prophetas ... Ismaelem ... sanctis fuisse.

Omn Mahumetis in nullo libro sacro invenitur.

بی بنیاد که زود برباد میرود وطوطیه دیکر انکیخت که کروهی
ازایشان هراینه می پوشند حق را این مثل بدان می ماند
که شخصی خود را خواهد که میان مردم وارث ملکی نماید و
بکوید نام من در شاهنامه مسطور است وعلامات خط
وخال چهره من همه بتخصیص بیان کرده اند اما اهل غرض
بحسد وکینه که به نسبت من دارند این معنی را برروی
دیکران نمی ارند ونهان میدارند عجب عذر مضحک است
کتاب شاهنامه که هر برنا و پیر جهت حسن تدبیر وصیقل
ضمیر پیوسته دردست دارد وبرزبان راند بموجب
واقعات معجب وقواعد فضل وادب که دران مندرج
است شهرت تمام ورواج کمال یافته است لهذا
اثار هر فقره ان بمانند افتاب مشهور ومعروف است
چنین چیزها را مخفی داشتن کجا صورت بندد بحر محیط را
زیر صدف پوشیدن که تواند وافتاب منیر بدستیاری
کف نهان که ماند بیت محیط در صدفی
که نهان توانی داشت نهفته از کف تو نیست نیر
اعظم باوجود چندان نقلهای انجیل وتورات که تصور

ان

ان ممکن وهم نباشد ومنتشر درهر شهر بل کوچه بکوچه
هیچکس یکی ازان بدست نیاورد ومدعای خویش نه
براورد تا دانسته اید که کدام پیغمبر درکدام کتاب وکدام
فصل بزرکی محمد را بیان نموده است حال انکه ازچنین رواج
دین شما تا این دم یهود ونصاری بر شما استهزا دارند
وبر دعوی بیهوده تمسخر می نمایند ظاهرا بر رساله انکسی
مغرور اید که بتوقع شاباشی انبار جنس طوق لعنت قبول
کرده دروغ چند جمع نمود وان رساله نامعتبر را میان
شمایان اعتبار کلی داد اکر نازش بران دارید اینک
خیرخواه دوجهانی شما یک بیک حقیقت ان بیان می
نماید رساله درجزو ثانی از سفر خامس تورات
مسطور است وهفتاد کس از احبار یهود بر صحت ان
اتفاق نموده اند که دعوی ایمان به پیغمبری مخصوص
تخصیص فرمودند که او متصف باشد بدو صفت
که ان هردو مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم یکی انکه این پیغمبر از بنی اسرائیل نباشد
ودیکری انکه این نبی مثل موسی باشد ومراد بمماثلت

Omnia ad probandum ... ex libro quem composuit Mol... ... Zami

... Omnia ex Deut.

انکه صاحب عزم وصاحب شرع و ذو شوکت باشد و بعد از
موسی علیه السلام پیغمبر صاحب شرع و ذو شوکت جز سید
انبیا مبعوث نشد و اعتراض نصاری که میشاید کم
ان پیغمبر عیسی باشد مرفوع است باوجود انکه در انجیل
آمده حکایت عن المسیح انی ماجیت لتبدیل شرع
موسی بل لتکمیله واین اعتراض را بوجه دیگر دفع کرده اند
که تحریر ان مناسب این مقام نیست جواب خدای
تعالی در سفر پنجم توریت بدین مضمون فرموده که پیغمبر را
بر منیخرانم برای ایشان از میان برادران ایشان مانند
تو و بنهم سخنان خود را در دهن او و او خواهد گفت با
ایشان انهمه را که او را فرموده باشم و هر که سخنان او را
که بنام من گوید نشنود من انتقام گیرنده باشم این مرد
خدا ناترس بیک لفظ نه کار خود را درین عالم فانی
به اعتقاد خود ساخت و بر عالم باقی نه پرداخت
و بلفظ نه که فتنه سیرت و شر سریرت است معنی
اصلی را برهم زده انکار رسول برحق نمود و دیگری را
بجای او نصب کرد این لفظ بر راستی او جاد ار داما

برهستی رسول برحق بکفر انجامد اگرچنانچه به افزودن لفظ نه
تجاوز در معنی نمود همچنین بر عدد هفتاد چرا یک نقطه
تزاید ننمود که بمقصد احبار می گشتند تا اهل جهال را
بنمودن کثرت شاهدان به اسانی توانست بازی داد
ظاهرا بادشس نیامد حقیقت چنین است که دوصد و پنجاه سال
قبل از تولد مسیح حسب الحکم بادشاه فیلادلفوس نام هفتاد
و دو علما جمع شدند و تورات را از زبان عبری گردانده
در زبان یونانی بنوشتند و اکنون در هر دو زبان باقی است
و نه در زبان عبری و نه در یونانی لفظ نه پیدا نیست مگر چنانچه
گفتم که پیغمبر را بر منیخرانم برای ایشان از میان برادران ایشان
مانند تو معنی از میان برادران ایشان اشارت بران است
که از قوم بنی اسرائیل باشد و معنی مانند تو اشارت بران
است که همچو توای موسی پس کسی به ان مرد راست گو
نه پرسید که ان لفظ انکار اینجا از کجا بهم رسید هنوز حجت
به ازین دارم که ذکر همین ایت تورات در انجیل مقدس
امده است و انجیل بیان این معنی نموده است که برادران
ایشان مراد از عیسی است پس دلیل ان راست گو

بدروغ انجامید چه انجیل گواهی بر بطلان او میدهد و تاویلات
دیگر که آورده است نیز هر یک انرا دفع نموده شد تا
مردم خیال دیگر ننمایند اول انکه مماثلت موسی را بر کسی
که اطلاق میکند حرف بی بنیاد است چه استواری
قول خود را اصلا ظاهر نساخت پس معلوم شد که من
در آورده اوست دویم انکه قول محمدیان است که عیسی
بدین خود و موسی بدین خود پس معلوم شد که هر دو صاحب
دین بوده اند و دین و شرع اگرچه در لفظیت فرق است
اما در معنی یک پس چرا منکر ید که عیسی صاحب شرع
نبوده است هرگاه صاحب دین بودن همان است که
صاحب شرع باشد سیوم نیز قول شماها است که
دین عیسی ناسخ دین موسی است پس اگر عیسی صاحب
شرع نبود چگونه شرع دیگری را منسوخ کرد چهارم از انجا
که عادت الله برین جاری است که پیوسته کارهای
دینی رو به ترقی دارند و برخلاف ان کارهای دنیوی
هردم رو به تنزل دارند یعنی نیک ملحوظ میدارد چه در
شرع موسی منکوحات متعدد حلال بوده اند

و در شرع عیسی که بمراتب از ان کامل تر است یک زن
تنها حلال و دیگر همه حرام در شرع موسی طلاق جایز بود
و در شرع عیسی که در همه وادی بهتر است طلاق ممنوع
گشت در شرع موسی حکم ختنه بود در شرع عیسی که سر
بسر رحمت و شفقت است حکم عماد اشد در شرع
موسی فدیه و قربانی حیوانات بود در شرع عیسی یک
عمل اقدس بجامی ارند که بیان ان موقوف بر وقت
است در شرع موسی شست و شوی ظاهری بود اما
در شرع عیسی تنقیه باطنی است که تفصیل فرصت
فراخ میخواهد در شرع موسی قصاص را روا داشتند
در شرع عیسی حکم تحمل فرمودند و اگر بسیار بدیگری سپارد
یعنی بحاکم اما خود نگیرد و امثال این چه قدر چیزها است
که دیده و دانسته اینکس در قلم نیاورد مثلا روزه و نماز
و بابهای دیگر پس این چه گفتن است که بعد از موسی
صاحب شرع جز محمد مبعوث نشد اگر راست باز
و راست گو می بود میگفت اری موسی صاحب شرع
بوده است و شرع او همچو چراغ راه گمراهان و مشعل

زدوده تاریکی بت پرستان بوده اما از ان وقت
باز که شعاع خورشید شرع عیسی انتشار یافتن گرفت
فروغ ایمان و تجلی دین محمدی رسید که روشنی اولین
مخفی و محتجب گشته و محمد که بهم رسانند چیزهای موقوف
و بهم ارنده احکام ماضی و معطل است بنام خود شهرت
داد اما چون مدعی بی انصاف از هر چه موافق خود
نیابد چشم از ان راه پوشیده دارد پس دیده و دانسته
انکار اورد که عیسی صاحب شرع نبود اگر احیانا انکار
ان مرد از راه بیخردی و بیخبری است بدین اعتبار معذور
تواند بود اما بهر حال قول اینقسم مردم ارزشی ندارد
پنجم انجیل را که بر مدعای خویش حجت گرفته است
وانمود که حوصله حقیقت دانی نداشت یا بر تمام
ایت انجیل وقوف نیافت چه مسطور است مپندارید
که من امدم تا توریت را باز سکالم یا پیغمبران را نیامدم
که باز سکالم لیکن بکمال گردانم و راست میگویم بشما
اسمان و زمین زایل شوند و یک حرف یا یک
خط از توریت کم نشود الا که همه بکردار اید برین ایت

محل

محل اعتراض اگر بدین راه دارد که چه حاجت ان بود
که حکمهای قدیم به ارتفاع کمال رسند اگر عیسی صاحب شرع
بودی جمیع اوامر و منهیات موسی را برهم زدی خود
تمیز نمائید که سوال جاهلانه است پس برین تقدیر می
بایست که دزدی و زنا و بت پرستی و امثال ان همه
را عیسی رخصت میداد و روزه و نماز و غیره را منع میکرد
انزمان او را صاحب شرع دانستن نزد ان مرد ناحق
شناس جایز بود و انکه گفته است که اعتراض نصاری را
بوجه دیگر دفع کرده اند لاف محض است هرگاه دلایل مستحکم
او بدین زبونی ظاهر شدند تا بدلایل که او خود زبون دانسته
نیاورد چه رسد   رساله   ایضا توریت باین معنی
ناطق است که افتاب نبوت از مطلع فاران که جبل مکه
است طلوع خواهد کرد و ان کوه مسکن ال اسمعیل خواهد
بود و عالمیان اتفاق دارند که بعد از نزول توریت
از فرزندان اسمعیل انکه بخلعت نبوت و تشریف رسالت
مشرف گشته پیغمبر ما محمد مصطفی بود صلی الله علیه و سلم
جواب   تمامی کتب سماوی را مطالعه نمودیم

و نظر بر هر فقره بسعی وافر و کوشش بسیار کردیم اصلا
ایتی نیافتیم که مطابق قول مدعی باشد و تا خوانندگان
بدیده انصاف ملاحظه نمایند که کدامی ایت مصداق
قول ان مرد راست گو است بهر جا که نام فاران امده بود
انهمه را درین مفتاح الحقوق جمع اورده شد   فاران
که در بیابان است   ابر نشست در بیابان فاران
خیمها نشاندند در بیابان فاران   فرستاد سرداران را
از بیابان فاران   امدند بجمعیت تمام بنی اسرائیل با موسی
و هارون در بیابان فاران   گفت موسی به پسران اسرائیل
در فاران و طوفل   گفت موسی خداوند امد از سیناء
و از سعیر مارا پیدا شد و دیده شد از کوه فاران و با
او هزاران پاکان   سوای این مقامها نام فاران
در سفرهای موسی پیدا نشدند اگر بر ایت اخر گمان دارید
انهم هیچ مناسبت ندارد و نه محل احتمال چه موسی
ناقل است بر حقایق گذشته بطوری که خدای تعالی
از جانب کوه فاران که مکان مرتفع بود و قریب بملک
کنعن دیدار نمود و بدانسو بنی اسرائیل روانه میشدند

چنانچه در

چنانچه در فصل دویم حرف الذال گذارش یافت پس
افتاب نبوت بکوه مسکن ال اسماعیل از کجا بهم می
رساند   رساله   و سلم کعب الاحبار گوید که در
توریت خوانده ام که محمد رسول خداست نه درشت خوی
و نه غلیظ القلب در اسواق اواز بر دارد و مکافات
اشارت به اشارت نکند بلکه از جرایم عفو کند و از
سران درگذرد و امت او بسیار ستایش باشند
تکبیر خداوند عز اسمه بر پشتها و بلندیها گویند و ازار
تا نیمه ساق بندند و وضو بر چهار اندام سازند یعنی
روی و سر و دست و پای منادی ایشان در میان
هوا اواز دهد یعنی موذن ایشان بر بامها بانگ نماز
گویند و صفت ایشان در غزا و در نماز یکسان باشد
و ایشان را در شب اواز تسبیح باشد چون مگس عسل
در مکه متولد شود و بمدینه رود و طول و عرض ملک
تا شام باشد   جواب   ظاهرا اقوال پیغمبر اشعیا
را میخواهد که بر اغراض خود بچسپانند و ان مطالب دیگر
را برنگ دیگر وانماید لکن هر که را اطلاع بر عبارت

Ifstmniidax
Ifaia

اصلی است میداند که هم در معنی تحت لفظی چه قدر فرو گذاشت
نموده است و خیالات بی ما حصل بکدام حد پرداخته است
حق سبحانه و تعالی بزبان اشعیا میفرماید اینک کودک
من که او را بر گرفتم دوست داشته من که ارزومند شد
جان من بروی نهم روح خود را بر او و از فرمان خبر دهد
امتها را بانک نزند و روی کسی را نه بیند و اواز او
بیرون شنیده نشود نی کوفته را نشکند و چراغی بمردن
رسیده را فرو ننشاند و انجیل خبر داده است که این
همه مناسب حال حضرت مسیح است و نیز ملهم غیبی بر
زبان پیغمبر مذکور چگونه شاگردان مسیح را چارسی
ساخت ستایش گوئید ای ساکنان سنک از
قله کوهها بانک زنید بزر که برای خداوند قرار دهند
و در جزایر خبر کنند ثنای او و برین ایت منطبق است
قول مسیح چنانچه در باب تلامیذان خود فرمود
بدین مضمون انچه میگویم بشما در تاریکی بگوئید در روشنی
وانچه می شنوید بگوش بانک دارید در بامها
و شاگردان او ساکنان سنک از ان نامیده شدند

زیراکه

ald Ifstmniid [?]

زیراکه معلم انها بموجب تعلیم استوار که بعالمیان میداد
و طریقه مستقیم که بجهانیان می نمود بنام سنک در انجیل
موسوم گشته است یعنی وعظ و نصایح او بمثابه بنیاد سنکین
است هرکه بران مقر و ثقی عمارت اعمال را بلند کشید
از بیم افتاد که مصون شد و از خطر شکست و ریخت
مامون گشت انکه گوید در تورات خوانده ام که محمد
رسول خداست و ذکر وضو چهار اندام وغیره اینهمه در هیچ
جا نشان نداد و نمودن نتوانست و همین اعتراض
بر ادعای دیگر میرود و سوای این کسی که به لقب نبی
السیف ممدوح است درشت خوی و غلیظ القلب
چون نباشد و از جرایم دیگران گذشتن چه داند
مکر وقتی که نتوانند و مذکورات دیگر هرگاه از روی
انجیل بر آدمیت عیسی و تلامیذان او ثابت شدند
پس چه حاجت بیان دیگر است رساله عبدالله
بن سلام گوید که ما صفت او را در توریت چنان
یافتم که انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا الایه
و انکه این محمد بنده فرستاده من است و او را متوکل

وصف تسمیه نصاری

نام نهاده ام و او را از دنیا بیرون نه برم تا ملت کج را
راست نکند به انکه خلق را بتوحید خوانند و به برکت وی
چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای در غلاف
را بکشایم جواب عبدالله بن سلام و سلیم کعب الاحبار
خیال موافقت در موافقت عبارت توریت دارند
ظاهر از همان فصل اشعیا براورده مقدمات دیگر را
بلباس دیگر وانمودند و بر هر که خواستند اطلاق نمودند
باز همان کفتن میرسد که هرگاه انجیل ناطق است که
اینهمه مخصوص مسیح اند پس دلایل معقوله جهت دفع
ان چه حاجت رساله وهمون گوید که در توریت
خوانده ام که باری تعالی توریت را بموسی علیه السلام
فرستاد در طور سینا و انجیل را بعیسی در ناصره که
قریه ایست که مسیحیان را نسبت به ان کرده
نصاری گویند و قران را بمحمد در مکه و مدینه اوردند
چون ابن سلام از مطالعه ایات توریت و مشاهده
اثار صدق در ناصیه همایون نبوی صلواة الله علیه
بعز اسلام رسیده تصدیق حال او کریمه الذین

اتیناهم

صاحب عمر خلیفه دوم [?]

اتیناهم الکتاب یعرفون کما یعرفون ابناهم نازل گشت
و عمر حال خاتم الانبیا از وی پرسید جواب داد که
صدق نبوت محمدی پیش من و معرفت حال او از معرفت
پسر من زیاده است عمر گفت این صورت چگونه
تصور توان کرد ابن سلام گفت بنا بر انکه احتمال
خیانت مادر فرزند در نسبت پسر شبه پیدا میشود
و در حال محمد و صدق مقال او قطعا شک و شبه را
مجال نیست عمر این سخن را استحسان نموده سر ابن
سلام را بوسه داد جواب در توریت ذکر
تختها که بموسی در کوه سینا عطا شد و در ان تخته
بجز ده حکم دیگر نبوده آمده است اما چنانچه که قول
مدعی است که تمام توریت انجا نازل شده باشد
باطل است بلکه مکتوبات خمسه را موسی به الهام خدا
در مقام دیگر نوشته است و نه انجیل در ناصره نازل
شد بلکه شاگردان عیسی بعد از صعود و اموزگار
خویش بوحی اسمانی نوشتند چنانچه در فصل سیوم
حرف الصاد گذارش یافت و ذکر قران در هیچ

جای تورات نیامده است واین معنی راچون دروغ
محض وافترای صریح است هرگز کسی بکسی ننشاند
ونخواهد نشاند پس این همه دروغها که یکی پس از
دیگری بیاپی می ارد ظاهرا خیال کرده باشد که چون
کار بامردم بی خبر دارم همه بدرجه استحسان می افتد
چنانچه بالفعل افتاد پس اگر دیانت داری زوجه
او درحق او بمثابه دیانت اوست که درحق تورات
داشته است دررسوائی او وخیانت زن وی
وخجالت فرزندانش شبه نماند اما نزد کسی که سهو لیت
طلاق است از رسوائی و بی ابروئی چه باک است
رساله ودرانجیل آمده است که عیسی علیه السلام
باقوم گفت که اگر مرا دوست دارید وصیت من بجای
آرید تا وسیله به پیغمبری که جدا کننده حق باشد از باطل
ودین او ابدی بود واین اشارت بابشارت
بیعت پیغمبر اخر الزمان است که دین او ناسخ ادیان
واز تغیر برکران باشد وهمچنین درانجیل آمده است
که چون فارقلیطا یعنی محمد رسول الله مبعوث شود

گواهی دهد

گواهی دهد که من عیسی ام وتبلیغ رسالت برنهج صدق
وصواب کرده ام وهمیشه امم سابقه تکذیب تابعان
عیسی علیه السلام میکرده اند بتخصیص یهود که مفتریات
درباب ایشان میگفتند وچون حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم مبعوث گشت او را شهادت فرمود
که انچه عیسی گفت ومتابعان او نقل کرده اند محض
صدق وعین صواب است وحکایت یهود درباب
ایشان کذب وبهتان جواب عیسی درانجیل
چنین فرموده اگر مرا دوست دارید احکام من بجا ارید
ومن از پدر درخواهم واو دهد بشما فارقلیط دیگر تا با
شما باشد جاوید ان روح راستی انکه نتواند عالم او
راقبول کردن زیرا که ندیدش ونشناخت او را وشما
می شناسید او را ازیرا که او ساکن باشد پیش
شما ودر شما باشد چون مطلب مدعی درین
است که فارقلیط مراد از محمد بود بی انکه نظر بر مناسبت
او نهد لازم است که در هر انجیل هرجا ذکر فارقلیط است
بمعه حقایق دیگر آورده شود تا حقیقت بوجه احسن واضح

گردد تعریف فارقلیط را از عیسی پرس وبشنو که چگونه
درانجیل بیان نموده است میگوید که فارقلیط روح القدس
است وروح راستی ومبعوث از پدر اینجا پدر مراد از
خداست یعنی شخص اول ودیگر گوید اهل دنیا او را نه بینند
ونشناسند لکن از جانب شاگردان خود گوید که انها
خواهند شناخت وساکن باشد پیش ایشان وباشد
اندرون ایشان وبیاموزاند ایشان را همه چیز وبیاد ارد
هرانچه عیسی گفته است به ایشان ودرجای دیگر گوید من
خواهم فرستاد سوی شما موعود پدر من وشما بنشینید
درشهر تا ان وقت که بپوشید قوتی را که از بلندی اید
قصه نزول فارقلیط دراز است اما مختصری می آرم
بدانکه بعد از صعود حضرت مسیح بحسب حکم اموزگار خویش
یازده رسول ومریم مقدس وچندی از شاگردان
همگی صد وبیست نفر باشند درشهر بیت المقدس
گوشه گرفتند ودر روزه ونماز گذراندند روز یکشنبه
عید یهودان بود نزدیک یک پاس روز ناگاه اوازی
مهیب در اسمان پیدا شد وباد تند حمله اورد و

قدرت

قدرت نمائیهای دیگر بظهور امدند اخر الامر آتشی از اسمان
نزول کرد وان آتش بسان زبانها آتشی برسر هر یک
که دران بقعه منتظر بودند جا گرفت دران دم فارقلیط
نهاد هر یک را از شعله محبت خالق برافروخت ودر جانهای
هرکدام تخم آرزوی بهبود خلایق بکاشت وکشایش
دانش وهمت جان نثاری وقوت خوارق وقدرت
معجزه چندان بخشید که اینجا بگفتن راست نیاید هرکس
خواهد کتاب دوازده حواری را مطالعه کند القصه صفات
فارقلیط چنانچه گفته شد اول روح القدس است دوم
صدور یابنده از پدر سیوم غایب از دیدهای مردم چهارم
سکونت دارنده در بواطن برگزیدهای او پنجم معلم شاگردان
عیسی ششم نازل شونده در بقعه بیت المقدس اگر محمد
روح القدس بودی از شهوت نفس ملوث نشدی
واگر از پدر اسمانی انبعاث یافتی از اشخاص ذات
واحد او منکر نگشتی واگر غایب از نظر بودی در قتال
وجدال وهر کوچه وبازار نمودار نشدی واگر در دلهای
شاگردان مسیح جا داشتی بعد از پانصد سال دعوی

بنوت بزور لشکر وقوت اسباب جنگ نکردی اگر معلم
شاگردان عیسی بودی انجام همه کار و بار او بر عکس
ان گروه عقیدت منشش نبودی اگر نزول وی در بیت
المقدس بودی به تسخیر یهودان ازان بقعه شریفه
روگردان نگشتی وقبله گذاشته را بار دگر قبول نکردی
فارقلیط در دلهای مردم انداخت که مسیح خداست و
پسر خداست ومحمد ازان وصیت انکار نمود فارقلیط
الهام بخشید که دین مسیح محفوظ است از زوال وتا
قیام قیامت صحیح وسالم ماند ومحمد گفت دین من ناسخ
دین مسیح است فارقلیط اندیشه کمالیت در بطون
انسان نهاد که قناعت بیک زن نمایند محمد عنان
شهوت از دست داده خود را وپیروان خویش را
اجازت فراغت ونفس پرستی داد فارقلیط خاصان
خود را فکر بهتری ورای اصوب درحق زن وشوهر
عطا کرده ومحمد از سر نو طلاق را جایز داشته
وحکم موقوفه را معمول کرده فارقلیط در خاطرهای
صالحان بگذرانید که اجر نیک بختان ومژد پارسایان

دیدار خداست یعنی خدائی که مستجمع جمیع صفات وکمالات
خداوند جمال ذوالجلال است خواهد بود ومحمد اجر بهشتیان
را اکل وشرب واعمال مضعف که انسان ضعیف
الترکیب درین عالم سفلی محتاج بان است دران علوی
نشان میدهد فارقلیط بالقای خویش رضامندی خود
را وانمود در بجل وبخشش نسبت بمعاندان وکینه وران
وحسود وستم طریقان وشریر وبدخواهان وامثال ان
محمد بکردار اموخت که بدخواهی بدخواهان روا باشد فارقلیط
بتائیدات خویش شاگردان عیسی را چندان همت بخشید
وگفتار انها را انقدر اثر داد که اکثر مرتبه در جماعه هزاران
هزار وعظ میگفتند واز امدن مسیح ندا میدادند وهزاران
هزار کس را عیسوی میساختند ومحمد بجز ده وبکشش
کاری نمیکرد پس خود تمیز نمائید که محمد چگونه فارقلیط باشد
هرگاه در کارهای این وان تفاوت زمین واسمان
مبین ومبرهن میگردد وانکه گوید که محمد گواهی داد بر
صدق نبوت عیسی این گواهی بدان ماند همچون کسی که
منکر بادشاه وقت وفرمان روای زمانه باشد

از رسن منافقان ابطال را فرمود وکرده من
را در حکم کرده باد کنند

وبگوید که ان مرد خوش پهلوانی است وشجاعت شعار
ودلیر همت اما دعوی سلطنت وحکومت او باطل است
همچنین محمد بر نبوت عیسی گواهی داد اما در الوهیت او
انکار اورد این معنی نفرین کردن است نه افرین نمودن
رساله روایت است که خدای عز وجل وحی کرد به
عیسی که تصدیق کن به نبوت محمد وبه او ایمان اور وامت
خود را بگو که هر که از شما زمان او را دریابد بوی ایمان ارد
جواب این مرد ناخداترس مکر عذاب را ثواب دانسته
بود که اینهمه دروغ نسبت بکلام قدس می نماید واز
ذات باری بر دعوی باطل استمداد می خواهد اصول
دیگر را اگرچه جابجا غلط کرده است اما گاه گاه بغلط بر
هدف راستی هم میرسد ولکن درین مدعا از یکسر
چشم عقل را بربسته وزبان کفر را بگشاد هرگاه عیسی
مطلوب بنی ادم ومقصود همگی مردم بحسب تقدیر
وبحکم عهد ومواثیق پیغمبران سالفه در وقت معین
وایام مقرر از حجله غیب بحریم ظهور جلوه گر گشته باشد
وتمامی کار وبار عاصیان ومهمات مجرمان را بوجه احسن

رو براه نهاده چنانچه از کلام قدس معاینه میگردد پس این
چه هرزه گوئی است که خدا وحی کرد بعیسی که تصدیق کن
به نبوت کسی که بعد از تو خواهد امد حال انکه در انجیل خلاف
قول مدعی خوانده می شود تا مردم از اندیشه دیگر بالکل
فارغ شوند یعنی هر نبی که بعد مسیح دعوی نبوت کند
بر قول او تصدیق ننمایند ودروغگو دانند پس حضرت مسیح
میفرماید پرهیز کنید از انبیای کذاب انانکه بلباس برگان
درایند وباطن گرگان ربایند وشناخته شوند بثمره خویش
یعنی از اعمال وکردار وبرهمین مطلب همانجا گوید ایا هرگز
از خار انگور بهم رسیده است واز خاشاک انجیر همدرین
باب مسطور است درخت صالح میوه صالح دهد ودرخت
بد میوه بد هرگاه حقیقت چنین است که بعد از مسیح هر که
دعوی نبوت کند ظاهر شان بصالح اراسته باشد
وباطن بفلاح پیراسته پس چگونه مدعی گوید که برامم
پیغمبر صادق لازم است ایمان اوردن بران کسی
که بعد از عیسی سر رسالت در رشته است اینقدر
ضرور بود ورنه اهل جهل ساکت را مغلوب وبی حجت

Testimonium ex Psalmis

دانند رساله در زبور داود علیه السلام آمده
که رحمت ما بر هر دولت تو فایض شده یعنی
لطف با سخن تو امیخته کشته بنابرین که من خداوندم
خیر و برکت مصحوب تو کردانیدم تا ابد پس شمشیر حمایل
کن و بغزا درای که رعب و ستایش تو غالب است
و سخن حق را مرکب خود ساز که ناموس و شریعت را
بدست و بازو تو همراه ساخته ام و امم دیکر روی تواضع
پیش پای تو بر زمین خواهند نهاد و شک نیست که شمشیر
که همه خلق را متابعت او باید کرد جز حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم نبوده جواب در زبور چنین
امده است خوش طلعت بر فرزندان مردم ریخته
شده است نمک بر لبهای تو بنابرین برکت داده
است خدای ترا تا جاوید به بند شمشیر خود بر ران خویش
ای قوی ترین بشکل خود و بحسن خود متوجه شو و بخوبی برو
و پادشاهی کن جهت راستی و حلم و دادکری و دست
راست تو ترا می برد بر وش عجیب تیرهای تو تیز قومها
در زیر تو بیفتند بدلها دشمن پادشاه تخت تو ای خدا

تا روزکار

تا روزکار روزکاران عصای درستی عصای پادشاهی تو
دوست داشتی راستکاری را و دشمن داشتی بدی را بنابرین
خدا خدای تو ترا امالید بروغن خوشحالی بیشتر از رفیقان تو
هران صفات که از فحوای کلام ان پیغمبر غیب دان محصل
میکردد یقین که غیر از مسیح صاحب ما بر دیکری راست نمی اید
چه خیاط این خلعت تنها بقامت او دوخته است اکر بر
زیبایی طلعت و خوبی لقای ان ذات مقدس از حیثیت
الوهیت وی تصور کرده اید ما و دیکری چه باشیم ملایک
و انبیا طاقت دم زدن ندارند و بحیرت صم و بکم اند و اکر
بر هیئت ادمیت ان عدیم المثال نظر کنیم شان ان محبوب
عالمیان و صلابت ان ممدوح نظارکیان بحدی بود که در
اثنای تسلیم و هنکام سپردن خود در اختیار مخالفان فرمود
کرا میجویید کفتند عیسی ناصری را کفت منم بمجرد شنیدن
و نکریستن تمامی لشکر بر زمین افتاد و بر خاک مدهوش
ماند و بر حسن کلام جان بخش و لطف مقال روح پرور
او چه کفته اید مردم خانمان را ترک کرده و از هر چه داشتند
طرح داده تعاقب او را میکردند زیرا که چندان متاثر بود

که طوفان منعدم شدی و امراض مندفع کشتی و مرک
منهلک کردی و معنی شمشیر او را همان زبور بیان نمود
بکفتن که بشکل و حسن خود متوجه شو و بخوبی برو و پادشاهی
کن و این ازان کفته است زیرا که عیسی پادشاه معنی بود
و پادشاه معنی را شمشیر حسن و تیر حلم درکار است چنانچه
شمشیر اهنی پادشاه صورت را لاچار و نام خدایی او
چندان صریح در زبور امده است که حاجت بیان ندارد
اما تا سخن ارا این راجای تاویل و تسویل نماند همان پیغمبر
درهمان مقام ذکر نام ادمیت او نمود و کفت بنابرین
خدای تو ترا مالید بروغن خوشحالی بلی مدعی از معنی شمشیر
حسن مسیح که آبدار تر از تیغ فولادی دیکران است
و تیر حلم و نیک کرداری عیسی که تیزتر از خیبر جوشن
خای ظالمان است درین عالم خود را دزدیده مغلوب
حربه خونریز دیکری ساخت و برینکه خواست سخن
آراست یعنی این شمشیر ازان فلان کس است اکر انرا
کفتی باری این هم بکو که ان تخت ازان کیست و کدام
کس است که نشیننده ان سریر الهی باشد و بروغن

خوشحالی

Testimonium ex Isaia allatum

خوشحالی مالیده کردد که داود ازان نوید منادی می زند
رساله در کتاب اشعیا پیغمبر حق تعالی فرموده که مرا بنده
ایست که بدو خورم باشم و وحی به او فرستادم تا عدل
درمیان جمله خلقان پیدا کند و چشمهای کور و کوشهای
کر و دلهای در غلاف به برکت او کشوده شود و انچه را او
داده ام بهیچ بنده نداده ام بستایش من ستوده همه عالم
باشد و ان ستایش از چهار حد عالم به او میرسد تازه
بتازه و نو بنو و بسبب او ابرار برشته‌ها تکبیر کویند و یاد حق
کنند و درمیان خلق موافق باشد که هیچکس ان را باز
نتواند ستاند و مهر نبوتش درمیان هر دو دوش باشد
و این همه اوصاف حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم است
جواب چند کویی که خدای عز و جل بر مردم نا فرمان
و مستدعان کردن کشان خورم است خورمی ان ذات
پاک که در کتاب اشعیا و کتب دیکر مندرج کشته بارها
در حیز بیان امده و افسانه مهر نبوت از هیچ جا معلوم نمیشود
مکر یکجا امده است که سرداری او بر کتف او و این
سرداری بنام کسی است که او را اشعیا خداوسردار

Sigillum Prophetiae humeris inter Scapulis Mahumetis impressum.

اشتی خوانده است بدین مضمون کوچک متولد شده است
برای ما وپسر ما را داده شده است ونهاده اند سرداری
او بر کتف او ونام او خوانده شود عجیب مشیر خدا
قوی پدر روزگار اینده سردار اشتی پس معلوم شد
که علامت سرداری بر شانه کسی است که بدین صفت
ها موصوف است این بر محمد چگونه روا باشد وتا بدانی که
ان علامت سرداری چیست وسردار کیست سطری
چند نوشته می شود بدانکه چون شاه علیین مکان خداوند
زمین وزمان یعنی مسیح سردار جمیع انس وجان خواست
که محبت وشفقت بی غایت خویش را همکنان را بنوشید
خونابه اجل وانماید خود را در دست مردم جور پیشه وا
گذاشت اما این قصه جانفرسا که چگونه او را گرفتند
وبستند وچقدر المها رسانیدند وچها تهمتها نسبت
بذات مقدس او کردند وچطور در محکمها بردند و
در اخر کار چه سان فتوای ناحق بران معصوم دادند
وبر دوش صلیب نهاده بکشتن بردند دراز است
اینجا سخن تنها بر علامت سرداری او میرود یعنی ان

علم ظفر نشان ورایت گریزاننده شیطان نیزه
نیک منظر لوای نصرت اثر که بر دوش نهاده بسوی
غلغوطا متوجه شد تا دران مصیبت کده حکایت
سالاری وحقیقت سرداری را بزبان حال فرخنده
مال شرح دهد سالار انست که جهت رفاهیت خواص
وعوام بدین حد در رسوایی وخواری بردباری نماید وسردار
انست که جهت بهبود کافه انام حتی سر بردار اختیار کند
پس انجیل میفرماید عیسی خود را فروتن ساخت ومطیع
بود تا دم مرگ ازین جهت نامیده شد بدان نام نامور
که بنام او جمله ساکنان اسمان وزمین ودوزخ در رکوع
آیند وسجود نمایند رساله عبد الرحمن زید انصاری گوید
که ادم علیه السلام گفت من در قیامت مهتر مجموع فرزندان
باشم الا یک پیغمبر که نامش احمد است که فضیلت او
بر من بدو چیز بود یکی انکه همسر او یعنی خدیجه در دفع
شیطان یار او باشد بخلاف همسر من که مدد شیطان
کرد ودیگر انکه حق تعالی یاری او داد تا شیطان بر دست
او مسلمان شد وشیطان من بر کفر وعصیان بماند

وهب بن منبه گوید که خدای تعالی به ادم وحی فرستاد
که منم خدائی که مالک ملکم اهل مکه همسایگان من اند
وزوار کعبه مهمانان من واین خانه را شهرت به پیغمبری
خواهم داد از اولاد تو ابراهیم نام که انرا عمارت کند
وبر امتی که از عقب یکدیگر اینده انرا معمور دارند تا نوبت
به پیغمبری رسد از فرزندان تو محمد نام که عقب وخاتم
پیغمبران باشد واو را از جمله ساکنان حرم واولیای
کعبه وآب دهندگان وحجابت کنندگان ان کنم علما
گفته اند که کعب بن لوی اوصاف رسول صلی الله علیه وسلم
در صحف ابراهیم یافته بود لاجرم روز جمعه که دران
تاریخ انرا عروبه گفتندی قوم خود را جمع کرد وبعد از ادای
ثنای حق تعالی به ایشان خطاب کرد که بدانید که روز
روشن است وشب تاریک وزمین بستر واسمان سقف
وکوهها میخهای زمین وستارگان دلایل راهها وحکم سلف
وخلف یک است نر وماده جفت هم کرده اند پس بیکدیگر
بپیوندید وخویشان را نگاه دارید وتربیت فرزندان بجا
ارید اخر نگوئید که هیچ مرده بازگشت یا هیچ رفته بازامد

خانه کعبه پیش شماست در محافظت حرم کوشید وکعبه را
ارایش نمائید وملازمت این بقعه شریفه کنید که او را
باشد که شان حرم عظیم شود وپیغمبری از انجا مبعوث
گردد ومحمد نام که چیزها راست دهد وبعد ازین سخنان
گفت که ای کاشکی که من دران زمان بودمی تا در
تقویت کوششها نمودمی جواب عبد الرحمن زید
انصاری ووهب بن منبه مگر پیغمبران تازه بهم رسیدند که
بر هر قول انها بجز امنا وصدقنا حرف دیگر گنجایش ندارد
اگر از روی کتاب سماوی گفته اند ان کتاب در پرده
غیب بوده باشد وفضیلت محمد که گنک وی هرگز
خشک نمیشد چرا فراموش کرد که چیزهای دیگر بستن
ضرورش گشت اگر مراد از مسلمانی شیطان محمدی
بودن وی است این را باور کردم چه امثال این کارها
زود از دست اومی براید اما اگر مراد از مسلمانی در
جرگه خاصان الهی امدن است این هرگز نمیشود چه مجموع
ارواح خبیثه ازبد وانکشاف صبح تکوین خویش که به
ارتکاب جریمه متکبری وغرور خودسری مردود و

ملعون کشتند مستحق عذاب ابدی شدند وبدترین
لعنت ها که بدان کرفتار اند انکه اختیار ندامت از ونها
ستانیده شد پس چکونه صورت بندد که برکرده خویش
پشیمان کشته استغفا کرده باشد تا در ارواح طیبه
شمرده کردد وکتابهای که مخصوص بنام ادم وابراهیم
باشند نیز غلط عام است چه هرکز هیچکس ندیده است
واکر طلب کنند نتوانند نمود ما ر وضعی ونقلیات که
کعب بن لوی می ارد نیز بنیادی ندارد جوابش بر تعمیم
داده ام وتخصیص عبث خودرا در زحمت انداختن است
چه اینهمه راویان زنکیر کرباس اند رساله وهب
بن منبه کویند که در کتاب اسمانی که بر بعضی از انبیاء
بنی اسرایل نازل شده بود خوانده ام که باری تعالی
فرمود که بنی اسرایل را بکرامت برکزیدم و به نعمت
پرورش دادم وچون کوسفند بی شبان بودند که ایشان
را باز آوردم وکم شدهای ایشان را جمع کردم غرور
نعمت در ایشان اثر کرد تا قوچان ان کوسفندان
سر در یکدیکر نهادند وبعضی بقتل بعضی برخاستند

وای

melin 9
kistmnd
Chofrani

1

وای برین امت خطاکار ستمکار من که خداوندم در روز
افریدن اسمانها وزمینها حکمی جزم کرده ام که دینی ظاهر کنم
که بر همه دینها غالب اید وانرا وقتی معین فرموده ام اکر
بنی اسرایل علم غیب میدانند بکویند که کی خواهد بود و
ان دین پیغمبر عربی امّی باشد . جواب آری ذکر نعمتهای
حضرت باری در حق بنی اسرایل وناحق شناسی انها
در حق ان رحمان در توریت اکثر جا امده است ووعده
دین اینده وفوقیت ان دین موعود برادیان دیکر جا
بجا مسطور کشته چنانچه ان روضه جنت سرشت تمثیل
حدیقه بهشت نکارستان ناظران صفا تفرج کاه ارواح
عقلا باغ تجلیات خدائی دین فرستاده الهی مطابق
وعده در زمان معین بظهور امد واز لغایت ایجاد
وبدایت بنیاد تا امروز بدرهای مرشدان کامل و
مجتهدان عامل مرتفع ومعمار است وبدیوارهای سلاطین
عدالت انتما متحصن ومنحصر وبخیابانهای متحملان و
[illegible] وقتان مصفا وبه نهالهای مبتدیان رفزبه
وبه نخلهای وفاکیشان وفدویان همیشه بهار

وکلهای متنوعه عابدان ومرتاضان متلون وبه بلبلان
دانشمندان وپند کویان مملو وبجوهای خون شهیدان
مرطوب وسرسبز می باشد وبتوجه ظاهری وباطنی قایم
مقام مسیح که باغبان این بوستان زندکانی وکلستان
جاودانی است روز بروز در ترقی رونق وتزاید طراوت
است کیست که ازان ریاض اجلال ودین کمال الهی
ندارد اکر یهودان بر حدوث وی منکر اند ومیکویند
که منتظران دینیم از راه شک وحسد است که بدان کرفتار
اند واکر محمدیان مدعی اند که ان دین دین محمد عربی
امی است از راه جهل ومغروری است ورنه دینی
که نه سر دارد ونه دلیل عقلی ونه کواهی نقلی دارد اکر
جهل وتکبر باعث نمی بود کی باور میکردند که چنین دین
فرستاده خدا باشد القصه در رساله باز همان
کفتکو ضرور شد هرانچه بارها کفته شده است
که این قوم خدا ناترس وستمور ان نفس خویش اند
نه بیم عذاب دارند ونه امید ثواب بکویند هرچه
بزبان اید بنویسند هرچه دل خواهد وان دیکر

کراز

کراز پس حسد متابعت ماضی را کمال دینداری
خیال کنند بی انکه احدی را ذوق حقیقت دانی بهم رسد
یا شوق غور رسی پیدا اید عجب نیست اکر مصنف رساله
جمله حروف میم وحا ودال را که در متن تورات وانجیل
بسبب انواع مقاصد وکوناکون مطالب بحکم ضرورت
متداخل اند وان حروف را شمرده بنام محمد مرکب
ساخته الکاه مدعی ان شدی که چندین هزاران
مرتبه نام او در کتب مذکوره آمده است از وفور دانش
وکمال خداطلبی همسران او دور نمی بود اکر بسمع
رضا می شنیدند بلکه در اشتهار وافواه این معنی
سعی بفایده می نمودند از فرط خودرائی وناعاقبت اندیشی
این قوم چه عجب اکر چنین فضولیات هم معقول وموجه
همکنان می نمود ونیز بهمکی انها بدرجه استحسان می افتاد
چنانچه بالفعل تصرفات دیکر که در رساله بکار برده همه
مستحسن دیکران کشته است باوجود تورات وانجیل
که شماران از حد وعد بیرون است کسی طالب
ان نشد که ان رساله را به اصل مقابله کند والکاه

ببیند که گاه بیک آیت صادق ده تا دروغ می آمیزد
و در هرچه مخالف خویش یابد زود ازان انحراف ورزیده
فضولی را بکار می برد تواند بود که نزد بعضی همینقدر کافی
بود که جهت استشهاد مدعای خویش امداد و
معاونت به ایات کتب سماوی نموده است اما
نمیدانند که احوال انکس امثال کسی است که در بحر خونخوار
استمداد و استعانت به اشیا و زمین و فرو برنده
عمق می جوید یقین دان که کلام الهی هرچه صحیح و سالم است
کشتی برنده ساحل و در انکه تصرف بشری متداخل
است سنگ معرق مخالف است و نیز انانکه متابعت
او نمایند

12 Contra illud, qd Mh[illegible] Prophetas c[illegible] [illegible] Mah[illegible]

در انکه قران گوید که خدای تعالی برا اقرار رسالت محمد از
پیغمبران عهد و پیمان گرفته است کیست که هیچو
افسانه نامسموع را بر خط انصاف تواند کشید
و بر لفظ نا اثبات تواند گذاشت مشهور و معروف
است میان محمدیان که پیغمبران مرسل و غیر مرسل
یک لک و هشتاد هزار بوده اند چه بلا شد

که هیچ یکا

که هیچ یکی بر عهد و مواثیق خویش اقامت ننمود و برین خبر
چندان ضروری هیچ یاد داشتی هم نگذاشتند پیغمبران
صادق القول و راسخ الوعده میباشند اما درین
وادی اینهمه فرو گذاشت از چه راه بوده است بگذریم
از تعدد پیغمبران و نوشتهای ناپیدای اینها اگر بر قول
پیغمبر و قران خود باور میکنید عهد و پیمان انبیا برا اقرار
نبوت پیغمبر خود از کتابهایی که موجود اند برآورده بنمائید
والا نه فهمیده گویند که تنها گواهی مدعی در حق خویش
رسم دهان دریدهای ناعاقبت اندیشان است
و دعوی بی بنیاد همچو نقش ایوان است یا صورت
بیجان

Contra illud, qd Koran asseri Judaeos ac Christos nomen Mahumetis ab[illegible] [illegible]

در انکه کتب سماوی هرگز نهان نبوده است
در قران اکثر جا به اهل کتاب تاکید میرود و دلالت
که خوانده باشید این کد بی محل و کاوش بی
ماحصل ایا از چه راه است ظاهرا پیروان خود را
بدین روش می خواست که دل خوش کنند یعنی
نام محمد در انجاست اگر عیسویان و یهودان منکر اند

همانا از سر صدق تجاوز دارند و هر اینه این قومها بی دیانت
و حق پوش اند درین محل هر فحشی که از شما سر میزند
نمیگوییم اگر شمایان بدین تهمت کسی متهم میساخت
پس سررشته معقولیت از دست نداده گفته میشود
که نزد مردم خبردار نه حاجت گفتگوی بسیار است چه
می شنوند و می بینند که قوم عیسویان چقدر سعی وافر
دارند در نمودن کتابهای سماوی و چقدر جهد بکار
می برند تا مردم هر مذهب و ملت از کلام اسمانی
که اب زندگانی و قوت روحانی است بهره ور گردد
و از جهت ازخان و مان خود جدائی اختیار می نمایند
و هزاران محنت تن در میدهند و صحبت بیگانگان را
دوست میدارند تا بدانچه که خود اشنا اند دیگران نیز
بدان اشنائی مستفید شوند و این طریقه نه از امروز
و دیروز درمیان ایشان معمول است بلکه ازان
هنگامی که حضرت مسیح فرموده است که بروید سوی
تمام عالم و دعوت کنید به انجیل خلایق را چنانچه قبل
ازین درین باب بتفصیل بیان رفته و انچه قران منکر

در عذاب

در عذاب و عقاب مردم حق پوش ذکر کرده است یقین
است که هر که در حق پوشی اسرار الهی نیت بد داشته
باشد اگرچه بعمل نمی تواند اورد چنانچه بارها به ثبوت پیوست
اما در خرابی انکس و تعزیت ابدی ان بی سعادت شک
نیست لیکن ارنده قران عرض دیگر داشت چنانچه درین برگ
مسطور گشت

Contra illud, qd Koran non sit contrarius Pentateucho ac Evangelio

در انکه اختلاف نابودن در قران از چه راه است اگر مراد
بی اختلافی ان بوده باشد که قران را در حقایق و معانی
و مطالب و مقاصد با انجیل و غیره اتفاق تام و موافقت
کمال است سراسر باطل است چه گمان ندارم که از یک
ایت هم اتفاق داشته بود مانند اتفاق نفی و اثبات
مطالب و امر و نهی و امثال ان که در همان قران مندرج
است نیز بوجه احسن در حرف تا نموده شد که ندارد
پس سبب تفاخر کدام است قران هرگاه از اغاز تا انجام
مخالف خود و مخالف دیگران است

Testimonium Dei est [illegible]: hoc quod illud [illegible]

در انکه گواهی خدا بسند است اما نه بنوشتهای هرجایی
کافر بی دین است کسی که در گواهی خدای عز اسمه
شبهه داشته باشد اما اگر کسی گوید که این گواهی

Testimonium pro auctore libri offendum

گواهی خداست البته سوای نوشته وجه دیگر هم داشته
بود ورنه بر گفته و نوشته هر نویسنده هر داستان و
مخترع هر افسانه ایمان باید اورد اگر او در تصنیف خود
نوشته باشد که بر صدق قول من خدا گواه است
چنانچه درین وادی هر کس مختار است که بنویسد غرض که
هر یک نیک میفهمد که صداقت مدعا نه ازین راه است
که در قید کتابت اورده اند همچنین ازین حیثیت که نام گواهی
خدا در قران است نه دلیل حقیقت گواهی است مگر زمانی
بود که شاهدی از خارج عاید میگشت اما چون در باب
گواهی خدا که در قران است بجز قران گواه دیگر تا حال بهم
نرسید پس لایق نیست که تصدیق بدان کرده اید حال
انکه قران مخالف جمیع نوشتهای دیگر است و ان
نوشتها همه راست اند زیرا که یک شاهد راستی دیگر است

non ois qui testimoniu ex alio libro divino afferi, ast iuxta eius e libro [illegible]

درانکه نه هر که راستی از کتاب دیگری براورده پیغمبر تواند شد
اگر پیغمبر ظاهر کننده مخفیات است پیغمبر نشد چه
اهل فرنگ هر چند بزبان عربی واقف نیستند
چون در زبان خود تمامی قران لفظ بلفظ ترجمه دارند

از هر فقره

از هر فقره قران چنان باخبر اند که درمیان محمدیان کم بهم میرسد
پس اگر بالفرض کسی از محمدیان مطلب چند از قران مخفی
داشته بود و ان مرد اجنبی ازان مخفیات دیگران را اگاه
سازد نه ازین جهت که برارنده خفیه گشته پیغمبر شد خواهید
گفت که تغلب و پرده داری در مضمون و مطالب قرانی
از جمله محالات است چه قران در روم و شام و عرب
و عجم و دیگر ممالک دور دست پراکنده است این خیال
درین محل گنجایش ندارد افرین باد هر که چنین گوید بسیار
معقول گوید چه کار غیر ممکن است همچنین تمام قبل ازین
که دعوی نبوت کند درین ملک های مذکوره انجیل
مقدس و دیگر کتب سماوی منتشر بودند خصوصا
در فرنگستان که مرکز دایره اهل ایمان و منبع حکم دانشوران
است پس انچه مدعی گفته است محض برای غرض
گفته است و دیگر بدتر که غرض هم بر نیامد چنانچه بیشتر
مسطور گشت

Contra illud, qd Mahumet de Mahumetis mansuetudine praedicant

دربیان رحمت ها که محمد میخواست که وانماید لطف حضرت مسیح
که درباره منافقان و دشمنان خود داشت در باب اختیار

سزا دادن که محمد داشت با زمانیان خود اگر به احسان
محمد نسبت کنم کم از مناسبتی که در راست و کج و نور و ظلمت
است نخواهد بود چه او پیوسته در معاونت و معاطفت
انها بود و این در معاتبت و معاندت او در عفو و بخشش
و این در طلب انتقام او در خیر خواهی بل یار فروشی این
در بد خواهی و تشنه لبی نقیض که اگر کارخانه قهر و جبر الهی
در تحویل این بودی در عمل اوردن بسیار دیر نمودی
اما تعلق به کسی است که تحمل او از درک ما و شما و غیر
و زیر بیرون است

در ضعف حافظه محمد دیوی که با محمد همراهی میکرد میگویند

14 Daemon, qui Mahumetem comitabatur, ex eo fit Mahumetanus.

که ان مسلمان شده بود پس باعث نسیان محمد
دیو نباشد بلکه می نماید محمد در وادی حافظه بالطبع تنگ
حافظه بود اما رای دیگران است که نه بسبب تنگی
حافظه و نه بطفیل دیو بوده است بلکه اکثر اوقات با
همچو حریفان کار می افتاد که مجال برخاستن از میان
انها دشوار بود پس لازم شد که ایاتی نازل شود
که هرگاه برخاستن نتواند عذر طیار داشته باشد

می نماید

می نماید این معنی بیشتر چسپان است زیرا که ایتی که درین
وادی است موافقت دارد به ایات دیگر
در سزا یافتن قومی ذکر این داستان و امثال ان
در فصل هفتم گذارش می یابد

Mahumetes ipse fatetur, se nescire secreta.

در اقرار محمد بر نادانی علم نهانی خویش گفت که علم نهانی
نمیدانم اما کیفیت انکه اگر میدانستم چنین و چنان میکردم
معنی ندارد ایا در تقدیرات الهی اصلاح میداد یا کارهای
که در بود و نابود از ازل مقدر اند دران میان تصرف
خود را بکار می برد اول مستمندانه و عاجزانه حرف زد
اخر خود را متکبرانه و جاهلانه وانمود

Contra illud, qd a lingua arabicam non possit addiscere ho diversae linguae, aut librum arabicum intelligere aperte [illegible]

درانکه اگر عجمی عربی اموزاند از جمله محالات نیست
اگر عجمی اعرابی را تعلیم کند و مدعیات را از زبانی که میان ان
هر دو فهمیده میشد تکلم نماید یا بوسیله میانجی غیری بطراز
تقریر یا تحریر اعراض جانبین جلوه نماید کدام محل تعجب میگشت
مگر هرگز نبوده است که اهل عجم عربی دانسته باشند این
عذر طفلانه است که چون قران در زبان عربی مرقوم است
چگونه تواند بود که شخصی عجمی درین کار مداخلت داشته باشد

این با بایها خالی ازین دو حال نیست یا مستمعان ان زمان
چنان ساده لوح بوده اند که با امثال چیزها تسلی می یافتند
یا انکه مدعی به ازین عذر نمیداشت

miracula patrata non tantum ad incutiendum terrorem sed alios ob fines.

در انکه معجزها نه تنها برای ترسانیدن عذاب اند اسباب
کلیه وتمامیه معجزها و فوایدان بسیار اند مثلا قدرت نمای
حق جل وعلی عقیدت افزای بندگان خدا کروید کیهای
بدراهان زمان عبرت پذیری نا پرهیزکاران ودوران تحصیل
فواید جسمانی ترغیب اعمال روحانی وغیرهم که عبارت
در تفسیر ان حال کوتاه است این چه معنی دارد که معجزه محض
برای ترسانیدن باشد اکر از منافعت معجزه خواهی اعلام
یابی کتب سماوی مطالعه کن خصوصا انجیل مقدس
که شمه از معجزات مسیح دران میان مندرج اند نقل
انجیل است که ان حضرت عزیمت داخل شدن شهری
نمودند ساکنان بلده ازبی سعادتی قدر او ندانستند
وابا کردند دوتن از تلامیذان او بهم امده عرض داشتند
وکفتند ای خداوند اکر اجازت دهی بکوییم که اتش
فرود اید وهلاک کرداند اینهارا ان متحمل مهربان شاکردان

خویش را

شاکردان خویش را زجر وعتاب کرد وکفت خبر ازان ندارید
که ان کیست که شمارا درین فکر انداخته است یعنی غضب
شمایان بسبب وسواس شیطانی است دکر و موداین البشر
نیامده است جهت هلاکت بنی ادم بلکه برای استخلاص
ایشان باعث اوردن این نقل ان بود که اکرچه خدای عادل
بارها بعقوبتهای شدید ظالمان وسنکدلان را تهدید نموده
است لکن بیشتر بمغفرت وملایمت مرحمت کرده همچنین
اکرچه بارها درزمان پیشین علامات هولناک وسیاستها
جان چاک بظهور می اورد لکن بیشتر برحمت عمیم وبه احسان
قدیم این انسان ضعیف را می نواخت ومعجزها بطوریکه کفتم
هویدا میساخت

در انکه قران کوید که یک روز نزد خدا همچون هزار سال است
اما در زبور امده است که هزار سال پیش خدا همچو دیروز
است

De foeminis Mahumeti

در نیکنامی زن محمد چه احمق بوده اند کسانی که درواد(ی)
عزت وحیای زن محمد بی کواه غمازی نمودند مکر نمیدانستند
که درین قضیه خدا قاضی است وپیغمبر مفتی بی چهار کواه نزد
پیغمبر رسوا میشوند ونزد خدا دروغ کو چنانچه قران کوید

arabes crediderunt Koranum quia arabice scriptus erat.

در انکه از فحوای کلام قران پیداست که سبب کرویدن
اعرابیان در دین محمد ان بود که قران در زبان عربی
بود وارنده ان نیز اعرابی بوده است اکر کسی سوال
کند که اینهمه انبوهی نصارا که در عربستان بهم رسیدند
وپیوسته متوطن عرب بوده اند وهستند چرا ایمان
بر انجیل وعیسی اوردند حال انکه انجیل در زبان عربی
نبوده وبقول شمایان بر شخصی نازل شد که عبری
بوده است باری چه خواهید فرمود دیکر چکونه دعوی
دارید که دین قران تکلیف بر جمیع طوایف انام
دارد حال انکه ان دیکران اعرابی نیستند تا برانها
اختیار این دین لازم میشد اکر خوش امدی محمد
به اهل عرب بکفتن امثال این چیزها نمی بود مدار
دین بر زبان بودی نه بر اعمال وایمان
در انکه جهت اطلاع واقعات الهام لازم نیست
طرفه چیزی بودی اکر واقعات کذشته بی الهام
خدا معلوم هیچکس نکشتی نفر متوطن اقصای

کوه طور

کوه طور نبوده است ودر وقت مخاطبه ومجاوبه خدا وموسی
حاضر نه با وجود ان اخبارات بوسیله کتب متقدم واقف
وخبردار است نه بی انکه محتاج به الهام یا همزبانی جبرئیل بوده باشد

ante Mahometem praedicatum Evangelium in Arabia

در انکه پیش از محمد بیم نماینده در عربستان بوده اند اکر
بیم نماینده مراد بمعنی تحت لفظی است مخفی نماند که سالهای
بسیار قبل از حدوث محمد رسولان مسیح در عربستان
پدید امدند واهل ان سکنه را از چکونکی تشریف معلم
معهود خویش رسانیدند وغفلت کذاران بادیه هوا
وهوس را از عذاب وعقاب اخرت کوشمالی
نموده کروه کروه مردم را طوطیای بینش کرامت
فرمودند ودر زمره اهل ایمانان در اوردند ولیکن چون
محمد حدوث نمود نه تنها از عذاب الهی بمردم می
ترسانید بلکه از عقاب خویش که جنک وجدل و
قتال باشد چنانچه در موقع خود کذارشش یافت به
منکران خود چاشنی ها می چشانید وبه اجازتهای لذات
نفس چنانچه زود در بیان خورستکاری زن پسر خوانده

او معلوم خواهد شد بسوی خود راغب میساخت
اگر قران میگوید که دعا اعرابیان بسوی پروردگار در
طلب پیغمبر دیگر بود محل حیرت نیست چه همه پنج انگشتها
برابر نیستند اگر درمیان ان جویندگان راه حق چندی
باشند که از وعظ و رهنمونی رسولان صادق انحراف
ورزیده از روی چنان پیغمبری نمایند که در اوضاع واطوار
همسری و همعنانی به انها نماید چه عجب مثل مشهور
است گبوتر با کبوتر باز با باز کند هم جنس با
هم جنس پرواز
در خواستگاری محمد با زن پسر خوانده در حین حیات
شوهر حسینی این واقعه را در تفسیر بتفصیل می ارد
وچنین میگوید که محمد زینب بنت جحش را بجهت
زید بن حارث خواستگاری فرمود و زینب بگمان
انکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون
دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت
و دختر عمه محمد بود گفت من چرا زن او گردم شوهر
و برادرش عبد الله نیز در ین ابا با خواهر اتفاق داشت

De uxore Zeidi; quam Mahumetes sibi matrimonio junxit.

حق سبحانه این ایت فرستاد نرسد و نشاید هیچ مردی
گرویده را و نه هیچ زنی ایمان ارنده را چون کرد خدا و رسول
او کاری را انکه باشد ایشان را اختیار از کار خود چیزی را
بلکه واجب بود برایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا
و رسول سازند و بعد از نزول این ایت زینب و برادر
راضی شدند وان عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر را
اعلام کرد که در علم قدیم ما مقدر شده که زینب
داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب
ناسازگاری پدید امد بمثابه که چند نوبت زید عزم
طلاق کرد و پیغمبر مانع میشد و گفت خدا که یاد کن
انرا که گفتی مرانکس را یعنی زید را که انعام کرده است
خدا برو و تو انعام کردی بفرزند خواندن نگاهدار برای
خود زن خود را و بترس از خدا و پنهان میداردی
در نفس خود انچه خدا پیدا کننده است یعنی زینب
داخل ازواج تو خواهد بود و میترسی از سرزنش مردم
که گویند زن پسر را بخواست و خدای سزاوار تر است
که از و ترسی در انچه باید ترسید چون برسید زید به

زینب بحاجتی که داشت ما او را بتو دادیم تا نباشد
بعد از تو بر مومنان تنگی در خواستن زنان پسر خواندگان
خود را چنانچه محمد بخانه زینب امد بی دستوری زینب
گفت یا رسول الله بی خطبه و گواه او فرمود الله المزوج
و جبرئیل الشاهد ای عارفان بصیر و مستبصران خبیر
کدام عدل و احسان من جانب الله تحمانی دارید در
نمودن انکه میترسی از سرزنش مردم که گویند زن پسر
را خواست ما زن او را بتو بخشیدیم هرگاه نزد اشرار
ان دیار و فجار ان روزگار چنین عمل قبیح و کریه بوده
است تا عند الله چگونه باشد که عین تقدس است
و در حکم خواستگاری دو مرد با یک زن در حین زندگی
هر دو کدام انصاف و حسن تدبیر الهی است تا این چنین
امر ناشایسته بر خدا حمل توان نمود و نمیدانم که کدام
نتیجه خوب و حسن مطلوب پیغمبر شما را جاذب گشته
است که با وجود طعنه عام و خاص و سایر الناس
خواست که همچو عمل صالح بوقوع اید تا مرغوب طبایع
متنفران اینچنین گردد یا کدام کار ~~بهزار جر~~ و ثقیل پیغمبران

دکارنامه کریمان در همخوابی با دختر عمه که بهزار جر ثقیل منکوحه پسر
لطفی گشته بود ثابت میشد تا رفتن محمد بی دستوری
در خانه او مستحسن دانیم و بر فریاد ان ضعیفه اصلا گوش ننهیم
هیهات هیهات مردم با اینهمه کردارهای دعوی تقرب
الهی دارند و با اینهمه ننگ و ناموس و صلاحیت خود را
اصلح الصلحا و اعظم العظما می انگارند و پیروان انها می
گویند که همچو پیغمبر ضرور بود که در عالم بیاید و راه خدای العالمیان
نماید یعنی ان راهی است که تفصیل ان بظهور پیوست
پس هان مومنان دران راه تجاهل و تکاسل روا اندازند
چه اینک پیغمبری فرستاده شد که هر مشکل که بگفتار اموحیت
بکردار حمل کرده است شنیدم که محمد قبل از وفات
وصیت کرد که زنهای او را دیگران بجای مادر دانند چیزی
که بخود روا انداشت یعنی که او را نیز بجای پدر می شمرده
باشند بی شایبه تکلف گذشته باشد در دل که
غیر هیچکس برین راضی نخواهد شد چه اعمال او بر ظاهر
اندیش همان بهتر که نقش زنها در عصمت و صلاحیت
به از و باشد

انعامات خاص که درباره محمد در قران مندرج است
اول زنهای نکاحی نه تا دویم هرچه در غنایم بدست افتد
سیوم هر زنی که برو مایل گردد چهارم باز پس دارد
هرکرا خواهد وجای دهد سوی خود هرکرا خواهد کیفیت
این حال وچگونگی این احوال پیش کسانی که خبث به از
قدس وترکیب به از تجرید وحیوانیت به از روحانیت
است شرح نمودن چه فایده دارد وحقیقت این
کالبد خاکی که مرکب بچهار عناصر متضاد است ومترتب
بهزاران فضلات وفساد که جز میلهای پستی و
خواهشهای پستی ازو نزاید بیان نمودن نزد کسانی
که جان شریف را اسیر تن ومغلوب بدن ساخته
اند وخواجه در زنجیر وبنده را به ازادی نواخته چه بهره
زان سبب جمع نمودن این تودهای نجاست و
اسباب ناپاکی جز ان نیست که دریچه معقولیت
بسته دارند وباب تمنا ومیلها کشاده چه همین
که قدم بلوغ در شهرستان اراده گذاشتند بمثابه

دیگر

دیگر هندوان وبی دینان روح اینها محکوم نفس وشیطان
میگردد وتن حاکم ان همواره خورم وخندان زیراکه نمیخواهند
که از حقیقت وواقعی این وان وارسیده طریقه دیگر که
مخالف النست اختیار نمایند چه آن ذات وجود
واجب که از هر آلایش والود کی منزه ومقدس
است وتا بهتر بگوییم که عین روح است کی روا داشته
باشد که ارواح طیبه خاصان وبرگزیدگان او مغلوب
نفس که بچندین نکبت گرفتار است بوده باشد
حال انکه یکی در نفاست وشرافت وعلو رتبت
ونباهت افریده شده است ودیگری در کراهت
ونجاست وامواد کثافت گفته باشید بلی این را
مردم ما بهتر میدانند بنابران اینهمه شست وشوها
قرار داده اند گوییم طاهر نه انست که جمع کننده اسباب
ملوثات باشد گفته باشید که پیغمبر ما از بیجهت
برقع بر رو می نهاد گوییم از ان پس که باحیا بود دختر عمه
که زن پسر لطفی او بوده است او را نیز نگذاشت گفته
باشید که اینقدر مرتاض بوده است که هرگز سیر نمیخورد

کوییم که باوجود چندان پرهیزکاری انقدر نفس طالب و
شهوت غالب داشت که زنهای او را حساب
وشماری نمانده بود چنانکه لنگ وی هرگز خشک
نمیشد گفته باشید که اینهم از جمله معجزات او بوده
است که بر صدق رسالت او دلالت میکرد گوییم
اکثر حیوانات اصلا از مجامعت سیر نمیشوند نه از
راه رسول خدا اند گفته باشید داود وسلیمان
زوجات متعدد داشته اند پس پیغمبر ما چون در
هر وادی ترجیح بر انها داشت مقتضی احوال او این
بود که نه تنها از زنهای متعدد اکتفا نماید بلکه بهر که
خواهد برکشد وبهر که نخواهد بر اندازد وهر انکه در
نظر او مطبوع اید بشوهرش حرام وبه پیغمبر حلال گوییم
که بدین صفتها به ترجیح بر پیغمبران داشتن است
بلکه بر سایر شیدبازان ما قبل وما بعد چه انها
تنها حسرت درین وادی برده باشند یا می برند
اما پیغمبر شما گوی شیدبازی از دست انها برده
است بحیثیت عمل وبدانکه کرده وناکرده داود وسلیمان

را سند گرفتن

David et Salo
mon plures
mulieres hab...

سند گرفتن درین محل بی وجه است چه محمد خود را صاحب
شرع ومرشد عامل ورهبر عالم میگرفت وان دو بزرگان
تنها بعض خراینده را داده اند وذو شوکت بوده اند
والسلام اگر سند میگیرید ادم ونوح وابراهیم وموسی و
عیسی را یاد کنید که صاحب شرع ورهنمون خلایق بوده
اند تا بمقابله کردار درجات احوال مشخص گردد و
چون داود وسلیمان پاره دوستدار لذات صوری
بوده اند از خسارت ومضرت معنوی سالم نماندند
چنانچه فریفتگی حضرت داود بر زن اوریا به اسم
بتشبع که بجهت حصول مراد خویش شوهرش را
جای خطر فرستاده بکشتن داد بدو گناه کبیره باتمام
انجامید ومبتلا بودن سلیمان بر زنهای هندوان
منتهی به بت پرستی شد پس لایق تر انکه ذکر
تعدد زنهای این پیغمبران جهت عبرت نماییم نه
جهت پیروی ومتابعت گفته باشید که ابراهیم
نیز یک کنیز سوای نکاحی خود داشته است آری
منکران نیم اما دل بی غش کو تا تفاوت این دو حال

راه در مدنظر عقل آرد بدانکه در تورات است چون مدت
مدیدی بر آمد که ابراهیم از ثمره فرزندی محروم میماند زنش
به اسم سارا اجازت داد که با کنیز او نزدیک شود
بل بجداً وجهداً برین پله آورد و از آن کنیز اسمعیل بهم رسید
آخرش چون بحکم الهی از سارا فرزند دلبند متولد شد
اسحق نام نهاده شد و ولیعهد خویش ساخت
بعد از چندی اسمعیل مع مادرش بسبب بدسلوکی
و فرمان ایزدی از خانه بدر انداخته شدند اکنون
نیک درنگرید که اوضاع محمد به احوال ابراهیم در کدام

Abraham de
[illegible]
fili Agar
ancillam

درخصوصیات صورت جبرئیل صورت اصلی جبرئیل را
ببصر دیدن و استاده بودن او بر کناره آسمان
و نزدیک رسیدن او نزد محمد از همه صفتها بوی جسم
بر می آید اکنون معلوم شد که فرشتگان را مجسم
میدانند نه روحی و مرکب میدانند نه مجرد

Scissio Lunae

در چگونگی شق قمر حسینی گوید که کفار قریش از محمد معجزه
طلبیده بودند و او ماه را دو نیم کرد و درین اثنا سورت
فرود آمد بدین مضمون نزدیک آمد قیامت و شکافته
شد ماه و همان مفسر میخواهد که انشقاق قمر را ثابت
کند بنوشتهای سابق حال آنکه در کتب سالفه علامات
قیامت بنوع دیگر آمده است و آن اینست قریب بوقت
جزا تاریک گردد ماهتاب و متغیر شود لونش برنگ
خون وغیره پس معلوم شد که در روز جزا علامتی که
در ماه محسوس گردد تاریک شدن جرم اوست
نه شکافتگی وی و ظاهر است که انشقاق قمر علامت
قیامت نیست چه زیاده از یک هزار سال گذشته

است که قیامت بوقوع نیامد بلکه هیچ اثری از آثار آن
که در تورات و انجیل بتفصیل آمده اند مبین نیستند
پس هرگاه قربت قیامت غلط برآمد انشقاق ماه
نیز باطل است دیگر درباب قیامت گروهی پیش
از بن نزد محمد رسیده بودند و در استفسار وقت
معینش آن خیل باعث شدند و او را درین باب
مجال سخن نبوده و اکنون که جرات بیان این معنی
پیدا کرده است چه معنی دارد اگرچه شق قمر را باور
داشتن بحسب حقیقت دور از کار است اما
بالکل منکر نمایشش آن نمیشوم زیرا که مقرر است که
شیطان پیوسته در تقلید اعجاز حقیقی و تقلیل و تقطیع
خاصان الهی می باشد و بوسیله ساحران انواع
تسویلات و تزویرات برمی انگیزد و شعبدها در
نظر مردم می آرد بنهجی که گویی اصلا اند چنانچه که آسمان
پاره پاره گردد و چهار آفتاب از چهار طرف نمودار
شوند و امثال آن پس گوهر را درمیان هر دو
فلقه قمر دیده شدن چه قدر کاریست کدام خردمند

از دیدن چنین شعبده شبینه خلل در ایمان می افگند و
از اعجاز روز روشن و خارقات مستحسن مسیح صاحب ما
که هیچ یکی از آن خالی از فواید عالم و منافعت بنی آدم
نبود چشم بسته بدان بازیها بکشاید چه حاجت گفتگوی
دیگر است هرگاه محمد در ناتوانی معجزات خود گواه خود است
چنانچه در سوره الرعد گوید بدین مضمون میگویند آنان که
کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد نشانه از
پروردگار او جز این نیست که تو بیم کننده و هیچ معقول
گفته است اما حیف که سخن را به اتمام نرسانید می
بایست که بگوید ما دامی که نتوانی بیم کننده و چون نتوانی
دو نیم کننده و در همان سوره گوید گویند آنانکه نگرویدند
چرا فرو فرستاده نمیشود بر وی آیتی از پروردگار او بگوید
بدرستی که خدای گمراه میکند هر کرا خواهد و راه نماید هر که
باز گردد بوی خدا را ببین که چه دوستدار خدا بود خود را
نیک نام و خدا را بدنام نمود و در سوره طه گوید گفتند
چرا نمی آرد برای ما آیتی از پروردگار خود آیا نیامد بر ایشان
جز آنچه در کتابهای پیشین است اینجا ظاهرا به اهل

کتاب کار داشته است همانا که اهل کتاب از واقعات
پیشین و معجزات پرتمکین واقف بوده اند زیرا که
ایشان را سوال با رسول جدید مطابق استماع کارهای
رسولان قدیم بوده است و در سورة الانبیا کوید بلکه کفتند
سخنان است چون خواب بلکه بربسته است از خود بلکه
او شاعر است درین محل حسن خیال بر سخصمانه
پیغمبر خود است و دل دو ختک و جار سو ختک خویش را
میخواهد ظاهر کند و بدین عبارت مے نویسد کلام پیغمبری
میکوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی
ندارد حاصل که ایشان در کار پیغمبر متحیر و مضطرب کشته
کاهی او را کاهن وقتی او را شاعر و وقتی او را ساحر
زمانی او را مفتری می خواندند و می کفتند اکر چنین که ما
میکوییم نیست پس باید که بیارد برای ما معجزه از ایت
قرانے ارد همچنانکه فرستاده شده بودند به پیشین
نکرویده بودند پیش از ایشان هیچ اهل شهرے
که هلاک کردم ایشان را و تفسیر این ایت میکنند
که امم کذشته ایتها طلبیدند و بعد از ظهور ان ایمان نیاوردند

و به انکار

و به انکار و تکذیب هلاک شدند سخت مردم اند در
وادی ظرف داری ایا این خوش آمد کو نمید انست
که در دین های برحق چه در حین حیات و چه بعد ممات
ارندهای ان از هر طبقه مردم خیل خیل میکرویدند و از انکار
و تکذیب برکشته از هلاکت رهائی یافتند و اکر نمیدانست
چرا توریت و انجیل را مطالعه نکرد و در سورة العنکبوت
کوید کفتند چرا فرو فرستاده نمیشود بر وی نشانه از پیش
پروردکار او بکو جز این نیست که ایتها نزدیک خداست
و جز این نیست که بیم کننده ام اشکارا ایا بسنده نیست
ایشان را انکه ما فرستادیم بر تو قران را خوانده شود
بر ایشان و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره در برابر
قران از ایشان طلبیده و ایشان مال و جان در
مے بازند و بمعارضه ان نمی پردازند معجزه روشن
تر ازین کجا باشد پس همان بهتر که ارنده قران
از دعوی اعجاز باز اید و فقط بر فصاحت امیدوارے
نماید که بیشتر بصنعت عبارت ارایان و سخن سازان
ماند نه بخارقات و معجزات پیغمبران

در انکه حضرت عیسی خبر محمد نداده است در حرف خا جواب
داده امد

non convent Mahmeti cum uxoribus

در ناسازکاری و بے اتفاقی که محمد با زنهای خود داشت
اکر بالفرض خوبیهای دکر همچو نیکنامی ظاهری و جمعیت باطنی
و اکتساب فضایل قناعت و متابعت ارباب سالت
و تحصیل اعتقاد پیروان و مزید معرفت روح در وان
نزد پیغمبر شما منظور نبود باری رهائی از انواع رسوائی
که بطفیل اختلاط کثرت عورات بظهور می امد می یافت
و او را فارغ البالی از بد حالی حاصل میکشت چنانچه بارها
این صحبتها در اکثر جا خوانده میشود و چون تفصیل ان
غیر از ضایع روزکاری فایده دیکر ندارد لاجرم سد
آن باب نموده شد

conversio faciei Meccam vers

در قبله محمدیان کوید در قران است مر خدای راست
جهات مشرق و جهات مغرب پس هر کجا که روے
ارید در انجاست قبله خدا پرستی که فراخ کننده است
و دانا این کلمات خیلے موافقت به اقوال عیسویان
دارند نماز عبارت است از بر داشتن فکر بجانب

کردکار

کردکار که یکسان حاضر است در همه جا پس قبله خدا پرستی
نه مخصوص محل است و نه مکان و قوم سامری با قوم
اسرائیل همدرین باب مخالفت داشته اند روزے

Io muliere Samartna

یکی از سامری نزد عیسی صاحب استکشاف این معنی نمود
که پدران ما فلان کوه را مخصوص بعبادت حق داشته
اند و بنی اسرائیل به اورشلیم ان معلم حقیقی در جواب
میفرماید وقتی امد که نه کوه و اورشلیم درمیان نماند
وان وقت الکنون رسیده است که سجود کنند کان
سجود بخدا کنند بروح و بحق همچنانکه سزاوار است
درین سخنان تعلیم کرد که عبادت پروردکار متعلق
به امکنه و محال نیست بلکه عبادت تعلق دارد بتوجه
دل و حضوری جان چنانچه قران نیز اقرار نماید اما
چون ارنده ان مرد متغیر الوضع و متنوع الاحوال بوده است
زود از قرار خود برکشت چه حال انکه میدانست
که مر خدای راست جهات مشرق و مغرب با وجود
ان چند نوبت در قرار دادن جهت برای عبادت
خدا رد و قبول نموده است چنانچه در حرف ف

بیان ان پذیرفت وحال انکه میدانست که هر کجا روآورد
شود قبله خدا پرستی همانجاست با وجود ان تمام کوشش
دران داشت که مردم رو بمسجد حرم ارند وحال انکه
قایل بران بود که حق سبحانه وتعالی خداوند فراخی است
باز فراخی اورا به تنکنای حرم مکه دامی نماید این تغیرات
اقوال نه مناسب احوال خردمندان است تا به
پیغمبران خدا چه رسد هنوز تعرض دیکر دارم کسی را که
دعوی بران بود که دین او برای کل عالم است
واحکام او متعلق باشند بجزویات همچو شست
وشوی اعضا وغیره یا اشیای نادره همچو سوزن
قطب نما که قومی قبله نما کویند هرکز عقل سلیم
پسند د چه درین سکان اقالیم سبعه ومساکن
اربعه بیشتر مردم بی خبر وبی بهره اند چه میدانند که
قطب نما چیست وسازنده ان کیست تا بوسیله
آن آلت قطعه زمین مکه وبقعه مدینه را در قیاس
ارند اکر پیغمبر شما خواه ناخواه میخواست که عبادت
ونماز سکان هر بقاع والبته بسوی وصوب بوده باشد

oratibus Mahumetanis necessaria quoties ... acus magnetica

بچاره ازی

چاره سازی بیچارکان وغور رسی محتاجان میکرد بفرستادن
بهر اطراف وجوانب افاق منجمان کامل مع الات مذکوره
وچون این جماعه از شرق تا غرب واز جنوب تا شمال
منتشر میکشتند وسکان هر موضع ومتوطنان هر جزایر را
حقیقت هر دو قطب ودایره معدل النهار وخط استوا
ودرجات کره ارضی ودیکر قواید وقانون علم ریاضی
که جهت تحصیل تفاوت مکانی لابد است تعلیم می نمودند
که بی این محال عقل است که این حکم کلی در کل عالم شایع
ومعمول باشد ازنمان بصد محنت ورنج وخطای چند
هزار فرسنک رو بسوی کعبه می اوردند کفتم بخطای چند
هزار فرسنک چه منجمی که در وادی قطب شناسی از هر
اقلیم سلیقه درست داشته بود خفاصفت است و
از نیست که در عرض دریا قطع نظر از باد وطوفان که آن سبب
دیکر است هر سال کشتیها کم میشوند وبساحل نمیرسند
پس حکمی که وابسته چندین اشکال بوده باشد هرکز
از خدا نتواند بود ونیز اکر کسی برحالت مسافران این
سواد اعظم نظر کند که بیشتر عمر در سیاحت صرف میکنند

ignari ~~fatos~~ scientiae math: quomodo facie converterent Meccam versus

وکوه ودشت وبر وبحر جای کذراندن شان وپیوسته
در تغییر محل وانتقال مکان ومردم که نسبت بمکه شرقی
رویه اند متوجه بغرب میشوند وهمچنین جنوبی وشمالی رویه
درین الوف اقوام وصنوف کروه سوزن قطب نما
وسنک مقناطیس کجا رواج دارد تا بوقت حاجت
رو بسوی کعبه توانند اورد خصوصا در وقت کرد وغبار
وباران که بیشتر دران زمان محتاج به ان باید شد لازم
از اطاعت وبندکی خدا درمانند واز حضوری وی محروم
این حرف به اعتبار شما کفته میشود والانه عقل کسی
باور کند که اسباب خدارسی سنک واهن است
خال انکه سوزن مذکور در همه اطراف عالم بیک صفت
نمی ماند بلکه در هر افق تغیر می پذیرد بحدیکه بعضی جا تا بیست
وچهار درجه تفاوت میکیرد پس معلوم شد که بهیچ
وجه این حکم حکم کلیت ندارد یعنی قابل ان نیست
که مردم تمام عالم اطاعت نمایند ومحکوم ان باشند
کفته باشید که یهودان چرا

شده است لکن درهر که ان دو شرایط مفقود اند
عدم شرط سیوم کمان نمودن دور از کار نبود خود خوش
که فخریه فرزندی ابراهیم دارد صلح واشتی قبله کاهی را
چرا از دست داده جنکجوی ومردم ازاری در پیش کرفت
خواهید کفت که وقتی که پادشاه امرافیل واریوخ وخدور
لاهر وطاوال بر سر شهر صدمه وغمره تاخت اوردند و
تمامی شهر را ویران کردند ودران میان لوط هم که برادرزاده
ابراهیم بود مع جمعی کثیر واموال واشیا اسیر شد ازین مر
ابراهیم با جمعی خانه زاد که موازی سه صد وهژده نفر بودند
همت را کار فرموده شبا شب بر سر دشمن حمله اورد و
چنان تردد بهادرانه نمود که غنیم را شکست داده تمامی انبوه
وطوالف انام اسیر شده ویغمای برده را مستخلص
نموده مراجعت نمود این قصه اکر از توریت یاد دارید
وجهت اثبات ان می ارید که در دیکر پیغمبران نیز رسم
محاربه مرسوم بوده است نیز راه بمطلوب نمی برد
چه ابراهیم بهانه رواج دادن راه حق با خلایق هرکز جنک
نکرده است ودرخت وبخت ولت وبیت دیکران رابستم

Mahumetani in sui defensionem afferunt exemplum Abrahami qui cum 3 regibus ... cum 5 ... quibus pugnavit illis qui ...

نشانیده واین جنک که مذکور شد نیک می نماید که نه
بطمع زر وزیور وتجسس شاهدان دل بر انکیخته بود بلکه
دلسوزی برادرزاده وجکرکوشه هاش کلوکیر او شد
چه جنک نمودن جهت محافظت جان ومال حلال است
اما جهت طمع وتوقع حرام ودرهمان قصه خواهید یافت
که چون نوید فتح وفیروزی حضرت ابراهیم بکوش بادشاه
صدم رسید خود به استقبال ان حضرت بر امد وبعد از
ثناخوانی عرضه داشت که رعایای صدم اسیر شده باو
مرحمت شوند واموال وامتعه ازان خود دانند پیغمبر ملتمس

Abrhm dedt decimas Melchisedecho :

وی را قبول نکرد بلکه تمامی توابع ولواحق باو ارزانی داشت
اما محمد به انانکه غنایم او را ازو پنهان میکردند بیدماغی های
خود را وامی نمود وایت ها مشتمل بعتاب وخطاب

Mahmtes ffilia fili vndevil.

بهم میرسانید چنانچه در سیپاره نهم سوره الانفال امده است
که غنیمت ها مر خدای راست وپیغمبر را پس بترسید از خدا
ودشمنان ارید احوالی را که در میان شما است وفرمان
برید خدای را وپیغمبر او را اکر هستید از اهل ایمان اما
چون دید که فایده نکرد باری بر قلت غنیمت رضامند شد

چنانچه در

چنانچه در سیپاره دهم سوره الانفال کوید بدانید که انچه
غنیمت یابید از هر چیزیکه باشد پس واجب است مر خدای
را پنجم حصه ان وپیغمبر را ومر خداوند خویشان را ویتیمان را
ومساکین را ومسافران راه زاد را اکر هستید که ایمان
اورده اید بخدا وبرانچه فرستادیم بر بنده غرض که در کذرانیدن
حاجتها وحجتها تقصیر ننمود واکر کوئید در عهد موسی بحکم خدا
بنی اسرائیل جهت تسخیر ملک کنعان با سکان انجا
محاربه داشتند واکثری از قبایل انها بقتل رسیدند و
بعد از جهد بلیغ ان ملک را در حوزه تصرف خود اوردند
این قصه هم مزیل ومناقض دعوی شما است بحکم انکه
اولا ملک کنعان چون زاد بوم اسحاق ویعقوب که جدان
ان قوم بودند بود ومردم اجنبی زمین موروثی انها را
متصرف شده اکنون بوارثان دخل نمیدادند پس
این قصه دیکر است چه جنک بر دعوی ملک وملک داشتن
است نه بعذر رواج دین فتنه بر داشتن ثانیا مهتر موسی
در وقت باهم افتادن لشکر بر دو طرف بطاعت وبندکی
جهت مهم سازی قوم خویش کوشه می کزید وتوجه باطنی

ودعای خیر در حق انها از سبب حقیقی درخواست می نمود
پس معلوم شد که حکم الهی که به بنی اسرائیل صادر شده
بود نه برای زور وتعدی بر دلهای ازادکان ومختاران بود
بلکه جهت یک دعوی حسابی که این قوم به ان کروه داشتند
کارهای دینی وایمانی متعلق بر تقدیر الهی واختیاران نیست
اما دعوی ملکی ومالی مقتضی تدبیر مدبر حقیقی ومجازی است
لهذا حضرت مسیح چون شاکردان خود را از بهر تلقین کل عالم
ووعظ خوانی بنی ادم فرستاد روا نداشت که برای محافظت
خویش با مخالفت ومخاصمت دیکران بر چه چوبی هم بدست
داشته باشد باوجود این بی استعدادی وبی سامانی
کار خود را از قرار واقع میکردند چنانچه بارها بتفصیل امده است
وباز می اید

در انکه زیارت مقامات شریفه بر سبیل فرض عموما لازم
نهادن موجه نیست حکم توریت بود که جمله پسران بنی
اسرائیل غیر از دختران هر سال سه نوبت درجای

peregrinatio ad loca s. unfleti n'alt proeynda

مقرر حاضر ایند وحسب الحکم اداب را بجا ارند یکی ازان
بیاد خلاصی اسیری مصر بود ودرین عید محکوم ان بودند

که هیچکس

که هیچکس نان خمیری نخورد واین عید را بی خمیری نامیدند
دویم بیاد نزول احکام توریت بود ودرین عید شکرانه ای
را بجا می اوردند وموسوم بود بعید هفتها سیوم بیاد انکه
حق سبحانه وتعالی در سفر وحضر تا مدت چهل سال پشتیبان
انها ومدد ومعاون بوده است واز انواع مخاطره مصون داشته
بمملکت قدیمی بزرکان شان باز اورد واین عید مسمی
بود بعید خیمه ودرین ایام از کارها غیر وزر ومشاغل دنیوی
باز می ایستادند ودرین روزها تعطیل بجز هدیه وقربانی
بهیچ چیز

ومحبت الهی است این اقوال انجیل را بزبان آوردن
که مبنی بر شوق ما هو الحق است یقین دانید که ملاحظه تمام دارم
تا خوانندگان را نفرت روند بد از شنیدن که تنها بر وصال
محبوب حقیقی اختتام بی انکه محبوبان مزاج میسر انیکس باشد
واین جسم نزد دیگران بی سعادت خواهد ماند نباران پاره
سیر این طرف وان طرف نموده ام تا به بینیم که دانشمندان
نصاری درباب پاداش بدن چه چیز گفته اند وان هدیه را
نزد یاران بگذرانیم واز انصاف است هر که شریک رنج بود
شریک راحت نیز باشد درین باب فضایل بزرگ
نشان میدهند اول انکه این تن زبون وناتوان که قابل
فساد ومورد هزاران رنج والم بوده است درانجا نوعی
تندرستی عظامی شود که زبان قاصر بیان از عهده ازان
نتواند برامد وهرگز زایل نشود وتا ابد ماند دویم سرعت
وچالاکی بحدی میدارد که در طرفة العین طی مسافت
هزاران فرسنگ نماید سیوم قوت دخول وخروج
در جواهر منعقد واجسام منجمد داشته بود وهیچ شی
مانع او نگردد وچهارم درزینبد که طلعت او درخشندگی

Dotes corporis glorificati

اندامها از مهر وماه بالاتر توان گفت ودر هر یک حسن
چنان لذتها پدید اید که سزاوار مجلسیان ان بارگاه بود
لیکن انانکه در بحر مکاشفه جلال وجمال ان مستجمع کمالات
مستغرق اند کار بدین خوبیها ندارند وبرحسب حال خود گویند
ما را نه غم دوزخ ونه حرص بهشت است بردار ز رخ
پرده که مشتاق لقائیم درباب تحریم اغذیه که یعقوب
بر خود حرام نموده باشد کج بحث را یارای طلبیدن شد
با حریف خود که تواند بود مگر در غیبت او تا دیگران را
ظن صدق در حق او پیدا شود در توریت است که خدای
تعالی بر حضرت نوح واولاد او خوردن خون را حرام کرده
بود بعد ازان تا بودن اولاد حضرت یعقوب هرگز حکم
بخلاف ان نیامده است پس پیداست که خوردن
خون بر حضرت یعقوب واولادش حرام بوده است
ونیز در توریت یافته نمیشود که یعقوب وراء خون
غذای دیگر بر خود حرام کرده باشد بلی وقتی که عصب
کش ران یعقوب خشک شده بود فرزندانش
در خوردن گوشت بتاکید میخوردند تا همراه گوشت

[illegible] non [illegible] carne

پی خورده نشود وانچه حسن در تفسیری ارد که یعقوب را
چون مرض عارض شد نذر کرد که اگر خدای تعالی اورا
شفا دهد هر طعام وشراب که دوست تر دارد بر خود
حرام سازد وحق سبحانه اورا شفا داد گوشت وشیر شتر را
که از همه مطعومات ومشروبات دوست تر میداشت
بر خود حرام ساخت جهودان بر متابعت او از تناول انها
اجتناب نموده گفته اند توریت بحرمت انها حکم کرده است
حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه یعقوب انها را بسبب نذر حرام کرد اگر این دعوی
بر گواهی توریت موقوف است یقین که قول ان مفسر
پا در هواست زیرا که رای او بتوریت موافقت ندارد
وجهودان درین وادی حق بجانب داوند زیرا که تحریم
در گوشت شتر بحکم توریت است نه بذوق واختیار خود
چنانچه از توریت ظاهر میشود درباب حرم مکه حسن گوید
که اول خانه که بر روی زمین بوده ساخته شده برای
مردم تا زیارت کنند ان خانه است که در مکه واقع شده
وبسیار نفع وکثیر الخیر وبرکت او بحدی است که انکار کردن

Interpres Korani ait Jacobus [illegible] [illegible] [illegible] ob sanitatem sibi [illegible] [illegible] [illegible] carne ac latte

De templo Meccano.

در و بے طواف و نماز برابر است بعبادت یک ساله که در غیر مکه واقع شود و درین خانه یا در حرم نشانهای روشن است یکے از انها سنکی است که اثر قدم خلیل الرحمان بران بوده و ان نه یک ایت بلکه چهار ایت است اول تاثیر ان سنک از قدم ابراهیم دویم حوض کردن قدم انحضرت در او تا کعبین سیوم بقای ان رقم مدت ممتدی چهارم محفوظ بودن ان سنک باوجود کثرت اعادی و نیز کویند که ابراهیم دعا کرد بخدا که روزی ده اهل این بلده را از میوه ها حق تعالی این دعا را مستجاب کردانید و حکم فرمود که جبرئیل از یک دیهه ها فلسطین از زمین منقطع ساخته بمکه اورد و هفت بار بر کرد خانه طواف کرده در زمین تهامه وضع فرمود و میوه ها اهل مکه از انجاست و در معرفت ان خانه کویند که ابراهیم برداشت اصلهای خانه کعبه را و پسر و پدر شریک شده هر یک در طرف خانه کار میکردند و واضح انست که اسمعیل سنک جمع میکرد و بدست ابراهیم میداد و بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست تضرع برداشتند و چیزهای درخواست نمودند

این مرد در کردکردن چندین حکایت ها محنت عبث بر خود اختیار کرد چه کلام قدسے مخالف خود دارد توریت بتفصیل مسافرت و منازل حضرت ابراهیم را بیان میکند و از ابتدای برامدن شهر اور که مولد ان بزرک منشش بود تا انتهای محل اسودکی او در شرح آورده است کسے که کفته حسن این مقدمات را در کره بسته است بدیع نخواهد بود اکر نظر بر توریت کند چه در قول این و ان تفاوت زمین و آسمان است توریت فرماید که طارح پدر ابراهیم مع ابراهیم و سارا و لوط از شهر اور برامده بسوی زمین کنعان روانه شدند و داخل شهرهاران که در ملک میسوپتانیا واقع است کشته اند و بعد از ان ابراهیم همراه زن و لوط بکنعان رسید در شهر شیخم و انجا مذبح ساخت و از ان مکان انتقال نموده در حوالے بیتیل و های خیمه زد و انجا نیز مذبح بنا کرد و بعده بسبب خشک سالے بطرف مصر مراجعت نمود و از مصر برکشته باز به بیتیل و های متمکن شد بعده چون بسبب افزونے متعلقان و فزونے اسباب ظاهری کنجایش همراهی با لوط ممتنع کشت ابراهیم و لوط جدای

اختیار نمودند پس لوط به نزدیک رود اردن منزل کرفت و ابراهیم بفرمان الهی بر زمین کنعان سیر کنان مقام حرون را که در میدان ممیری است پسند نمود و در انجا مذبح اراست و در همان ایام ابراهیم لوط را از دست دشمنان رهانید و در این مقام بعد از ده سال از لغایت رسیدن در ملک کنعان با کنیز سارا هاغار نام صحبت داشت و اسمعیل پدید امد و در همین میدان ممیری مژده بهم رسیدن اسحاق از خدا یافت و همین جا از هلاکت قوم لوط اکاهی یافت بعده رفت بسوی جنوب و ساکن شد در حوالے قادس و سور و در انجا فرزند دلبند اسحاق متولد شد و بعد از چندگاه بحکم خدا کنیز را مع پسر بدر کرد و مادرش برد در صحرای فاران و انجا اسمعیل نشو و نما یافت و تیر اندازے کردن کرفت چون بحد جوانے رسید مادرش نکاح او با یک زن مصری زاد کرد و ابراهیم در فلستین مدت دراز بکذرانید و بر قربان کردن اسحاق حکم نازل شد و سارا در عمر ۱۲۷ در شهر حرون فوت کرد و از

دست ابراهیم مدفون شد و در سال ۱۷۰ ابراهیم نیز بحکم عز و جل از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود این اند سفرها و مقامات حضرت ابراهیم پس حسن از کجا ثابت میکند چیزهای که در خوشش امدی پیغمبر خود مے نویسد هرکاه کذران حضرت هرکز بمکه نشده است و از کدام جای توریت رفاقت اسمعیل با ابراهیم مے نماید تا دستکاری و تردد در بنای مکه این هر دو به اثبات تواند رسانید هرکاه اسمعیل را شرف حضوری و قربت انحضرت هرکز دست نداد و ناقل ان سوانح خود حضرت موسے است چکونه راست اید بکفتن انکه ان راوی حکایات الهی و ناقل قصه های معنوی در ذکر چنین عجایبات فروکذاشت نموده باشد یا ضعف حافظه او را باید روا داشت لیکن این هم نامناسب مینماید نقصان است و چکونه باور توان کرد باوجود حقیقت چنان واقع بزرک جد خود را سهل دانسته ننوشته است هرکاه کارے که از خود سرزده بود یعنی براوردن اب از سنک در قید کتابت اورد

و انکه واقعات خود همچون مندرج های هر جای را مکرر تباکید
تمام در رقم می ارد امثال این چیزها که من در اورده ام
اند چگونه از خاطر محو کرده باشد توقع از دیگران دارم که در کمان
چنین همچو او خود را بازی داد بازی ندهند و برنگ او
بر موسی و ابراهیم تهمت نکنند

Polygamia Licita Mahometanis.

در باب کثرت زنان نکاحی وغیره چند انکه طالبان هدی
و صفا را حدیث لطافت روح موافق معقولیت است
و البستگان هوس و هوا را کثافت جسم مرغوب طبیعت
این از ان گفته می اید که چون محمد بارها در تجلیات نفسانی
بشوق تمام کلمه و کلام در رشته است و تابعان خود را
به اجازت و وعده های ان دلخوش ساخته گران
نیاید اگر دیگری نیز در اوصاف مجردان که سزاوار
حمد و ثناست تکرار حرف زند و عیسی صاحب خود را
که عین تقدس و برترین پاکان بود پیروی او بطریق
تحف و هدایا نظر کند این معنی بی هیچ شبهه بسیار
مقبول اوست و مقبول حضرت مریم که مادران سرور
روح پرور بود پس بیاد ارید که قران میگوید چهار زن

بر مومن

بر مومن حلال است و کنیزکان چند انکه خواهد معلوم میشود
که اینهمه تعداد زنان نزد ارنده ان هر زن بمنزله یک
زینه خدارسی است بنابران چون دیگر مومنان را لایق
ان ندید از خود کمتر رخصت داد یا انکه بحضور حق تعالی
که عین روح است کارهای جسمانی به از روحانی اند
یا شرافت انسان ناطق از حیثیت جسم ثابت میگردد
نه از حیثیت روح یا چند انکه در اشتغال نفسانی این
کس مقیدتر در معرفت روحانی و حقانی بهتر میگردد
نیک میدانید که ادم اول غیر از یک زن نداشت
و از ان وقت باز تا طوفان نوح یکتایی در زوجیت
معمول بوده است مگر لامیق که دو زن گرفت و گرفتن
او هیچ دلالت بهم نمیرساند چه زانی و آدم کش بود
مانند حضرت ابراهیم که هاجر را محرم خود ساخت سبب
این را بارها بیان نموده ایم و حضرت موسی که جهودان
را در گرفتن زنهای متعدد منع نمیکرد از سختی دلهای
ان قوم بود چنانچه حضرت مسیح در انجیل گواه این
معنی است و انحضرت عالمیان را بدستور سابق

و نوح اولین تعلیم نمود و هزاران کس را بر حالت نخست
یعنی گرفتن یک زن و بس باز اورد چنانچه تا حال
در متابعان او دیده میشود و محمد بر عکس ان نمود که
مردمان را از راه تنگی باز داشته راه فراغت از سر نو
بگشاد و سررشته عدل و انصاف را در گسلانید
بطوری که فرق میان انسان و حیوان کم مانده بر رسم
اگر هر کنیزی که بدست یکی از شمایان بیافتند حلال
است زن دیگر که برضای خود خود را بسپارد چرا حرام است
هنوز این فراغت ها را کم دانستند و در بعضی ممالک
حکمت دیگر انگیختند و ان انیست که برای یک شب
یا اگر پسند افتد چند روز زنی را در عقد نکاح میدارند
و بعده سر میدهند و دیگران که تابع همان قران اند
این عمل را نمی پسندند

ad peregrinat. Meccanum templum

دست نمیرسانند الغرض این حکم که تخصیص یهودان بود
محمد به تعمیم جهانیان را نمود خوشش گفته است هر که
تقلید ورزید دیگر هیچ ندید نه دیده بود که ملک کنعان
معموره مختصر است و ورای این تنها بر مردان ان گروه
این تکلیف لازم بود و مسافت این راه تقرب
زیارتگاه زایران را همچو گلگشت و سیر دلخواه بود
همچنین بسهولت تمام به استان موسی مشرف
میشدند اکنون مقابل کنید که ان گوشه افق را
بوسعت تمامی آفاق چه نسبت است النسب و اولی

Christiani peregrinantur voti aut devotionis causa

انست که امت مسیح معمول دارند و ان انیست که
طواف بیت المقدس و زیارت حرمها و روضهای
دیگر که میکنند محض از راه اخلاص میکنند و از انجا که احوال
جمهور آنام و طبقات مردم خاص و عام بسبب دور
دستی و بی استعدادی و خطرهای بر و بحر وغیره قابل
مسافرت و شایسته سیاحت نیستند خصوصا
امثال این سفرها بر قوم عورات لازم نمودن دور از
تدبیر و بعید از تقدیر الهی است در انکه خیرات دادن

ونقفه رسانیدن محتاجان را در بهترین نیکوکاریها است

eleemosyna

تعریف وتوصیف خیرات در کتب سماوی مکرر
آمده است وهمان کتب بامید ثواب وخوف
عذاب تکلیف این معنی نموده قول سلیمان است هر که
درحق فقرا تفقد بکار برد زر نقد بخدا برای سود سپرد
وانکه بر اواز محتاج بنه در گوش نهاد در روز دشوار سے
بانگ فریادش میرود بر باد واشعیا پیغمبر میفرماید نانی
که برای خود داری بشکن جهت گرسنه وتسکین
وبسا فراجاده درخانه وبپوشش به برهنه تا بعوض
ان دادگری نصیب تو گردد وبه تعجیل ناجی شوی وپر
نور باشی همچو دم صبح ومنصب یابی از عظمت الله
وایضا درایت دهم ویازدهم گوید اگر جان عزیزت را
جهت گرسنه بگداختی ونفس عاجز دیگر را سیر ساختی
آرام یابی از خدا وبرشوی از روشنیها وباشی همچو باغ
سیراب وچشمه سیلان وجریان دایمی در انجیل است
که در روز حشر وقتی که حضرت مسیح بر عالمیان عدالت

میکند وبر اعمال کل عالم بازپرس می نماید کارها که هر کدام
نسبت به ابنای جنس کرده اند بیاد خواهد اورد وبه نسبت
خود اطلاق خواهد کرد پس روی مهربان سوی صالحان
آورده میگوید پیش آیید ای بخشتگان پدر من بمیراث
گیرید ملکوت را که اماده است برای شما از ابتدای عالم
زیرا که گرسنه بودم ومرا خورانیدید تشنه بودم ومرا اب
دادید غریب بودم ومرا جایگاه دادید برهنه بودم ومرا
پوشانید بیمار بودم وبعیادت من امدید در زندان
بودم وبرای دیدن من امدید انگاه نیکوکاران به او جواب
دهند ای خداوند کے دیدیم ترا گرسنه وخورانیدیم وکے دیدیم
ترا تشنه واب دادیم کے دیدیم ترا غریب وجایگاه دادیم
ودر وقت برهنگی پوشانیدیم ودر رنجوری واسیری
عیادت نمودیم ان عادل برحق در جواب گوید راست
میگویم بشما هرچه نسبت به این برادران کوچک کردید
درحق من کردید وبسوی ملعونان نظر کرده خلاف ان
فرماید سبحان الله در مرشدان ومعلمان حق وباطل چقدر
تفاوت ظاهر میشود نیکوی که درحق دیگری کرده باشیم

یکے را چندان مستحسن می افتد که نسبت بخویشتن دارد ودیگری
را غیر از خودکامی غرض دیگر نبود چنانچه تا حال دیده شد
در انکه منع شراب بر سبیل تعمیم بوجه است مقرر نموده اند
که هرچه از وسط تجاوز نماید امید بهبود ازان نباید اگر تنها
بے اعتدالی شراب شر انگیز بودی یا انکه بے اعتدالی
استعمالات دیگر نقص نزادی انگاه بدنامی بر شراب
جایز وروا بودی هرگاه نیک دیده میشود که سرچشمه معنی
این نفس شوم انسان است پس شراب بدی
ذاتیه ندارد مگر در خورندهای ان آنکه بسیار خوار باشد

vini usus nisi immoderatus non est prohibitus

در باب شراب

او وانکه بسیار خوار باشد او معقول گفته است در
قران که در شراب دو کیفیت متضاد است یعنی نفع
وضرر اما بجانب گفت که ضرر بیشتر از نفع دارد
چه سود وزیانش وجود می یابد وتحقق میگردد در نفس
دیگری نه در نفس او پس زیانکار جهت بدکاری
بکار برد ونیکوکار جهت نیک کرداری نوش فرماید
بدخوئے وستیزه جوئے که جز شدت شرارت کارش
نباشد یا تنگ ظرفی که همواره بخارات مالیخولیا

در دماغ پیچیده دارد یا شیدبازی که غیر از فسق وفجور
بیادش نیاید یا یاوه گوئی که همچو شتر بے مهار از شاهراه
معقولیت در حرف زدن انحراف نماید امثال این
مردم را جهت منع کردن پیغمبر تو احتیاج نبود چه انقسم
مردم در دین موسوی وعیسوی گوشمال واجبی داشته اند
اما رنجوری که از فرط مواد مرطوبه وبارده نالان بود یا ضعیف
ونحیفی که بعدم حرارت غریزی وی را طاقت تردد نماند
یا خردمندی که شب وروز در تتبع وتصنیف حقایق ومعانی
جهد بلیغ نماید یا شاعری که در دُرریزی مضمونها تازه
کوشش بے اندازه دارد یا بهادری که در راه خدا وخدمت
سلطان داور کمر سعی در معرکه بسته دارد یا نیک نفس
که در هر امور لابدی که انسان محتاج است به ان اعتدال
را کار فرماید ایقسم مردم را بچیز یکه موجب چنین فواید است
چرا محروم باید داشت اگرچه شمشیر بر کمر دیوانه بستن دیوانگی
است اما حواله قابل ان نمودن عین فهمیده کے است

conjugium cum feminis idolatris illicitum

در انکه با زنان مشرکان نکاح بستن حرام است دین

موسی وعیسی نیز به امتان خویش نکاح بستن بکسی که از دین
غیر باشد نهی نموده است و در باب اجتناب کردن با زن
در وقت حیض تورات هم تاکیدی می نماید پس بدانید که
درین حکم تازه کاری دیگری نبوده است
در چگونگی مجامعت با زنان حکیمی گوید میلهای نفسانی و
خواهشهای شهوانی همچو تلاطم امواج بحر محیط اند هر چند
کسی بیشتر رود گرفتار و سراسیمه تر گردد بسیار ان
درین دریای شور ناپاک نفس گریبان شرم و حیا را
چاک زده با امید چنان کشتیان خود را در ورطه هلاک می
درارند و معنی ایت قرانی را به نهجی که دلخواه انهاست در
خیز بیان اورده اند و چشم عقل را بسته از کاو و خر هم بی
شعور تر گشتند و سزای ملک صدمه که بر لوطیان گذشت
میدانند و هر که بران عمل شنیع ملامت میکند بر پیغمبر خود
تهنیت میکنند که خبر داده است مایان را که زنان امثال
زراعت اند هر جا دانیم قلبه رانی نماییم حتی رفته رفته چه
از زن و چه از مرد هر کوهدانی که یافتند حلال دانستند
نمیدانیم درین باب استاد را معذور توان داشت یا

usus matrimonii juxta Koranum qualis licitus

Contra textum Korani: foemina vestra ... aratura vestra

شاگردرا

شاگرد را چه اگر استاد حاضر می بود میگفت که من تنها
بر زنها اجازت دادم اما شاگرد رشید حجت می اورد
که کدام کشتکاری در محل ثانی عورت ممکن بود که در
پسر بی توانست شد و ازان هم بهتر است چون نتیجه
ان ایت در همان نزدیکی نوشته شد پس بفرستید
برای نفسهای خود کارهای نیکو را و بترسید از خدا
و بدانید که شما فرا رسنده اید بخدا و مژده ده مومنان را
الخ که جای حیرت است بر تمیز پسند کنندگان چنین مقدمات
پسند چه معنی دارد بلکه شایسته کلام الهی میدانند و می
انگارند که بی رسالت چنین رسولی که بدو ستون اسمان
و زمین افریده شده است این مشکل هرگز حل نمیشد
یعنی عورات را بسان مزروع در هر مکان قلبه راندنی
نمایند خواه انجا قابل رستن بود خواه نبود خواه خوشه
بهم رسد خواه نرسد
در چگونگی سوگند گوید دین موسی درین باب میفرماید
که سوگند بخور بنام خداوند اما نه دروغ و بی ضرورت
و سوگند مخور بر خدایان باطل یعنی بر معبودان کفار و این

juramentum quando licitum

قید و قیود ازان است که چون سوگند خوردن مراد شاهدی
کسی است که در سوگند ذکر ان نموده میگردد پس به استشهاد
اوردن خداوند صدق را بر امور کذب خلاف اقتضای
عدل است و سوگند خور بر هر که سوگند میخورد اظهار اخلاص
بدان سو می نماید و حقیقت خویش را به ان وجودی که در
استعمال سوگند می دارد و متقابله میکند پس خلاف
اقتضای عقیده و بندگی است که بندگان خدا در اغراض
خود ها اظهار اخلاص و اقرار راستی نسبت بمعبودان باطل
نمایند غرض که سوگندی که در شرع محققان جایز است
مشتمل به شرایط است اول راستی دویم ضرورت
سیوم مناسب چون بر ضمایر خداوندان فطرت
و ذکا بیان این شرطها پوشیده نیست ازاین در
گذشته انچه که درین باب حضرت مسیح فرموده است
در قلم اورده یعنی اصلا سوگند نخورده ایم نه به اسمان
که کرسی خداست و نه بزمین که جای مقدم اوست
و نه باورشلیم که شهر پادشاه بزرگ است و نه بفرق
زیرا که هیچ کس بران قادر نیست که یک سر موی خود را

تواند

تواند سیاه داشتن یا سفید کردن بلکه در گفتار چنان راست
گو باشند که غیر از اری و نه روزمره انها نباشد ازاین
پیداست که ان معلم راسخ همچنانکه در هر امور دینی و دنیوی
تعلیم بهترین و تلقین سعادت قرین بجهانیان داده است
همچنین در وادی صحبتها و ملاقی شدن بیکدیگر طریقه احسن
و اکمل بمردان مغنی و امنود پس بگوش رضا بشنویم
و در بطون دل بنهیم
دل هر کس که خالی از خلل است
این نصیحت شنو که بی بدل است
در چگونگی طلاق گوید حکم تورات بود که اگر مرد بعلت عورات
زن منکوحه خود طلاق بدست وی سپارد و رخصت نماید
رواست و اگر ان زن بشخص دیگر نکاح بندد و او نیز وی را
طلاق دهد یا فوت گردد انگاه شوهر قدیم بخواهد که بار دیگر
بدستور سابق پیش خود خواند روا نیست اما عوایت
مذکوره که قرار داد بزرگان ملت بوده اند این اند مثلا
پیس و عقیمگی و مستی مکرر و بدزبانی یا جادوگری و غیره
و در زمانه طلاق ده شرط بجامی اورند یکی انکه تا زمانی که
شرایط دیگر به اتمام نه انجامد زن مذکوره بی رخصت شوهر

Repudium

جدائی نگزیند دوم در زمان رخصت خط طلاق بدست زن
سپرده اید سیوم قضیه مذکوره بحضور گواهان اقلا دوتا
منقطع کردد چهارم دران خط اسمای سه پشت از مرد
وزن تداخل کردد پنجم خط طلاق بحروف مرکبه نوشته نشود
ششم اگر قضارا بر خط مذکوره قطره سیاهی چکیده باشد
خط از سر نو نوشته اید هفتم اگر برای سهوی اصلاح یافته
باشد منظور نبود هشتم طول کاغذ درازتر از عرض بود
نهم خط مذکوره با مهر گواهان بود دهم در هنگام جدائی
خط را شوهر حواله زن نماید و گوید بگیر این خط طلاق و از من
جدا شو و حلال باش بهر که خواهی غرض که در دین موسی
اگرچه طلاق روا نبوده است اما باین شرطها و شروط و قیدها
که مذکور شدند تا بهر بهانه سهل بد نفس را حجت ظلم
برین خلقت ضعیفه اناث نباشد فاما حکم انجیل است
که اصلا طلاق ندهند و وقتی جهودان بار از روی نفس
نزد حضرت مسیح ذکر طلاق در میان نهادند و گفتند طلاق
دادن بزن بهر حجت چون است جواب شد مگر از حقیقت
انسان اول خبر ندارید که وی برای یک زن دیگر نداشت

وپیوند

وپیوند شوهر با زوجه خویش بجدی است که از مادر و پدر جدائی
اختیار نماید اما از منکوحه جدا نگردد زیرا که هر دو یک گوشت اند
یعنی عقد نکاح بجدی اتصال بهم میرساند گویی دویی را در حالت
وحدت می ارد پس مسیح صاحب ما بتاکید درین باب
حرف زده است یعنی هر کرا خدا یگانه ساخت ادم جدا نکند
گفتند چرا موسی فرمود که مرد خط طلاق بدست زن سپارد
و رها کند جواب داد این دستوری از بهر سختی دلهای شما یان
بوده است لیکن نظر کنید که در اغاز چنین نبود پس هرگاه
طلاق دادن علامت سنگدلی است و هرگاه امت عیسی
این حکم را چنان بهشتی دادند که گویا هرگز در جهان رسم
طلاق نبوده است چه مناسب بود که محمد چنین طریقه چیده
و گزیده را بحکم ناقص منسوخ سازد و قانون ناقص که
بسبب سختی دلها زمانی رایج بود و بعد از ان باقتضای
حکمت دادار بی همال در دین کامل و راه کمال حکم بر خلاف
ان امر جازم لازم شد و انرا باز بصد اسانی دگرگون نمود
و رتق را فتق داده معاف و مرفوع القلم گردانید کدام علامت
طریقه کمال است اری از روی انسان جوینده راه اسانیست

نه پوینده بار گران چنانچه در سیپاره سیوم سورة البقر گوید یا پروردگار
بار مکن مرا بار گران چنانچه بار کردی انها را که پیش از من بودند
لکن خلاف راه صالحان خفیفت دانست و در سیپاره نهم
سورة الاعراف اورده است که محمد دور میکند از ایشان
بار تکلیف ایشان را بندها و زنجیرها که بر ایشان بود ای
یاران مگر یکبارگی از شمایان قوت منفعله زایل شده است
که اصلا شرم از زن از رو ندارید با وجود زیادتی قوت
و استحکام ذاتی که نصیب مردان گشته است خود را
بجدی زبون وا نمودید که مخلوق عاجزتر که زنان اند در صبر
و شکیبائی فوقیت بر شمایان دارند چه هر بار تکلیف
نفس که مرد طاقت برداشت نداشت خواه طوعا خواه
کرها زن بیچاره برمیدارد و هر زنجیر رنج رسان که مردان
شمایان بدان عاجز بودند این خلقت زبون و ناتوان
خواه بذوق خواه نالان در پای خود میکند میدانید که این
همه ناجوانمردی بطفیل کیست بدانید فراغت شعاری
است که در باب ان مسیح صاحب ما در انجیل خبر داده
است که راه فراغت شعار پهناور است و بسیار زند

که دران

که دران راه میدرانید درائید براه تنگ زیرا که ان دیگر
بهلاکت می برد ظاهر است کشتی که از تندی باد ازاد
بود اگر زمامش بمقیود مقید نشود و بزور بازوی ملاح
کاردان باز داشته نگردد در غرق شدن یا شکستن
محل تعجب نیست و سنگی که بالذات میل به پستی دارد
اگر بار دیگر اضافه نمایند کدام امید صعود از ان ماند چه بگویم
بر خصوصیات دیگر و شر الا رجعت که بزن طلاقیه مثلثه
فرض کردند یعنی که تا زمانی که با یک شخص دیگر فضیحت
نشود بر شوهر اول باو نکاح درست نباشد و این معنی
سراسر ضدیت بحکم توریت دارد چنانچه گفته شد
که زن طلاقیه اگر شوهر دیگر کند بشوهر اول نرسد
و پلید گشت در نظر خدا
در چگونگی نماز بارها معبود بسزا التکلیف نماز و
تاکید بندگی بر بندگان در توریت و انجیل نموده است
و طاعت خویش را بر ذمه مخلوق ناطق از جمله لوازم
بل فرض گذاشته و خبر داده که محتاجان را رجوع باو
باعث مهمسازی احتیاجات صوری و معنوی است

oratio
facenda

ومعتقدان را ادعیه بد و موجب مزید عقیده و دلبستگی
است دعای که مقرون به اجابت گردد و عبادتی که
مقبول حضرت او بود مشتمل است بر چهار امور اول صفای
اندرونه و پاکیزگی قلوب درین باب توریت می فرماید
قبل از نماز طیار کن جان خود را و مباش همچو کس که
جهت ازمایش خدا نماز میگذارد و انجیل میفرماید اگر
سرزنش از جانب دل نداری یعنی دل تو گواهی بر
بدی تو ندهد امیدوار باش در هرچه طلب کنی از خدا
و در نا قبول دعای قوم بنی اسرائیل پیغمبر اشعیا فرمود
کوتاه شده است دست خدا در رها کردن شما یا
دگرگشته است گوش او در نا شنیدن دعا اما بدی
شما حجاب شده است مابین خدا و شما و جرایم
شما حایل است تا مُنی نگردد روی او و شما شنیده
نشوید زیرا که دستهای شما پلید شدند بخون و انگشتها
ببدی و لبها بدروغ و زبان بفحش نیست میان شما کس
طالب دادگری و نه حکم کننده راستی اعتماد کننده اید
بیهودگیها البته محنت شدید و بدی زایید

امر دوم بعقیده درست و ایمان سالم درین باب انجیل میفرماید
هرچه خواهید بستانید به ایمان اوردن و نماز گذاردن و در
جای دیگر میگوید هر که طالب دانش است از خدا بخواهد که
دهنده است بیدریغ و بخشنده بفراوانی لیکن بشرط که به
ایمان تمام و بی شبه طلب نماید ورنه بموج دریا ماند که از
یک سو بسوی دیگر ربوده باد میگردد امر سیوم بعجز و فروتنی
چنان حضرت ابراهیم در وقت نماز خود را خاک و خاکستر
میخواند و دانیال با دل خسته و حال شکسته خود را بخدا عرضه
میداشت و میگفت مایل کن ای خدای من گوش خود
را و بشنو و اکن چشمان خود را و ببین ویرانی ما را و شهری
را که بران خوانده شده است نام تو نمیگستریم دست دعا
بحضور تو به اعتبار نیکیهای خود بل باعتماد خود بسیاری
رحمتهای تو ای خداوند مهربان بشنو عرض حال مرا
و مهربان شو بر من و بتوجه عمل نما تعطیل مکن بدوستی
خویش امر چهارم به نیت راست چنانچه حضرت مسیح
میفرماید وقتی که نماز میکنید مباشید همچو منافقان که
دوست دارا ایستادن انجمن ها اند و پسند میکنند چون اواز

اینها با اهل بازار رسد تا بمردم نمودار شوند راست گویم شما
که چنین مردم مزد خود را یافته اند و جای دیگر فرماید وای
بر شما ای کاتبان و فریسیان که جهت نمازها گرفته
میشوید زیاده از دیگران آری محمدیان را نماز پنج وقت
است اما از صفای دل و عقیده درست و نیازمندی
صادق و راستی کو و ادا کردن الفاظ عربیه به اعراب
و مخرج و انرا در تلفظ اوردن بفصاحت و ملاحت است
که بیشتر بمرغان خوش اواز و طوطیان ساز نواز ماانند
و جنبانیدن ریش و فش و خم و چم دادن اعضاست
که بیشتر بمستان لایعقل و رقاصان پریشان دل میمانند
عجب نیست که این تمثیلات را اهل شعرا به پسندند اما
خردمندان بجان رنجند راست است که دین ما از رمز گوناگون
طبقات عالمیان و رنگارنگ حالتهای جهانیان که ایزد
جهان افرین جهت انتظام کارگاه ظاهری افریده است
تکلیف نماز پنج وقت و ده وقت ننموده است بلکه در
اختیار مجتهدان دین و رهبران ارباب یقین واگذاشت
که هر قسم مردم را موافق حال او تکلیف نموده گردد

وسکان هر اقلیم را مطابق صلاح دید دربند که وطاعت
تلقین نموده اید پس تارکان دنیا و جویندگان اتقا در شبانه
روز هفت بار رجوع بخدا می ارند و سایر الناس دیگر دو
وقت یعنی صبح قبل از اشغال دنیوی و بعد از فراغ ان
و روز یکشنبه و عیدهای دیگر که در سال متواتر داریم از
جمله فرایض دانسته در کلیسیا حاضر میشویم و در ان روزها خود
را از کارهای ملکی و مالی و خرید و فروخت و کشتکاری باز میداریم
بلکه از هر شغله که مدار معاش جمهور انام و املاک و معیشت
خواص و عوام است مجتنب میباشیم و عبودیت معبود را
هریک در لسان خودها میکنیم چنانچه سزاوار فهمید که ان
است که هرچه بگوید باید که بفهمد نه بروش بلبلان که هرچه بخوانند
ندانند ای یار اگر نماز خوانی دل آر بحق تا توانی شسته
نشوی ز آب بیرون از خود بدر ار جونی مکنون روح تو
زاه گرم گردد قلب تو ز اشک نرم گردد دفتر جرایم
و ذمایم شستن نتوان وضو تیمم
در فواید خیرات شمه ذکر خیرات در حرف مسطور
گشته اما بعضی فواید بر سبیل اختصار درین حرف گذارش

Requisita ad orationem bene facienda

Eleemosyna facienda

نفقه که بمحتاجان میرسد توریت مشابه به اب نمود یعنی بنوع
که آب هر اتش سوزان را فرو می نشاند همچنین چیزی که براه
خدا تصرف میشود ان چیز قهر قهار را از میان برمیدارد و دانیال
مانند ساخت بزری که در عوض خلاصی اسیر دهند و سلیمان
تشبیه کرد بزری که به سود سپارند و مسیح صاحب ما مقابل
کرد بتخمی که کاشته شود و یکی از علامه روزکار که عالم عامل
بود گفته است فقرا راهی است که ازان مردم ■ بجنت
میرسند انکه ارث ما یان است و هر که برین راه قدم نهاد
منحرف شد و نیز گفته است اگر میخواهی سودخوار زیاده طلب
باشی زر خود را بمسکینان ده و نفع بسیار ازان بر دار
و از زر قلیل منفعت کثیر بستان و بده انکه نتوانی نگاهداشت
تا بیابی انچه نتوانی کم کرد پس بذل کنیم زر زمان فانی را
تا بیابیم کنج جاودانی را اگر در توضیح منفعت این شیوه
حسن و تفتیح فواید این پیشه مستحسن سخن پردازی میکشید
قصوری نداشت چه سخاوت پسندیده همگنان است
عموما و خصوصا اما چون سر رشته اختصار از دست
میرفت بدین چند سطر کفایت نموده شد

در باب سلوک با مسکینان توریت فرماید که گرسنگان را
و فقرا را در حالت بینوائی مرنجان و در احسان تنگدستان
درنگ مکن و تغافل مورز و در التماس از دکان رو
مگردان از محتاجان و از مفلس بغضب چشم مپوش
و جامه که در قفای تو ترا لعنت کنند زیرا که دعای
که در اوقات غم دیده که و تلخی چشیده گفته میشود
بتعجیل مستجاب میگردد و افرید کار او می شنود و در
اخر گفته است که با فقرا خلیق و همرنگ باش و مخلوط
کن خود را با او

elecmfra facnda occltc

در چگونگی بذل و بخشش در راه خدا حضرت مسیح به امت
خود اموخت که هرچه در راه خدا امید هید مخفی دهید
و طالب تحسین مردم نباشید و خبردار شوید ازاین که
دیگران نه بینند تا در یافتن اجر از پیش پدر اسمانی
که مراد از خداست محروم نمانید و چون صدقه دهید بوق
منوازید چنانچه رسم منافقان است که در انجمن ها و
بازارها جهت ستایش خود بدین دستور اوازگنان
میکردند راست میگویم بشما که مزد خود را یافتند پس هرگاه

صدقه دهی چنان ده که دست چپ تو خبردار نباشد
بر کرده دست راست تو تا صدقه تو نهان ماند و پدر تو
که بیننده نهان است پاداش ان بتو رساند و قول
یکی از علمای باخبر است که زندگانی مرحله مرز بوم ما یان
است و ارواح پلید بران راهزن پس هر که متاع
خود را اشکاره می برد معلوم که رغبت بر غارت
خویش دارد

در سبب نگرفتن ربح زر سکه زر یا متاع دیگر که قابل
ارزش باشد اگر محصول گردد سبب دادن وام
انرا ربح خوانند و در فرس سود گویند و هر کس این
قسم زر را حلال داند از جماعت عیسویان خارج است
زیرا که سودخوار داخل دزد است و چنین شخص را
قبر نمیکنند و جسد ان مرده را هرجائی بیندازند پس
در تعریف ربح پنج چیز متصور میشود اول انکه متاعی
که بسود دهند ستاننده ان متاع چنان اختیار باید
که از دهنده بیاید که هرچه داند بکند مثلا شخصی که اسپی
یا خانه یا دوکانی و غیر ذلک بدیگری داده است و کرایه

prohbtanfra

انرا میگیرد انرا سودخوار نتوان گفت زیرا که من کل الوجوه
اختیار ان متاع نداده مگر فقط جهت مستعمل نمودن
ان دوم انکه هر انچه بدیگری دهد به نیت زیاده طلبی دهد
اما اگر جا دیده دهد به امید انکه قرض قدیم براید سودخوار
نتوان گفت چه توقع چیزی ندارد که بزر بهم میرسد سیوم
انکه هر که زیاده از متاع خود طمع نماید اگر نقد است ربح
بود اگر جنس است ربح بود اما اگر ازین دو بیرون است
مثلا تمتع حصول اخلاص و روابط اشنایی موجب باشد
سودخوار نیست چه بر ظاهر است حاجت شرح ندارد چهارم
نفعی که بدست ارد بصیغه وام نبود اما اگر بیم اسیب
زر و خطر سوختن او یا قصور نفع در میان بود برین تقدیر
فایده بقدر خسارت بخواوند زر جایز است اما این نکته
تعلق به اهل قضا و ارباب شرع دارد که در هر نوع
داد و ستد ضوابط معقول قرار داده اند و به اقتضای
رسوم هر مملکت خود ها قانون شایسته طرح نمودند تا
تهی دست در افلاس و خواری دل نفلاکت و جان
بهلاکت ننهند بلکه جانبین از یکدیگر مستفید شوند پنجم

هرچه زر قرضدار بستاند روا نیست که بحسب موعود لازمه
که درمیان خودها داشتند بدست ارد بلکه اگر قرض گیرنده
بطریق انعام برضا و رغبت خود بدهنده دهد روا باشد
زیرا که هریک خداوند مال و منال خود است ولیکن انانکه
خود را درراه مسلمانی گوسفند سلیم می پندارند بهمین است
که قابو یافتند همچو گرگان می ربایند و زر لک و نقره خام
چه از خاص وچه از عام هرجا توانند می برارند و ضعیفان را
خون هفت اندام بذوق تمام رغبت می نمایند و میگویند
که سود در دین محمدی حرام است و متاع بیت به بیت و بیع
یا بسے دادن حلال و یک اشرفی از انچه می ارزد به بهای
اضافه دادن نهایت حسابی است زیرا که ان دیگر ربح
بود و این سود است گویا مدار تحریم بر کلمه ربح بوده است
نه بر حیثیت او برین تقدیر باید که رطل گران بتکلف و
زینت حمال را سبکبار نماید یا جسد مرده و لاش
کرم خورده به لحاف متکلف و پوشش مزین درست
گردد بعضی برین حجت می ارند که سودخوار وقت مقرر
دارد و درین هیچ نه اری چنین است اما چون وقت

وصول

وصول زر معین نیست و موقوف بر اختیار طلب کننده
زراست مختار اند که داده خود را زودتر بدست ارند پس
مقصود این تنگ چشم از ربح هم اولی تر می براید و این
طرز درمیان محمدیان بحدی معمول است که حتی قاضی و مفتی
مضایقه ندارند و پیغمبر شما به سودخواران که قبل از قبول
دین او از مردم بربح دزدیده اند معاف داشته است
درین باب هیچ نمیگویم اما خود تمیز نمایند مالی که بستم و بی
انصافی بدست افتد هرگاه بکافران حلال نیست به مسلمانان
چگونه تواند بود

(گواهی)

درچگونگی شاهدان که تفسیران در قران است ارنده
قران در تدبیر شاهدان و غوررسی قضیه هم دخل نموده
است و میگوید که شاهدی دو محمدی در هر معامله کافی
است اما اگر گواهی مرد میسر نباشد بمقابل یک مرد
شاهدی دو زن درکار است همین دو سخن را بسند
دانسته سکوت ورزیده انکه از پی برگردیده کار و
تدبیر است و دیگر که جهت معامله دانی لازم است خبر دهد
شرح ضوابط پرسش وجوی حقیقت واقعه و بیان قواعد

گفت و گو با گواهان راست و دروغ که مدبران فرنگستان
و دانایان ان اقالیم بکار می برند بدیدن و شنیدن تعلق
دارد حال انکه در انجیل مقدس درین باب هیچ حکم نیامده
است زیرا که چنین چیزها بر موقوف پادشاهان عدالت
شعار و عقلای هر دیار به اتفاق حلیفه حضرت مسیح موقوف
است و بر ظاهر است که گواهی مردم اراذل و سفلگان
و نابکاران و گدایان و غلامان و امثال ان حکم صداقت
و دلیل حقیقت ندارد پس چگونه گواهی دو محمدی بی
قید و قیود دیگر کشف راستی معامله تواند شد هرگاه
راست گوئی عمدها این دین چنانچه هست مشهور
و معروف است و افزودن زنان جهت گواهی
که بموجب ضعف حافظه انها لازم کرده اند اگر نیک
ملاحظه کنند بیشتر برای استقلال وطی استقامتی
این قوم حمل توان کرد نه بر حافظه و نسیان غرض دینی
که حکم کلی بر تمامی افاق و سکان اقالیم دارد محال عقل
است که به احکام جزی حکم کننده باشد و اگر باشد
حجت بطلان اوست

درچگونگی

درچگونگی پاداش بهشتیان سوانح احوال و لطایف اعمال
اهل بهشت که قران نقل کرده است بیشتر بر حالت فرمان
روایان نفس پرور و نفس پروران هر زمانه و دهر می ماند
که عمر گرامی را در بے رقام بی اندامی گذرانند و در گرداب
شهوت و بدنامی سراسر مستغرق مانده و حقیقت سرگذشته
انها بعضی راویان بی راه برعایت فراوان در تحریر اورده اند
و طریقه نکوهیده انها را بنوعی عیب پوشی نموده اند که نزد اکثر
مکروه و مقبوح نمی نماید اما قران هرچه بر حالت بهشتیان خود
نوشت پوست کنده وانمود و اصلا خجالت پارسایان
و ملاحظه ارباب شرم و حیا نداشت و این قسم نصیحتها را
کودکان نابالغ بجای شیر مادر میخورند و بدین پند نشو
و نمای می یابند و جوانان بی مغز بیاد دروغهای نغز زمام اختیار
از دست میدهند و در شوخی کار انها بحد میرسد که حاجت
بیان ندارد الغرض عمده سعادت ان جهانی مباشرت
است با زنان و انرا مفسران بیان کرده اند که هریک را
سوای منکوحات که درینجهان داشتند هفتاد حوران است
و اوصاف جمال شان را بسیار مبالغه نموده و ورای این

قران کوید که مرایشان را درین جنت بامداد و شبانگاه
رزق میوه‌ها و کوشتها دیکدیکر داد و ستد کنند خمر را
و نیز جویهای شیر موجود است که طعمش تغیر نیافته
و جویهای انگبین مصفا از موم و کودکان برای خدمت
کرداگرد ایستاده شوند و مستور بوند از غبار و اغیار
و انها مروارید مانند بوند و کوزه‌ها و ابریقها مملو از خمر از
جوی که ظاهر است بر زمین جنت و زیور کنند آرنجها
ایشان را از ذهب و پوشند جامهای سبز را از
دیبای تنک و از ستبر حال انکه تکیه زده باشند بر تختهای
راسته برابر یکدیکر میدانم که بعضی گفته باشند که مفسران
بیانان در این وادی مبالغه‌های دیکر نموده اند و خصایص
هر سعادتمندی بیانان را بعرض و طول کشیده این
مرد ظاهرا از ان خبر نداشته است که تا خبر بیان می اورد
بنده عرض میدارد کسی که از هنکام بدایت شعور و
ابتدای بلوغ غیر از سبق معرفت ارواح و ورق تنقیه
باطنی نخوانده باشد و سوای مذکور معنی روحانی که از ان
عقل کرسنه غذای لطیف کیرد و دل پژمرده طراوت

تازه

تازه پذیرد کریز تمام و نفرت کلی داشته باشد که مرغوب
طبیعت او کردد که بچنین چیزها از حد فزون مقید بوده باشد
و حدیث روح نورانی کذاشته مذکور میلهای تنور ظلمانی
درمیان نهد لکن چه توان کرد که اتفاق بدین نوع افتاد و
طمع بهبود جا و دانی عزیزان باعث است چه حاجت دیدن
تفسیرهاست میدانم که بهشتی نباشده است که اهل
عرب زود درایند و پسند نمایند یعنی شیر و شهد و کوشت
و شراب فراوان و صحبت با زنان و الفت با پسران
اما مردم ممالک دیکر که بعضها بیشتر میل بر تماشاهای
فرح بخش و طایفه بر اصناف شیرینی و فرقه بر علوم و برخی
بر عطریات و کروهی بر سیر و شکار و جمعی بر موسیقی و دیکر
بر دیکر نفایس و عجایبات که هرکدام بتخصیص رغبت بدان
دارد هیچکدام از انها موعود نشده اند ازین وعده دهنده
اعرابی بود   فکر هرکس بقدر همت اوست بکذریم
ازین تا مبادا بر کسی کران نیاید و بار خجلت نهیم بر مدعای
خویش ظاهرا عذر بیارند که چون ذات انسان مرکب
است بروح و تن هر یک در خور حال خویش مستحق انعام

و پاداش است بر این تقدیر می بایست که نصیب هر زن
مرتاض و عورت پارسای این دین چند در چند بار بر
هفتاد مرد در عوض نیکویی و عصمت و عفت خویش بیابند
تا عدالت سویت یابد خواهید کفت مکر خدای تعالی
قادر برین نیست که جز این معنی را بوجه دیکر کند و دور
از معقولیت است که هرچه در عالم سفلی بالحقیقت حکم
بدی داشته است در عالم علوی بر عکس ان باشد
جواب پسندیده داده‌اید ما نیز چنین میکوییم که ایزد بیچون
جز لذات که تعلق بحیثیت حیوانی دارند بقدرت مطلق
خویش بوجه دیکر خواهد نمود زیرا که منصب و اصلاان
او بانکاه منیع است انها را محتاج بخلق و ذلق و حلق
داشتن بعید عقل است و خلاف نقل و کسی که
چنین وعده‌ها نموده است غیر ازین از چیزهای بلند واقف
نبود   تشنکان را نماید اندر خواب   همه عالم بچشم
چشمه اب   و کیست که عهده جواب هر نقص که مستلزم
بهشت قران است برایدی برسم ایا جزا رد و قبول
هر عمل واسطه یا سببی درمیان خواهد بود یا نه چون درین

عالم سفلی

عالم سفلی هرکه بی اشتهاها خورد او را از حیوان هم فروتر
میشمارند انجا ظاهرا چنین باشد که کاه مشتهی که سیر
شوند اما اشتهاها و سیری اینجا متعلق است به اسباب
بسیار و بار او چنان زبونیهاست که بدشوار عذر ان
توان نمود انجا نیز چنین خواهد بود معلوم است که انکار
این همه چیزها خواهید کرد و خواهید کفت که توانائی او
بیش از رسانیدن مایان است و با شما مسبهادا که
در پیش می ارید بنوعی اصلاح میدهد که دیکر جای دم زدن
نباشد بنده هم همین را غرض میدارد که بی انکه این کس
محتاج بخوردن و اشامیدن بوده باشد بحکمت ان
حکیم مطلق اعضا ظاهری بهشتیان و قوای باطنی جنتیان
را صحت تمامی و راحت دایمی موجود خواهد بود و هرکس
را یک ذره فهمید کی نصیب اوست نیک میداند
که خوردن و اشامیدن جهت پایداری این قالب
عنصری را بدشده است تا بزید و مصلحت درین
بود که اشیای اغذیه لذیذ باشند تا مرغوب همکنان
کردد و اکر نه خرد کی روا میداشت چیزهای که مخصوص

بخلقت اسفل است محض لطمع لذت بی ضرورت دیگر بر
خود قرار دهد شنیده باشید که خوردن برای زیستن.
و فکر کردن است اما اعتقاد شمایان معلوم شد که
زیستن عالم باقی برای خوردن و جمع کردن است والسلام
همین سوال بر اخذ و جر ان عمل که محض جهت تناسل و
تناسخ بوجود امده است کرده میشود اگر جواب دارید
دریغ نخواهد شد چیزهای بسیار در خاطر داشتیم اما اختصار
برین نموده ایم که شادی و استراحت عالم باقی اقتضای
ان دارد که پیوسته بی کم و کاست مستمر بر یک حالت
بوده باشد والا نه تفریق در تسلسل راحت ان نمودن
خلاف استحقاق ان حالت هست بر این تقدیر علی
التواتر والتوالی در استعمال لذت حیوانی و کارهای جسمانی
مشغول خواهند بود پس فهمیدن معرفت الهی که علت
غایی ایجاد عقل است و شغل دوستداری ان دوست
حقیقی که سبب افرینش اهل نطق است کی خواهد بود فی
الجمله بوستان عدن نام که تابعان خود وعده میکنند
این لفظ را در توریت خوانده ام که اطلاق شده است

برفردوس

برفردوس روی زمین که درین عالم ناسوت مکان حضرت
ادم بود و ان بوستان عدن بیشتر بران اند که در طوفان
نوح در پرده عدم رفت اینجا سخن در عالم لاهوت داریم
که مصون از صدمه زوال است و مامون از لطمه انتقال و
کیفیت ان محل را انجیل بیان میکند که موافق ان هرگز
نه چشم دید و نه گوش شنید و نه در دل هیچ کس گذشت
و نیز از انجیل است که در جهان دیگر مردان زنان را نه ستانند
و نه زنان مردان را بلکه در اسمان باشند همچو فرشتگان
خدا که منزه اند از نجاست تن و زن و مدار سعادتمندی
ایشان بر معرفت

و میگویند که نکاح مشروط درست نیست مگر بی انکه
شرط وقت در میان باشد این از ان هم موافق مدعا شد
زیرا که چون وقت معین نیست همین که دل نخواهد بر تابد
و بهر که خواهد بدست ارد و اگرچه شرایط مذکوره از روی
قران صریح و انیست اما کلام او درین وادی و رعایت
این چیزها وسعت تمام و فراخی ما لا کلام دارد پس تابعان
نفس درمانده نیستند بلکه حسب المدعا کار خود را
پیش می برند و چشم خرد از موجبات و مقصودات
نکاح دوخته دارند و ان مشتمل بر سه مقاصد است مقصود
اول توالد و تناسل باشد آری کثرت زنان مزیل این
معنی نیست ولیکن تجربه پیوسته است که اکثر ممالک که
متمکنان ان قانع بیک زن اند معمورتر اند از دیگر ملکها
که سکان ان بازنهای متعدد اختلاط دارند ظاهرا جریان
این عادت از ان است تا تابعان نفس را در زن ستانی
عذر و حیله نماند و این را که گفته ام در اولاد محمد معاینه گشته
چه موافق استعمالی که داشت می بایست که انبوهی کثیر
و لشکری عظیم فرزندان او بوجود می امدند مقصود دوم

Finis ac utili-
tas matrimonij

Polygamiâ non
propagtr magis
genus humanu
qm monoga-
mia.

امداد و غمخوار یکدیگر است و این ثابت میشود از روی
توریت پس در افرینش حوا حق تعالی گوید بکنیم برای
او مددکاری مانند او و برظاهر است در خانه کسی که
چهار زن نکاحی و کنیزکان دیگر بوده باشند احوال ان
خانه بر چه نوع و اخلاص شوهری چگونه و اتحاد یکدیگر بکدام
پایه خواهد بود و یقین که چنین حرم محروم است از خیر و مال و اهل
از شر و فساد و حسد و کینه چنانچه هر که میدارد
میداند مقصود سیوم رفع وسواس و علاج حاجت
انسانی و جهت این یک زن کافی است چنانچه
حضرت الحیل فرماید تا خواهش زنا نباشد یک مرد
یک زن بدارد و یک زن یک مرد پس محمدیان
بسبب علاج اینهمه زیاد شهای زنان می جویند و می
پالند معلوم است که مرض ایشان هرگز رو به بهی ندارد
بلکه بمرض استسقا می ماند که هر چند مستسقی سیر خورد
تشنه تر حالت اول است و وای بر زنان این قسم
مردان که چون شوهر خود را گرفتار دیگری یابند و راه سلامت
خود را مسدود بینند به نجس ترین گناهان الوده میکردند

وبطفیل

و بطفیل شوهر بی انصاف جان و تن خود را اسیر کمند
هوا ساخته بشیطان می سپارند اینست شرافت
حکم جدید که احکام قدیمی انجیل را منسوخ ساخته است شنیدم
که بر اجازت تعدد زنان این عذر در پیش دارند چون اهل
عرب را نسبت بدیگر اقوام نفس طالب تر است و شهوت
غالب تر اگر حق تعالی زن متعدد جایز داشت نهایت عدالت
بکار برد چه هر گرسنه را موافق اشتهای او قوت رساند
این عذر جوابهای بسیار دارد لیکن عیان محتاج به بیان
بسیار نیست مقرر است که اقلیمی که حرارت خیز و شهوت
انگیز بود در مرد و زن یکسان اثر بخش است پس اگر
فاعلان عرب بدین بلا گرفتار اند و طبع ناساز مفرط
الحرارت شان بموجب اب و هوا فرو گذاشت در
اعتدال نموده و مرضی مانند جوع البقر بهم رسانیده و برای
معتاد اقوام دیگر مرتکب گشته مفعولان نیز در طلب ان
عمل پای کمی نخواهند اورد زیرا که هر دو مقیم همان اقلیم اند
پس هر عذری که درین باب دارند عذر محض است

در ضوابط وصیت گوید ضوابط کلیه وصیت و اوصیا بدین
چار الفاظ اختتام نمی یابد زیرا که هر ملک بمقتضای راه و رسم
خویش ضوابط خاص و رسوم علحده برای خود تقاضا میکند
و اکثر از ان خالی از انصاف و تهی از حکمت نیستند پس
چرا یکبار گی بحکم امور ناتمام و احکام نارسا احتیاجات
رسوم و ضوابط دیگر از اعبث برهم زده مردم از اری
بر سایر طبقات روا باید داشت علی الخصوص وقتی
که اینقدر معلوم هم نباشد که موصی را و وکلا را چه قدر
تواند گذاشت و متروکات بکدام عنوان و شرایط بزن
و فرزند وغیره تقسیم باید نمود پس اولی تر انست که چنین
چیزها در اختیار عقلای زمان و مجتهدان دوران واگذاشته
شود تا بدقایق هر گونه مشکل وا رسیده بتدقیق کار کنند
چنانچه رسم دین کلی است
در باب گواهان زن فاجره چه بد بلاست این اصلا فهمیده
نمیشود مگر فاسقان این گروه امثال حیوانات در بازار
و بر دیوار جهرتا و واضحا بهم می پیوندند که در باب انها
چار گواه مقرر گشته است اگر در بدکاری امثال فاجران

اقوام

اقوام دیگر پرده و نهانی بکار می برند گواهان شرعی نوعی
که قرار یافته است هرگز بهم نتوانند رسید ظاهرا دیده و دانسته
این قسم اشکالها درمیان نهاده شد تا اثبات ان
ممکن نشود و چون بارها بمردان رعایت نموده شده است
و زنها دران محروم ماندند پس حیله باید انگیخت تا زنان را
بالکل جای گله نباشد بلکه فی الجمله کارسازی انها نیز کرد

در باب توبه گوید توبه را مردم چه فهمیده اند مگر میدانند
که هر توبه کننده هرزه گو که عمر را به لهو و لعب میگذرانده باشد
و نفس را بفسق و فجور رانده همین که در وقت نزع
توبه بر زبان راند ناجی و رستگار شد اینقسم مردم
بازی یافته ابلیس اند و او درین خیال مردم را افگنده
و امیدوار توبه ساخته در شکستن اوامر الهی جرات
می بخشد و از رضا جویی حق باز داشته به امید توبه
در منهیات مستحکم میسازد داری یکی ازان دو دزد
که همراه سلامتی دهنده عالمیان مصلوب شده بود
در اصعب هنگام بر کرده خویش استغفار نمود

والتجا به ان خداوند مهربان که در پهلوی خود نزدیک یافت
اورد و بخشیده شد لکن امثال این واقعات بغایت
نادر اند برایی غره شدن وطریقه که بیشتر عادت
بران جاری است از دست دادن نامناسب حال
مایان است این راکسی نفهمید که توبه دم واپسین ان
قدر قوت ندارد که در زمان سلامت داشته است
بلکه حقیقت چنان است که توبه لایق که از صدق نیت
وصفای طویت بوده باشد در هنگام نزع وتنگ نادراست
درامزرش توبه کننده شک نیست از وچنانچه باید سرزند
خواه در وقت حیات خواه نزدیک ممات

در امتناع نکاح گوید علت امتناع نکاح دو باشد یکی
قرابت ولادت دوم قرابت نسبت قرابت ولادت
همچو پدر و دختر یا برادر وخواهر اند وقرابت نسبت
همچو دختر وخواهر ان زن که منکوحه اوست پس در شرح
الکمل الجلیل ادب نسبت تا چار پشت است اما جهودان
دران فراغتی داشته اند (طهارت)

impedimenta matrimonii

درباب تیمم و وضو محمد اب وضورا فوق الحد بلند برد

Lotio Mahumetanorum parte oraoem

اخر بخاک تیمم سپرد   هرچه از حد خود برون اید باز
برگشته سرنگون اید   عنصر جسمانی جان روحانی را
چگونه تواند شست وجان ناشسته در توبه وحضور سی
چسان کردد درست شنیده باشد محمد که خلیل الرحمن
وقتی که رجوع بخالق میکرد در تفکر اصل خویش فرو میرفت
وخاکستر بنیاد خویش را برانیه بها دمالیده زنگ خودی
وخودنمایی رامی زدود خواست که بتقلید ان قدوه ایزد
پرستان حقیقت دان تیمم را قرار دهد پس چه شد
معنی را صورت کردانید وحقیقت را مجاز ساخت
خود بمیزان عقل سنجید که کدام فرق انسان با بهایم
وحیوان متحقق میکردد وقتی که دست وپا وسر وروی
هر دو را غسل داده باشند کدام محاسبه اعمال وغور
رسی فرو کذاشته راه کمال نموده میشود وقتی که اعضای
ظاهری چند نوبت بخاک مس یافته باشد وچه فضیلت
است اگر اب از ارنج ریخته بسوی انگشتها جاری نمایند
یا برعکس ان از انگشتها به ارنج جریان کردد جوابی که
موافقت با عقل کند وحجتی که بدان تشفی خاطرها کردد

دور از کار است همین را خواهید گفت که در وقت
عبادت ونماز می باید که ظاهر وباطن ادم پاک بوده باشد
اما نام باطن عبث یاد میکنند که دعوی ان بظاهر پرستان
نمیرسد هرچه میگویند از ظاهر بگویند جواب واجبی این
هم بعنایت الهی بتقدیم رسانیده میشود نه بلیچ نجشان
اما بسنجش فهمان پر ظاهر است که این بنیه انسانی که
مرکب است بروح وبتن ویکی از ان بالذات لطیف است
هیچگونه نه به خباثت جسمی ملوث نمیگردد الا به نافرمانی
خالق که تعلق به اختیار وقبولیت اینکس دارد پس
هرگاه ان جواهر لطیف که مراد بروح است پلید شد
یعنی مجرم گشت وتقدس ذاتیه او مبدل گشت
باری بگویید که اب وضو وخاک تیمم برحالت اصلی
وی چگونه بازمی ارد چنانچه گفته است   نه تیرگی
درون از وضو شود در وشن   نه خاکهای تیمم صفا دهد
جان را   وانکه بالذات کثیف یعنی قابل پذیر است
دراین چه حاجت گفتگو است زیرا که هم بچشم ظاهر
دیده میشود که همواره فضلات ومواد متعفنه از

منافذ

منافذ ومجاری التماع می یابند وپیوسته انجار جیفه
از مسامات جمیع اندامها متردد خروج اند پس پاکیزگی
درین قبر جنبنده کنده کجا ماند که لحظه ۶ الحظه درنمایش
الایش است بلکه از قبر پلیدتر توان گفت چه هرچه دران
است مخفی وساکن است وهرچه درین است اشکارا
ومتحرک اگر این وان را میخواهید صفا دهید گوش نهید
برکلام الجلیل وان اینست چنانچه اعضای خویش را سپرده
اید درکارهای بد همچنین در دهید در دادگری یعنی زبانی که
درکفر وانکار وفحش ودروغ کشاده بوده اند در ثنا واقرار
وذکر خیر وراستگویی بکشایید که طهارت او اینست نه
وضو وتیمم ودستی که بر ستم طریقی وشهوات نفسانی
وکشتن وابستن ومال دیگران را بزور بردن دراز
کرده اند درکرم واحسان واعمال صالحه وتیمار بیکسان
واداکردن حق دیگران دراز کنند که طهارت او اینست نه
وضو وتیمم وچشمان بی راه که تحریمات را بذوق تمام نظر
کردند وحظ وافر فرا گرفتند یعنی خلاف رضا نگران بودند
برکرده خویش متاسف وگریان باشند واشکهای پردرد

جریان نمایند که طهارت انها انیست نه وضو وتیمم وعلی هذا القیاس نمیکویم دست و پا و سر و روی الوده بنماز حاضر شوند بلکه شستن اعضای مذکور خوب است جهت تازکی دل وهوشیاری مغز وخوشنمائی به اهل جماعت و فواید دیکر وامثال این اما این قیدها شست وشو که چنین یا چنان اب باید ریخت یا انصف یا ربعه یا تمام سر بدست تر باید نمود وامثال ان تعلق بپاکیزکی ندارد پس کدام ثمره نفس الامری بوقوع می انجامد اخر سخن درین قیدها و تاکیدهای دیکر غیر از ضایع کردن اوقات ماحصل دیکر نیست چه نزد داننده اشکارا و نهان دست و پا شسته ومعده وامعای الوده یکسان است

(فصل حرام طعام)

در باب تحریم مطعومات محمد مکرر ذکر حرمت مطعومات نموده وبه اعتقاد خود حلال وحرام جمیع اغذیه را به اتمام رسانیده چنانچه در سوره البقر کوید حرام کرد بر شما میت را وخون را وکوشت خوک را وانچه اواز براورند بران در وقت ذبح نام غیر خدا و در

De cibis prohibitis

113

کوره

سوره مایده وسوره حج کوید حلال کرده شد بر شما چهارپایان بسته زبان مکر انکه خوانده خواهد بر شما تحریم ان و در سوره مایده بار دیکر کوید حرام کرده شد بر شما مرده وخون وکوشت خوک وانچه اواز برداشته باشند غیر خدای را وانچه بفشردن کلو مرده باشد وانچه بچوب وسنک زده باشند وانچه از بلندی افتاده باشد وانچه شاخ زده باشند دیکری اورا وانچه اورا خورده باشد درنده مکر انچه دریابید شما از انها ذبح اورا وانچه ذبح کرده باشید بر سنکها وانچه طلب قسمت کنند بر تیرها واین استقسام بیرون رفتن است از دایره اسلام امروز نا امید شدند کافران از دین شما وتمام کردم بر شما نعمت خود را واختیار کردم برای شما اسلام را دینی و در سوره نحل کوید جز این نیست که خدا حرام کرد بر شما مردار وخون را وکوشت خوک را وانچه اواز براورده شود از برای غیر خدای بران ازین معلوم میشود که نیم خورده

سک یا خوک یا جانور زخمی که برای پناه خود در جاهای نجس وتودهای مردار در امده باشد والوده کشته اکر بعد از ان ذبح نموده شود حلال است یا جانوری که به امراض همچو خارش وغیره یا بزخمهای دیرینه کرم خورده وصد بلای دیکر که وهم تصور نکند اکر درو بوده باشد و بعد از ان مذبوح کردد حلال است معجزه ذبح وقلیش چه قدر موافقت دارند زیرا که کوشت ان را فعل ذبح از حالت مردارے در حالت پاکی می ارد واب این را مقدارے موضع مانع ناپاکی میکردد وتفصیل نامهای اشیا وحیوانات وپیش امدن واقعات دلالت بران دارند که هرچه ورای انچه مسطور شد همه حکم حلالیت دارد وتا مردم درین شبهه نداشته بوند بتاکید تمام قران کوید جز این نیست که خدا حرام کرد بر شما پس در جانوران دریای وطایر هوای که اقسام ان هیچکس جز خدا نمیداند حکم تحریم ندارند

مکران

مکران معدودی چند که در قران قلمی شده اند همه نزد شما ها قابل تناول خواهند بود واین هم دور از شعور وفهمیدکیهاست چه بسا چیزها درین عالم مخلوق اند نه برای خوراک ادم چون نهنک وشیر وپلنک وبوم وشب پرک ومار وموش خاردار وفیل واسپ وشتر که بعضی ان جهت حمالی وبار برداری سواری بکار اند ودیکری برای مداوا وعلاج امراض ودیکری جهت قدرت نمای ایزد بی نیاز افریده شده اند پس اکر این چیزها از تاکید تحریم بیرون اند معلوم که همه را حلال میداشته باشید ادم را عقل در همه جا درکار است بسا جانوران اند که طبیعت انسان بالطبع متنفر وکریزان است ودیکر انند که اکر در یک اقلیم نفع بخش است در دیکر مضرت رسان پس حق سبحانه وتعالی بجهت همین ما یان را عقل وخرد بخشیده است تا در رد وقبول این وان فهمیده کار کنیم ونیک را بر کیریم وبد را بر اندازیم چه خوردن وناخوردن این چیزها ثمره بخش چاقی وناچاقی

تن وبدن است نه نتیجه ده هلاکت ونجات اخرت
پس تا مردم از فواید ومضرت مطعومات بیخبر نمانند
بقراط وجالینوس وبوعلی سینا ودیگر اطبای متقدم
وفهمیدهای متاخر قانون وشفا واختیارات بدیعی
ودیگر کتب خواص اشیا تصنیف کرده اند یقین دانید
که جهت امثال این چیزها هیچ احتیاج چنین پیغمبری نمانده
بود واگر باز همان را میگوئید که چرا حق تعالی جهودان را
از بعضی حیوانات بر سبیل تاوان وسزای گناهان
منع نموده چنانچه قران نیز بر صدق این معنی گواه است
ونیز مصلحت دیگر که بیشتر ازین معلوم کردم عذر خواه
است غرض که از پرهیز گوشت برای شکستن خواهش
های بد وبد جلوی نفس می بود عین مصلحت بود
چنانچه اهل نصاری در جمعه وشنبه ودیگر روزهای
سال از گوشت وانچه از وی هم میرسد اجتناب
می ورزند تا نفس اماره سر از انقیاد روح برتابد
اما کسانی را که نظر بر حصول خیر اخرت وفایده باطنی

نباشد

بازو دو تستم بود ... حیوانات

نباشد یقین که جهت فخر وخوشنمای وخوردن وشامیدن
دیگران را بحقارت واهانت یاد نموده وبازار قلب وروستی
خویش را چیده بدغل وغداری خود را در راستی تاری
وپاکیزه روزگاری شهرت میدهند روزی چندین از
بزرگان ملت موسی که صلاح صورت وفلاح معنی بودند
نزد حضرت عیسی شکایت شاگردان وی را برخواندند
وگفتند شاگردان تو در متابعت ومراسم پیشینیان فرو
گذاشت مینمایند ودست ناشسته را بطعام میرسانند
انحضرت در جواب میفرماید ای منافقان خوب نوشته
است درباب شما الشعیا وان اینست این امت
به لبهای خود مرا گرامی میدارند لکن دل ایشان از
من دور است می پرستند مرا باطل وایشان تعلیم
میدهند نصیحتهای ادمیان وترک میکنند فرمان
خدا را ودر همانجا میفرماید که هرچه از درون به بیرون
عود کند نجس سازد ادمی را وان اندیشه های
بدی وزنا وقتل ودزدی وحرص ونظر کردن به نیت
بد واقوال کفر وافعال غرور است پس ان معلم بر حق

در تقدیس وجودی که قابل لطافت وامکان تنقیه
درشت تعلیم نمود نه انکه اول واخر ان در نجاست یکسان
یعنی متقامات این جسد خاکی که رحم وگور باشد

(اعتبار اهل کتاب)

در انکه طعامهای اهل کتاب به اهل قران حلال است
حال انکه درین باب ایت صریح دارید با وجود این هرچه
بر زبان می اید می رانید وبر اکل وشرب مایان تشنیع
میکنید ظاهرا این ایت برای شمایان موافقت نکرد
اگر منتظر ایت ناسخ اید جبریل بسیار گرد
در تنبیه وتادیب دزدان چون در کم وکیف دزدی
تفاوت است در عذاب وعقاب نیز می باید
که تفاوت می باید که باشند گاهی دست بریدن
کافی است وگاهی وافی وگاهی زبانکاری ومتمردی
انکس بحدی است که گناهی در گذشته سر بریدن
واجب می شود پس این قرارداد جزی قران
امثال دیگر قراردادهاست
در انکار بعضی تحریمات که نزد کفار معمول بود

اگران

juxta Evang. … licita

… juxta … comissi

اگران مردم نیز همچون قران بر تحریمات شمایان
انکار میکردند ومیگفتند که گوشت خوک وانچه به تیر
قسمت کرده شود وانچه بچوب زده شود وانچه از
بلندی افتد وانچه پس خورده دیگر جانور بود همه
حلال است بچه جواب ایشان را ملزم میساختید
حال انکه قول قران نزد ایشان اعتباری ندارد

(برزخ)

درباب اعراف نصاری سوای بهشت ودوزخ
مکان دیگر نشان میدهند وانرا پرگاطوریو مینامند
یعنی مکان خالص گشتن وتنقیه یافتن واین جائی
است که خدای عادل بوجود اورده است تا انانکه
پیش از وفات ریاضت در برابر مکافات عصیان
خویش به اتمام نرسانیده اند پس در انجا رفته
از عهده تلافی هر گناهی هرچند صغیر تر بود بدر اید
وبعده سزاوار ادخال ان محل مقدس گشته
بدیدار خدا وسعادتمندی جاوید بهره مند گردد

Quando … carnes porci … illicitam.

Purgatorio

در تائید اسمانی که محمد بلشکریان خود وعده میکند
چون خواست ایزد توانا برین شد که قوم بنی اسرائیل
بر بت پرستان غالب ایند و اشنایان او بر بیگانگان
سبقت نمایند فرمود اگر احکام مرا نگاه میدارید پنج
تن شمایان با صد تن بیگانگان مقاومت نمایند
و صد بده هزار این قوت غیبی و قدرت لاریبی
بی کم و کاست نصیب ان گروه عقیدت منش گشت
اما چون محمد خواست که درین هم تقلید نماید بلشکریان
خود فرمود اگر باشد از شما صد مرد غلبه کنند بر هزار
از انانکه کافر شدند اگر آدمی تقلید ادمی کند اگرچه مشکل
است باز جا دارد ولکن ادمی که تقلید خدا نماید
هرگز از عهده وعده بر نیاید پس زود از قول خویش
برگشت و دست از بخششهای بزرگ کوتاه ساخت
و گفت اکنون سبک گردانید خدا از شما و دانست
که بر شماست ضعف بدن پس اگر باشید از شما
صد مرد ثبات نمایند و غلبه کننده باشند بر دو صد
نمیدانم انچه بر خاطر هجوم دارد چگونه بر سبیل اختصار بقلم آرم

Mahmetes promisit suis militibus auxilium Domini qui tamen fuerunt victi.

تا عزیزان را مصدع وقت نباشم عجب است که خدای تعالی
قبل از عطای عطیه از ضعف و قوت ان گروه واقف
نبود که ایا این عطیه من درین جا بجاست یا بیجاست
و بعد از ان از حقیقت وا رسیده از دهم حصه بدویم حصه
امد آری وقتی که مدار بخشش بر هبت و لود و دیگر امت
بر عکس این نتواند بود اگر محمد بر لشکریان مقابله بدو
برابر دیگران هم دشوار میدید درین هم کمی میاورد تا رفته
رفته بحد همت و شجاعت ان جماعه مرسید درینجا
چه حاجت گفتگوی دیگر است نیک می نماید که محمد
باب بخشش گشاده دارد اما همان میدهد که دیگری
با خود دارد

Evangelium monet relinquendos parentes ac propinquos

در انقطاع اقارب که باعث تفرقه جمعیت باطن اند در
انجیل بکرات و مرات قطع کردن با خویشان و اقارب
که مخل در امور دین و ایمان باشند امده است پس
حضرت مسیح میفرماید که امده ام تا جدا کنم پسر از پدر
و دختر از مادر و انکه مادر و پدر را از من بیشتر دوست دارد

شایسته من نیست و انکه پسر و دختر را از دوستی من
بیشتر دوست دارد لایق من نیست و هر که صلیب
خود را که عبارت از تحملی و باربرداری جمیع محنتها
پیش اینده است بر ندارد و در پی من نیاید سزاوار
من نباشد و هر که جان خود را بیابد که مراد از محافظت
کردن است هنگام که در راه خدا فدا باید شد او هلاک
جان خویش است و هر که هلاک سازد جان خود را که مراد
از فدا شدن است در ضرورت او برپا میدارد خویش
را غرض که اول خود را تشبیه شمشیر داد و بعد از ان
اینهمه را بیان نمود ازین تشبیه در گمان نیفتید که ان
معدن حلم و کان مروت طرح شمشیر زنی و رواج ادم کشی
در عالم امثال دیگران انداخته است بلکه موعظت او
خلاف این قسم پندار بوده است جز ان نیست که
هر یک قاطع ان الفتها که باعث انفصال دوستی
حق بوند باشد
در چگونگی حساب قمری و شمسی در تورات امده است

Christus dicit qui non [illegible] non potest meus esse discipulus.

که خالق ارض و سما افتاب و ماهتاب را خلق کرد تا
اوقات را شرف حاصل اید و ایام و اعوام عاید شوند
و حکما و منجم متقدم و متاخر تجربه یافتند که دور افتاب
در سه صد و شصت و پنج روز و چند دقیقه کامل می
گردد و دور ماهتاب قریب در سه صد و پنجاه و چهار
روز پس هر سال تفاوت قریب یازده روز در این
سیارات ظاهر میشود و بدین موجب در هر سه سال
یک ماه قمری اضافه میگردد و این مقدمه چنان مشهور
است که هیچ قوم مخالفت این معنی ندارد تا رسد
معتقدان قران و دانندهای راز لوح محفوظ بکدام دلیل
واقعه شبانروزی را نفی میکنند و بکدام تاویل راست
را دروغ می نمایند (است دروغ)
در وعده بهشت که قران در انجیل میکند در انجیل هیچ اشاره
نرفته است که منصب سعادتمندی ابدی بجنگ و جدل
حاصل میشود و نه رموز دانان اسرار الهی که مفسران
ان صحیفه سماوی اند حرفی برین نگاشته بلکه در ان
نوشته بر خلاف نوشته قران مشهور گشته چنانچه

annus solaris est 365 dierum: annus Lunaris 354.

vide q[uo]d dicat Mahmetes

Paradisus non est promissus militibus uti putat Mahmetes.

قبل ازین بیان پذیرفت وانتخاب اثرا برای باز سکه
حافظه غافلان تکرار نموده میشود که سعادتمندی جاوید کتب
انجیل نصیب انکسان است که فقیران روح اند وحلیم
وغمگین وتشنه دادگری ومهربان باطن ودل پاک و
صلح اندیش ومتحمل در محنت ها نه انکه شب وروز سلاح
پوشند وخون جگر ناتوان نوشند حضرت مسیح وقتی که
دوازده حواریان را برای دعوت انجیل تعین کرد
اول قوت اعجاز بانها بخشید وفرمود تروید وندا کنید
نزدیک رسیده است ملکوت اسمان وشفا دهید
رنجوران را وبرخیزانید مردگان را وپاک کنید پیسان
را وبیرون ارید شیاطین را از دلو گرفتها را الکان یافتید
رالکان دهید دویم انها را نوع گذران اموخت وفرمود
که نه زر ونه نقره ونه مس در کیسهای شما باشد
ونه خرجی راه ونه پیرهن ثانی ونه موزه در پا ونه عصا در دست
سیوم تعلیم صبر وشکیب نمود واز اینده خبر داد
بدین مضمون اینک من شما را میفرستم همچو گوسفندان
میان گرگان شعور بکار برید مانند مار وساده دلی

مانند

مانند کبوتر پرهیز نمائید ازانانکه شما را بحاکمان سپارند
وشلاق دهانند ونزد متصدیان قضا وسلاطین برند
چهارم همت بخشید بدین سخن ها چون سپرده شوید اندیشه
نمائید که در انجا چطور یا چه سخن گویم در ان ساعت داده
میشود شما را انچه گفتنی است نیستید شما گوینده ولیکن
باشد گویا در شما روح القدس پنجم اگاهی داد از حوادث
مستقبل که برادر می سپارد برادر را بمرگ وپدر پسر
برخیزند پسران خلاف پدر وهلاک کنند دشمن داشته
شوید از همه بخاطر من پس هرکه شکیبای را بانجام رساند
اوراست سلامتی عالم دیگر ششم اجازت داد که چون
دریک شهر تنگ ایند بشهر دیگر نقل نمایند هفتم تسلی
نمود به اظهار نمودن انچه بران جماعه خواهد گذشت گفت
نیست شاگرد فزون از استاد ونه بنده از خواجه بسند
است شاگرد را اگر در حالت استاد خود باشد وبنده
در رتبه خواجه اگر سردار شما را بعلزبول نام کردند چه
عجب اگر شما را چنان کنند مترسید از کشندگان تن
بلکه بترسید ازانکه تن را مع جان در دوزخ تواند هلاک کرد

دو گنجشک که بیک پل فروخته میشوند بی رضای خدا نیست
وتارهای موی شما از حساب او بیرون نه درین وانمود
که چون هیچ چیز بی اراده خدا نمیشود وهرچه درین بلندی
وپستی موجود است همه در شمار اوست پس هر انچه
بشما بان روی خواهد داد بی کم وکاست معاینه او خواهد
بود باز فرمود هرکه بحضور مردم اعتراف از من نماید
من نیز اقرار او نزد پدر خود کنم که در اسمان است و
هرکه منکر من شود من نیز منکر او شوم غرض که اقرار کردن
عیسی نزد پدر ودیگر تکلیفها که او نموده است وعده
بهشت است مر انان را که از عهده ان بیرون امدند
ومی ایند ونه وعده بهشت بانها نموده است که در وقت
دست رسی وتوانائی بر ضعفا غلبه اورند وچون
مساعدت وقت نیابند بصد لجاجت صلح کنند
پس کشته شدن ان قسم مردم قدر ندارد
(کلام الهی)

در منافعت استماع سخنان الله تعالی کلمات
باری تعالی را مسیح صاحب ما مانند کرد بتخم کاشته

تا مراتب

تا مراتب اثران نزد اهل عالم هویدا گردد مثل این است
بزرگر بیرون شد تا کشت کند چون تخم برفشاند پاره ازان
بر سر راه افتاد وان پامال گردید وپرندگان هوا خوردند
لختی بر جائی افتاد که خاک کم داشت وسنگلاخ نزدیک
بود اگرچه رست اما بیخ نگرفت وبتاب افتاب سوخت
برخی در خارستان افتاد وخارها بالیدند ورستنها را خفه
کردند واز بار آوری باز داشتند وانچه در زمین صالح افتاد
وبالید بلند شد وبار داد یکصد یک شصت یک سی و
وبیانی که موافقت به انجیل میکند اینست که تخم کلمه خداست
وکسانی که توجه ندارند بر کلمات او ومی شنوند ونه
میفهمند ومرغ رباینده شیطان است که هرچه در دل
او کاشته میشود او میرباید تا ایمان نیارد ودر راه افتادن
ماند وزمینی که نزدیکش سنگ است اشارت است
بدان مردم که اثر کلام خدا در دلهای انها بیش از زمانی
نماند زود بشادی برگیرند اما در دشواری ازان شک
ارند وبگردند وخارها مراد از شنوندگان است که در غم و
غصه دایمی وتمنای نعیم دنیوی بسر می برند پس در

درون انها سخن حق زود خفه شود و بجد ثمر دهی نرسد
و زمین صالح دلهای ازادکان است که هرچه بشنوند بقدر
استعداد در عمل ارند و بارور شوند و یک صد و یک شصت
و یک سی اشارت است بر اظهار مراتب حسن عقیدت
اهل ایمان و درجات خوبی اطاعت ارباب ایقان
چه در اطاعت و یقین تفاوت است (قربانی)

Sacrificia antiqua abrogata

در بی اعتباری و بی قدری قربانی ها از بسکه نزد جهودان
قربانی حیوانات اعتبار تمام داشت و بران عمل تفاخر
بسیار می نمودند ازین رهگذر در نظر باری نامقبول بود
پس بزبان داود به امت جهودان میفرماید نگیرم از
خانه تو گوساله ها و نه بزها از رمه های تو زیرا که وحشیان
بیشه ها از ان من اند و نیز جانوران کوهستان و گاوان
میدانم همه طایران هوا را و خوبی صحرا وابسته من است
اگر گرسنه باشم تو نگویم زیرا که دایره زمین و فراوانی
او از من است ایا گوشت های گاوان نر میخورم یا خون
بزها می نوشم بگذران بخدا قربان ستایش و بازده به
اعلی علیین نذرهای خود را و بخوان در روز سختی که رهای

دهم ترا و مرا عزت دهی و همان پیغمبر در جای دیگر مناجات
میکند و میگوید ای خدا اگر طالب حیوانات مذبوح می بودی
هر اینه میگذرانیدم ولیکن چون قربانیها را خوش نمیداری روح
شکسته را میگذرانم یقین است که دل کوفته و عاجز را خوار
نخواهی داشت و هم درین باب انجیل واضح تر نوشته است
که قربانیهای توریت نمونهای قربانیهای تمام بودند و از انرا
عیسی خلاصی دهنده بر صلیب باتمام رسانید یعنی جان گرامی
خود را جهت کفارت ما یان بخدای عادل نذر کرد پس
چون قربانی حقیقی بجا امد نمونهای مجازی برطرف شدند
پس هر که قربانیهای مجازی را تا حال بکار می برد یقین که منتظر
عیسی دیگر است و از عیسی حقیقی منکر

Christiani non Sacrificant alia ad Deo offerunt

در انکه اهل انجیل قربانی جانوران ندارند حسین در تفسیر می ارد
و خطاب بمحمدیان میکند که هر گروه را از اهل ادیان که پیش
از شما بودند خدای تعالی قربان فرموده است تا یاد کنند
نام او را بذبح انچه داد مرایشان را از بهیمه چارپایان ایا قصد
این مرد بران بوده که اهل انجیل هم مامور بدین امر اند

واین سراسر غلط است چه هرگز درین قوم رسم ذبح
جانوران جهت قربانی معمول نبوده است و هر که بخلاف
این گواهی میدهد از روی انجیل ثابت نماید و گرنه
هر سه حکم سویت دارند یعنی ازنده و هفتر و پیر و قران
(در حدود)

quid Deus praecepit in antiquo testamento circa mulierem quo adulterii erat accusata

در کفارت عمل زنا که در دین موسی بزانی از غیب
میرسید چون تقرب ذکور با اناث هرچند بوجه حلال
باشد بتمام اخفا بعمل می اید چه اقتضای ان عمل
برین وجه است تا بوجه حرام چه رسد پس اثبات
ان دشوار بل محال توان گفت ازین رهگذر در توریت
حکم بوده است که اگر شوهری منکوحه خویش را بزنا منسوب
کند نزد کاهن برد و کاهن بر پارچه کاغذ بنویسد بدین
مضمون اگر گناهکار هستی خدا ران ترا بگسلانند
و شکم ترا بشکافند و کاهن این کاغذ را شسته ان
آب را به ان زن بخوردن دهد اگر مجرم است بمجرد خوردن
ان اب هلاک میگشت و اگرنه سلامت می ماند

وبعضی از بزرگان ان دین می گویند که ان مردی زانی
نیز هر جا که باشد گرفتار ان لعنت میشد و دران دم
می مرد محمد در تقلید این معنی هم پای کمی نیاورد اما فاسقان
عرب و عجم و فاجران روم و شام و دیگر ممالک و بلاد
که در قبض و تصرف خود دارند چون از لی اثر سخن
کلام وا و امر او واقف اند بجمیع خاطر هزار لعنت بر خود
میکرده باشند تا اقرار ذمیمه بر زبان نرانند

quod respondet Christus interrogatibus de muliere quae 7 viros habuit

در حالت زنان بهشتی روزی طایفه جهودی نزد مسیح
صاحب ما مسیح صاحب ما مثل اوردند که موسی
نوشته است که اگر شخصی بمیرد و زن او را فرزند نباشد
برادر میرنده ان بیوه را در عقد نکاح ارد پس بودند
هفت برادر یک زن ستانید و مرد بی فرزند ان زن
را دیگر برادر شوهرش ستاند او نیز بی فرزند مرد همچنین
همه برادران مردند و ان زن از هیچ یک فرزند
حاصل نکرد اخر ان زن هم بمرد پس در روز قیامت
چنین زن از ان کدام یک باشد هرگاه جمله هفت
برادر همان زن را در نکاح خود ها آورده اند معلم حقیقی

جواب فرمود درین جهان مرد زن را می ستاند و
زن مرد را زیرا که هر که باز ملحق نمیگردد بانها وبدین
سخن اخر کار را باخر رسانید وحجت تمام کرد چه حصر
واجب جهت قیام وپایداری این نشاء فانی میل
اختلاط در نهاد مرد و زن بنهاد هرگاه خلقت انسان
از عالم فنا انتقال ببقا نمود از اسیب اجل محفوظ ماند
واحتیاج از میان برخاست پس باید که اقتضا نیز از میان
برخیزد واگر با این همه بی احتیاجی مقتضی ان گردد باید که
قایل بران باشی که کارهای سعادتمندان عالم باقی
به عبثیت می انجامند واین خود محال عقل است ودور
از اقتضای حال انها وانجیل میفرماید انانکه داخل جنت
میشوند در همه حال کامل میگردند پس حالت سن
ایشان را مشابه بسن تسیح میکنند که سی وسه
سالگی است ازینجا دانایان دین قرار داده اند که
جمله بهشتیان چه مرد وچه زن در حالت سی وسه سال
خواهند بود اگرچه انچه درین مطلب حسن با مایان اتفاق
دارد در تنزیه وتقدیس تواریخ دیگر که واصلان را روی میدهد

میداشتی

میداشتی هر اینه مفسر قران نگشتی
(گناه، دگناهکار)

فصل ششم درباب بدان
Quomodo Deus oia peccata remitt[illegible]
در امید بخشش جمیع معصیت ظاهرا از راه مبالغه گفته
باشد که هر که راه حق را قبول نماید وباز بگردد هرگز قبول
نباشد توبه انکس زیرا که این قولی است که موافقت
نه بکتب سماوی دارد ونه بدیگر ایات قران چه
در سوره الضحا وسوره الملک میگوید که خدا بخشنده
همه گناهان است
Deus [illegible]
در انکه ان خداوند پاک ومهربان گناهکار را جهت
بهبودی عمر وحیات می بخشد نه بجهت ازدیاد
خرابی این مقدمه نیز مخالفت صریح بکتب سماوی
دارد چه کتب مذکوره مبنی بران است که صبر الهی
بموجب بازگشت خطاکاران مقدر گشته تا فرصت
در اصلاح خویش یابند نه مهلت برای زیانکاری
بیش وهر که نظر تعقل وتعمق بر رحمت عمیم ان رحمن
الرحیم بنهد درمی یابد که خلاف صفت رحمت اوست

عمر بخشیدن نابکار بدکار را تا روز بروز در بدی وبدکاری
بدتر وغلیظتر گردد او چگونه خیر محض بودی اگر به اراده
شر کار فرمودی وچسان عاشق رضای خشنودی
خویش بودی اگر نامطیعان را از برای عدول فرمان
خود عمر وحیات بخشیدی خود بفهمید واگر توانید این
دو ضد را با هم جمع کنید

در انکه خوردن اتش اسمانی قربانی ها را حجت صداقت
پیغمبران برحق هرگز نبوده است از روی توریت وانجیل
ثابت نمیشود که امم سلف رسولان را باور نمی داشتند
تا وقتی که مذبوحه انها از نار اسمانی خورده نمیشد
حقیقت واقعه در توریت است چون هرون برادر
موسی بمرتبه کهنوت رسید قربان به پروردگار گذرانید
واتش از جانب او در رسید وان فدیه را بخورد
جمعی که دران بزمگاه حاضر بودند بمشاهده ان جمله
بر رو افتادند وخدا را ثنا گفتند پس درین معلوم
نشد که خوردن اتش غیبی دلیل کهنوت هرون است
Ignis [illegible]

بامت

بامت اولی چنان واقعه خلل در ایمان داشته اند باری
دیگر در زمان پیغمبر الیاس قوم بنی اسراییل از راه اطاعت
وانقیاد حضرت حق تخلف ورزیده بتی را که بنام بعل
مشهور بود می پرستیدند پیغمبر مذکور بر ان قوم
عتاب وخطاب کردی وگفتی ای مردم دورویه
چرا از هر دو طرف میروید اگر خدا را خدا امید انید اطاعت
وی نمائید واگر بعل را خدا امید انید شما دانید قوم
مذکور در جواب فرو ماندند پیغمبر باز خطاب کرد
وگفت من یک تنم که از پیغمبران خدا باقی مانده ام
وپیغمبران بعل چهارصد وپنجاه تن اند بیایید کاری بکنیم
پیغمبران بعل گاوی را بهم رسیده وپاره کرده بر چوبها
بنهند وما نیز چنین کنیم انگاه از هر طرفی که اتش رسد
حق بطرف اوست این شرط جانبین قرار یافت
ومطابق ان بعمل اوردند گماشتگان بت مذکور
که بنام پیغمبری مشهور بودند پارهای گاو را بر چوبها
نصب کرده از وقت صبح تا بوقت زوال فریاد به بت

میکردند و ادایهای دیگر بجا می اوردند پیغمبر خدا الیاس استهزا
بدان جماعه میگفت بانگ زنید به اواز بلند ظاهرا
خدای شما بجانب دیگر مقید است یا در سخن باکسی
مشغول است یا بر سفره طعام بوده باشد یا خوابش
ربوده باشد چون فریاد الجماعه را فریادرس نبود
الیاس نزدیک بدان چوبها رسید و فرمود که اب بر
فدیه او بریزند بعد از